تلک عشرۃ کاملۃ

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

الحمد للہ والمنہ کہ

اندرین زمان سعادت نشان بیمنت اقران کتاب سراپا انوار مسمیٰ بہ

مخبر الاسرار

معہ منتخب

تحفۂ اکملیہ

کہ منتخب ست

از تحفۂ عشرۂ کاملۂ اکملیہ محتوی بر حالات ومقالات وتذکرۂ م

وخلفای کرام ومریدان حضرت میرزا اکمل الدین بیگخان بدخشی

الرضوان معہ مکتوب شریف حضرت مرشد الانام جناب شیخ احمد

از تالیفات

صاحب الفضایل السنیۃ والاخلاق المرضیۃ جناب مولینا الحافظ القاری الادیب اللبیب

ابو محمد حسن بن حافظ ولی اللہ الکبروی الحنفی الکشمیری دام اللہ برکاتہم وعم فیضہم علی الانام

بحسن ایماء میر محمد حسام الدین کنٹ

درسال ۱۳۵۰ھ

در مطبع محمدی باہتمام ملک محمد شفیع مطبوع گردید

(محمدی سٹیم پریس لاہور بیرون لوہاری گیٹ باہتمام ملک محمد شفیع صاحب پرنٹر چھپا)

ASL-38

- Mohammad Hasan bin Hafiz Waliyullah
- Mukhbirul Israr / Tuhfa Akmalia
- Mohammadi Press
- 1350 H
- 88 pages.

کتابِ مخبرُ الاسرار من تصنیف حضرت میرزا اکمل الدین بیگجان بدخشی علیه الرحمة

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر لله چه خوش است دولتِ مادرزادم … تا درین منزلِ ویرانه چنین آبادم
برچه موصوفم و اوصافِ جلیلِ من چیست … از کجا آمدم و برچه بود بنیادم
من که من گفته‌ام این جلوهٔ بی‌نطق هست … بیخودی گفتنِ این کرد ز حق ارشادم
شاهدم هست بدعوی و نفخت فیه … حق دمیده است مرا باد و ازان پر بادم
دوخت بر قامتِ من خلعتِ کرّمنا را … سر بسیاحیِ بحر و بر عالم دادم
ساخت چون فخ انتِ قدیم از کفِ خاکِ آدم را … گفت خود تاجِ خلافت بسرش بنهادم
از صفتهایِ ثبوتیت وجودش موجود … کردم از حکمت و قدرت چو سرشت آدم
هست بنیادِ صفتهایِ من این عالم را … بهر بنیاز صفت جلوهٔ ذاتی دادم
زانچه اسما و صفاتِ من و ذاتِ من بود … خلقتش کردم و این دولتِ سرمد دادم
همه افلاک بر و ساجد و او شد مسجود … زان امانت که بجان و دلِ او بنهادم
خود مصوّر شده‌ام صورتِ او را ز کرم … بر تماشایِ خودش راهِ نظر بکشادم
نامِ من مومن و این آئینهٔ مومن شد … ساختم بهرِ خود آئینه صفایش دادم
هم حواسِ عشره دادم و هم عقل که هست … گوهرِ بالمثل آنچه بها بنهادم
عرش و کرسی و سموات و زمین و دریا … تنگ آمد چو الوهیتِ خود بکشادم
کس نه این بار توانست گرفتن بر دوش … خود شدم حامل و این بار برو بنهادم
لِشرحیست بصدرش که در و جا یم شد … نامِ دل کردم و بر طاقتِ آن دل دادم
زین صفی صوفی بسیار بعالم بظهور … آمد ندا از عدم الّذ قلمِ ایجادم
زیشِ آن نور دروان همه سلامی کردم … معجز و صحف و براهین نبوّت دادم
خاک را فخر بر افلاک شد از بعثتِ آن … زانچه از سر نهان در سر شان بنهادم

تو منه فرق میانِ یک از ایشان که همه
کردم از فضل یکی را ز یکی فضل افزون
مصطفیٰ رحمتِ عالم که بود شاهدِ ما
امتش افضل و اکرم ز همه امتهاست
انبیا آرزوی امتئ او کردند
نام او مقترنِ نام من ست از ایجاد
پنج نوبت بجهان کوس شهادت بنواخت
شبِ معراج که او را ببرِ خود خواندم
تاب قوسین شده آنشب همش بل ادنی
پیشوا شد بهمه پیشروان در هر علم
تو امانت حدوثش بقدم در تقدیم
خود لمرک ز حدوثش بقدیمی گفتم
اوست مقصود از انجمله که پیدا کردم
ختم کردیم نبوت بوجودش که بنود
گفت آن ختمِ رسل بخمِ دین اصحابِ منند
زان امانت که خدا در دلِ من بنهادست
بعد اصحاب باولاد رسید این دولت
نام این منصبِ عالیست ولایت بجهان
کیست اولادِ من آنکه بود رافع دین
عاملِ شرعِ من و سنتِ من خواهد بود
انبیای سلف علمیکه ز حق یافته اند
از مشایخ که همه سالکِ این راه شدند
آن ابوبکر که فاضلتر اصحابست او

متحد اند براه در روشِ ارشادم
مظهرِ فضل و کرم را بود این اشهادم
بهر او گنجِ نهانِ دو جهان بکشادم
بسکه بر امتِ او فضل و کرامت دادم
پیش آن پیشروان چون شرفش بکشادم
هر که شد ذاکرِ آن نام امانش دادم
که درین عهد بفضل و کرم بکشادم
با جنودِ ملک از فضل سلامش دادم
قربِ این قرب بکس نیست جز او ز آدم
بسکه انواع عنایت بدلش بکشادم
گرچه در آخر این عهد شهودش دادم
هم ز لولاک بعالم خبر از آن دادم
گر نبی بود نبی بود بآدم دادم
چون وجودش دگری در ازلِ ایجادم
که بارشاد جهان حکمِ خلافت دادم
من هم از فضل و کرم در دلِ شان بنهادم
این همه مرشدِ راه اند بدین و دادم
تا قیامت شده ساری بهمه اولادم
بر طریقیکه درین راه قدم بنهادم
وارثِ علمِ من او هست خلافت دادم
من درِ آن بدلِ این علما بکشادم
هم خلافت بود این حرف بگفت استادم
بعد خود گفت که این رتبه عمر را دادم

جمله کردند بعثمان پس از بیعت دین
بعد ایشان چو خلافت بعلی یافت قرار
حسن بصری هم ارشاد از ایشان وارد
ز حسن بصری آن رشته امانت بحبیب
نیز امانت بکمیل ابن زیاد از علی است
میرسد نیز ازین واسطه بر نجم الدین
هم حسین است که بعد از حسن آمد در پیش
زین العابد پس از و راهنما شد بجهان
بعد از و جعفر صادق ز هدایت بر خلق
موسی کاظم از آن پس بامامت دم زد
شیخ معروف ازین خانه بدولت پیوست
هم از ایشانست محمد که تقی میخوانی
حسن العسکر از آن پس بجهان گشت امام
لیک ازین پیش که ذکر حسن بصر شده
بر حبیب آمد و بر طائی و معروف رسید
بو علی را ز کرم کرد خلیفه بجهان
بعد او بو علی هست که کاتب گویند
شیخ عثمان که بود مغربی آن مشرق دین
گر کانیست شهنشاه زمن خوش شناس
رشته آن لوز نه قاسم با بو بکر آمد
بعد نساج غزالیست امام این راه
سهروردی ز غزالی بامامت پیوست
بعد از آن پیر مُدی گشت درین ره عمار

همچو مرقوم شد اندر کتب ارشادم
گفت او خرقه خود بر حسن خود دادم
هست از اسناد همین ره سند ارشادم
نیز آمد ز مشایخ خبر ارشادم
گفت علی در دل او راه خدا بکشادم
که بذکر آید ازین پس بهمین اورادم
بخلافت ز پدر کرد بحق ارشادم
گفت بر باقر امامت بجهان بکشادم
گفت باب در احسان و کرم بکشادم
گفت امانت بشهنشاه خراسان دادم
گفت ابواب کرامت بسری بکشادم
بعد از و هست تقی پیشرو ارشادم
گفت بر مهدی هادی ره حق بکشادم
از امانت و خلافت ورد ارشادم
پس سری گفت جنید است شه ارشادم
رو و باریش بخوان گفت چنین استادم
تا نیفتی بغلط جمله نشانت دادم
گفت بو القاسم از و هست خط ارشادم
میرسد هر دم و هر لحظه از و امدادم
او ست نساج چنین گفت خبر استادم
نام او احمد طوسی است نشانت دادم
بو النجیب است بنام آن شه دین و دادم
قطب حق هست درین سلسله گفت استادم

شیخ الاسلام جهان نیز حق نجم الدین — گفت عمار ز حق کرد بحق ارشادم
شیخ علی بن لالا پس از و شد مرشد — رضی الدین لقب اوست که شرحت دادم
احمد ذاکر جرفان که جمال الدین ست — گفت او شیخ علی نور امامت دادم
بعد از و مرشد این راه شد عبد الرحمن — نور دین شد بلقب هست چنین ارشادم
رکن دین مرشد دین شیخ علاء الدوله — گفت سمنان که شده کعبه از و بنیادم
داد او خرقهٔ خود بر شرف الدین محمود — مزدقان گفت که من از قدمش آبادم
نور شاه همدان گشت پس از وی روشن — کرد جاروب درش کحل بصیرت بادم
قطب الاقطاب جهان ست علی ثانی — پس محمد خلفش هست چنین در یادم
شیخ کشمیر که معروف بنور الدین ست — هم خلیفه شد ازین شاه بگفت استادم
داد شاه همدان خرقهٔ خود بر اسحاق — گفت ختلانست مقر من و از استادم
بعد از و سید عالی نسب عبد الله ست — برزش آباد مکان هست نشانش دادم
بعد از آن شیخ هدیٰ شیخ رشید الدین ست — کز ازواج و دیت اینهمه استمدادم
خرقه پوشید از و شاه علی مرشد دین — بید وازیست که آن شاه معاون بادم
داد او خرقه بمخدوم که اعظم لقب ست — شیخ حاجی ز خبوشانست بگفت استادم
نایب حضرت مخدوم بود شیخ حسین — نجم ثانی ست بخوارزم بگفت استادم
شیخ صرفی که بود قطب هدیٰ سر رهین — نایب شیخ حسین ست که شرحت دادم
میر بابا هم از ایشانست که دالی گویند — گفت او خرقهٔ خود نیز بقاسم دادم
قطب حق شیخ محمد که خلیفه لقب ست — نایب حضرت ایشانست درین ارشادم
خرقه پوشید از حضرت قاسم شه دین — اوست استاد طریقت بره استادم
خواجه یعقوب که ثانی سری هست و جنید — نایب حضرت قاسم بود این استادم
صحبت پیر من و رخصت ارشاد بشیخ — هم از ایشانست که کردند چنین ارشادم
شیخ من مرشد دین شیخ حبیب الله ست — گفت او خرقهٔ دین حضرت قاسم دادم
شاه حقانی این راه مبین قاسم ست — همه بر پیر من این مرشد دین ارشادم

خرقه بخشید مرا حضرت ایشان ز کرم
جانشین کرد بسجاده مرا این مرشد
دوم ماه رجب بود دو هزار و هشتاد
گفت پیغمبر دین شیخ مرا چندین بار
برگزید او ز کرم بر سر این گفته مرا
اکمل الدین لقبم کرد ز احسان مرشد
کالم شاه جهان نام نهاده آن روز
چند سالی ز میان رفت و شدم طالب پیر
بود این داعیه اندر سر من از طفلی
کرد تلقینم و اذکار و نوافل فرمود
صوم داودی و بیداری شبهای دراز
مرگ میجستم از انحالت و از جان شده سیر
هکدورت و ملالت که به پیشم آمد
رغبت طاعت حق بیش از انم می شد
شیخ میگفت که این است عمل در ناسوت
با تو همراهم و آگاه ازین راه که هست
اسم و رسم آمده و سد ریاضت می شد
لذت و شهوت دنیای فنی از هر جنس
گاه از صورت خوبان که تجلی این است
گاه از نغمه و صوتی بدلم شور انداخت
ای بسا خیر شرانده که در چشم آمد
درد و صافی که ازین عربده پیش آوردند
تا باینجا همه ناسوت بود نام مقام

بهر ارشاد بهر سلسله رخصت دادم
هست ازین رابطه در کبرویه بنیادم
او ودیعت ز جهان کرد و خلافت دادم
هر که افتاد قبول تو قبول افتادم
من هم از همت او بر سر آن ارشادم
چونکه بسیار بخاک در او افتادم
کاندرین دار فنا کرد خدا میلادم
حکم تقدیر بسوی در او ره دادم
یک میداد هوا و هوس آن بر بادم
کرد بر شغل و وظایف ز کرم ارشادم
تا بحدیکه ز وسواس جگر پا دادم
تا دو سه سال چنین بود که هست آن یادم
از نظر شیخ همی کرد در آن امدادم
دل بامید کرمهای خدا میدادم
باش مردانه چو من پیرو و استادم
رنج میکش بره گنج نشانت دادم
ننگ و ناموس چو زنجیر بپا افتادم
دیو با نفس یکی گشته بدادی یادم
نور حق هست بیا خوش که درت بگشادم
تا بحدیکه ز جا جسته برقص افتادم
گاه اینسوی و گه آنسوی همی افتادم
تیغ لا در کف من بود و بلا میدادم
ملکوتست ازین پیش که بیش افتلوم

پیر با عقل شده متفق و میکردند سوی عرفانِ خداوندی او ارشادم
سنت و شرع محمد که بسی محمود است آن ظرف مشورت و فکر همی استادم
هم ز حالات عزیزانِ سلف در ارقام بمطالع که همی آمد و دل میدادم
عاقبت از مددِ مرشد و نورِ اذکار دیوِ من گشت مسلمان و مبارکبادم
نفس اماره ز دیگر لذت طاعت دریافت گفت زین پیش بصد جهد براه افتادم
گوش دل حرف نصیحت ز سر شوق شنید حکم تنزیل و احادیث بجان بنهادم
زشت بنمود همه عشوهٔ این زالِ جهان نفرتی در دلم آمد سه طلاق دادم
جادویش ساختم و مار طلسمش بر بست عزمِ من قانع که گنجست بدست افتادم
گنج عزلت که بود مملکت هفت اقلیم همت فقر در و حکمِ امارت دادم
چون بدیدم دو جهان را که سواد او همه چشم پوشیدم و بر هر دو نظر نگشادم
خویش و بیگانه ملامتگر من زین دلشاد هیچ در گوش نمی آمد از آن جز بادم
فکر از ذکر تولد شد و بر اصل رسید رستم از باطل و حق راه بحق بگشادم
سر بسر زانوی خود ماندم و رفتم در فکر دل معلم شد و تعلیم تصوف دادم
تلخ شیرین شد و غم شادی و وسواس بر افت مرکبم رایض و من چابک و ره آبادم
انس حق و چشم از غیر بجان و دل داد گرد از ظلمت کثرت ز جهان آزادم
فتح کارم شد و امراض بصحت پیوست ذائقه نیز بحال آمد و لذت دادم
شد تمیزم که چه تلخست و چه شیرین ز غذا چیست نافع بدلم آنچه مضر فهمادم
مژده ای دل که بهار آمد و گلها بشگفت شاخ امید ببار آمد و برها دادم
مژده ای دل که دگر دولت و اقبال آمد بازیم راست شد و نقش مراد افتادم
هر چه زین پس بکنم هیچ ملالم نبود عقدهٔ بود که مرشد بنظر بگشادم
هر غم و درد که پیش آمدم از راه سلوک پیش از آن لذت اجرش بکند دلشادم
طاعت و ذکر غذا گشت بجانم چو ملک نیست آرام شب و روز بجز اورادم
آکل نور شدم نیست غذایم خاکی لله الحمد که من در چه مقام افتادم

خلعت فقر که فخر است مرا بخشیدند ... چون بخاک در مرشد سر خود بنهادم
سالها خاک درش را چو بمژگان رفتم ... تا که بالغ شدم و چشم خرد بگشادم
جبر و سنت ازین پیش منازل در راه ... گوش دل جانب من کن که بشرح افتادم
دید مرشد که شدم پخته و آماده بکار ... وز همه قید تعلق ز جهان آزادم
آنگهان گفت که بی مرگ نخواهی ره یافت ... در زمان مردم و مردانه براه افتادم
مرگ چه زندگی هست که پایانش نیست ... دولتی بود خدا داد که مرشد دادم
مردم از خویش ولی زندگیم حضرت اوست ... جان باقی عوضم داد چو این جان دادم
مرگ نی مادر فطرت کرم آبستن بود ... که درین نشأ زنو از همه خوشتر زادم
عنصرم گشت بدل بی بدلم من بجهان ... نیستم آنچه تو می بینی ازان آزادم
قالبم قلب شد و روح صفت بیارست ... بر قدم آنچه نظر داشت درین ره دادم
اصل ثابت شد واز فرع منزه شده ام ... لا زوالیت خود دیده ام و دلشادم
من چه هر کس که بدل گشت تو ابدال شناس ... خیر مقدم همه حالم که بخیر افتادم
لذتی یافته ام من که کنون هم حالت ... جان من مست همانست فرفت از یادم
کاشکی هر سر موئی به تنم جان بودی ... کاندرین راه بشکرانه آن میدادم
تا دو سه سال درین حال بسر می بردم ... نه زماضی و نه مستقبل ازان در یادم
آنگهان گفت ششی روز جهت ها بیرون ... گر تو شاگرد مرا هستی و من استادم
خلقت ساختهٔ احسن تقویم شدست ... اسفلت نیست مکان خیز که راهت دادم
گفتن او و برون رفتن من از دو جهان ... بمکانی که در و از همه شین آزادم
روح میگفت که بال و پرم از کل بست است ... میروم من بجهانی که از انجا زادم
عقل میگفت کزین بیش مرا طاقت نیست ... عشق میگفت منت رهبر و استادم
از سماوات بیک چشم زدن بگذشتم ... برق در سرعت رفتار بگفت استادم
غیر ازین ارض و سما ارض و سماهای دگر ... دیدم آنگو چو ازین حال گذر افتادم
رستن از هستی خویش است ابدل سیر نما ... نیستی راه بمعراج حقیقت دادم

صوفی از خویش چو فانی شود آن معراج است　　نیست شو تا تو ببینی که چه شد رودادم
کفر و دین هر دو عدم ماند در خلوت زار　　صلح کل یاد بهفتاد و دو ملت دادم
وسعتی بود در آن ورطه که این هر دو جهان　　چون رحم تنگ نمودم چو نظر بگشادم
گشتم از والد و مولود بری و سابق　　آنچه شد دیده در آن حال مبارکبادم
خواب میدیدم و این چشم سرم بد بیدار　　حیرت افزود که اینجا بچه سان افتادم
نی باسفل نه باعلاست ره صوفی حق　　رفتن از هستی خویش است نشانت دادم
پرتو واجب عدم کرد همه امکان را　　ممکنی کرد صفت رفته همه بر بادم
متلون نشوم هیچ ز اوضاع جهان　　چون درین نشأه کرم منصب تمکین دادم
کردن فضل اذکار بذکرای ذاکر　　مینمایم بتو چیزی که نشانت دادم
هیچ رنگی بزبانم نمانده ثابت　　نفی و اثبات چو شد نسخ از آن ایامم
بود آثار قدمهای بزرگان سلف　　بر سر جاده و میعاد منازل یادم
مرحبا گوی همه پیشروان در هر گام　　میرسید از همه ها در همه کار امدادم
شیخ همراه مرا بود و دلیرم میکرد　　خوش بهر گام همیگفت مبارکبادم
گفت چیزی که مرا بود ترا بخشیدم　　تو هم از صدق بهر فاتحه میکن یادم
هر امانت که سپردم بتو مبدا از نگاه　　پیشوا شو بمریدان بره ارشادم
چون بخود آمدم از ورطهٔ حیرت بیرون　　هیبتی در دلم افتاد ز پا افتادم
تا چهل روز ز هیبت نه غذا بود و نه آب　　نه ز آمال جهان هیچ بخاطر یادم
خوفم از پای در آورد و رجا دستم داد　　بود با این مقامی که درو افتادم
هست لاهوت در اینجا و نشان خبری نیست　　که بلفظ آید و تقریر بود رودادم
لذت نشأه مستی است چشیدم بتمام　　لیک وقتیکه بغرقاب فنا افتادم
پای تا سر همه مستغرق لذت گشتم　　سالها شد که نه غم هست و نه شادی شادم
همه تن چشم شدم این همه سو یکسو است　　دست فرد است ز هم دست بخود افتادم
همچو شخصی که در آئینه شود عاشق عکس　　عشقبازیست درین طیش بخود بنیادم

هرچه اینجا بنظر آمد انا الحق می گفت
صوتی هاهوت برین منزل اعلی گوید
در و دیوار همه نغمه سرا از هر سو
نی مرا سایه و نه سایه باشیای دگر
این نمازم بخدا هم ز خدا شد ثابت
تا ذکر و نی خبر از ذکر کم داد بمن
وقت برگشتن ازان لجهٔ بیحد و کران
لیک ناسوت من آن نیست که ناسوت تو است
گر نبودی قلم و ناطقه عاجز ز بیان
سکر بر صحو بدل گشت درین حال که شد
لاهیدم ز همه خواست ز من هیچ نماند
نیست جز ذات احد جلوه نما در دو جهان
احول است آنکه یکی را دو ببیند بشمار
پیش تو تن زده خاموشم و امّا ز درون
رگ رگم نغمه سرا گشته چو موسیقار است
گوشم آنجو است نه بر مدح و نه بر قدح کسی
هست بیحرف کلامیکه مرا میخوانند
هست آن نغمه مرا ز همه اعضا بنوا
بلکه از جملهٔ اشیا شنوم آن تسبیح
جلوتم انجمن و انجمنم خلوت شد
صفوهٔ قلب مرا صاف چو دید از همه شین
با خود آوردم ازان بزم یکی نور سیاه
آنچه بمود مرا گفت بکن آن کردم

همچو کوه بصدا آمده زان فریادم
آشنت بیحرف کلامیکه سماع افتادم
چون سماعم شد و زان بیخود و مست افتادم
ز شب و روز که باشد عدد آن یادم
ورنه از بندگیش در دو جهان آزادم
قبله را قبله منم چون بسجود افتادم
باز در کوچهٔ ناسوت گذر افتادم
برتر از عالم لاهوت قدم بنهادم
این در بسته به پشت همه می بگشادم
در عبودت ز عبودیت ازان افتادم
همه او گشتم و اقرار بوحدت دادم
شخص و عکس است در آئینه دل ای شادم
من شماری بشمردم همه را بنهادم
شور و غوغا ام و بر گوش کسی نفتادم
تار قانون مرا زخمه زنست استادم
هر که هر چیز بمن گوید ازان آزادم
گوش دل گوش حس آنرا بشنیدن دادم
تو مپندار کرم بس شنوا افتادم
ارجعی گوید و هر لحظه کند فریادم
با همه هستم و لیک از همه ها آزادم
نکتهٔ وحدت خود کرد رقم استادم
که بود آمر و ناهی بهمه رودادم
مردم دیده ازان روی خطابش دادم

آن سیاهی محکی هست بر پشیم که ازو
هست آن نور سیه قاید من در هر کام
نیست بالاتر ازین رنگ سیاهی رنگی
او مرا گفت که توحید بود سنت و شرع
ای حکیمک نه سویداست که آید بقلم
بلکه این نور همانست که بر ارض و سما
لفظ الله یکی قطره بجا مم کردند
لا وجودم ز وجود خود و دریا از خود
هست آن قطره که آن نور سیاهش نام است
صنعت بیت اینکه شده قطره ولی دریا نیست
بحر العرفان که بجوش آمد از ان یک قطره
گوید آن نقطه مدارم من و عالم پرگار
هر که دادی طلبد از من و دادش بدهم
هر کجا هستم و او هست مرا همخانه
نفی خود ثابت من شد همه اندوه برفت
نفی بتکمیل باثبات بود ورنه چه نفی
هر کرا گشت وجود او بوجود آمد و هست
عالم غیب که مظهر بشهادت کرده است
صوفیست عارف از ان غیب شهادت هر دم
هم فراتر شدم از نور سیه در اینحال
هست لاهوت و تلون بفنا شد معدوم
رنگ بیرنگی از ان رنگ برنگ آمده است
امر او باز نگردد بجز آن امر که کرد

در شناسائی قلب و سر خوش استادم
رفتن آنطرف هر گاه که آید یادم
وصف کردست بران رنگ بسی استادم
کرد استاد ازل بهر همین بنیادم
همه تن گوش شو اکنون به بیان افتادم
عرض کردند برداشت منش تن دادم
هستی خویش چو یکقطره بدریا دادم
در وجود خود از احسان و کرم جا دادم
زندگانیم بر آنست و ازو دلشادم
همه زو زاده و زو مرده بگفت استادم
صد هزاران در اسرار بدست افتادم
قطب جانیست که من در دل او اوتادم
میشوم غوث تو هر گه که کنی فریادم
بنماید همه ویرانه ازو آبادم
نفی و اثبات بود بهر شهادت یادم
غیر اثبات چه شئی هست که صورت دادم
هر چه معدوم و عدم ماند کی آید یادم
رجعتش باز سوی غیب و حقیقت دادم
وانکه صافی شده از هستی خود هست آدم
نی سفیدی نه سیاهی بود اندر یادم
بی نشانیست ز تمکین که نشان نه دادم
حیرتم هست ازین رنگ برنگ ایجادم
نهی او نهی ابد ماند و بگفت استادم

طاعت و معصیت اینجا همه یکرنگ نمود
حیرت و هیچم آن نیست که فرصت بدهد
در دلم آنچه نوشتند که ایمان این است
هست لوحی بدلم آنچه که در افلاک است
روبرو گشت مرا حضرت او هیچ الست
گفتم ای حق ز چه باطل بظهور آوردی
گردم این جلوه در امکان ز کمال قدرت
گفتم این وحدت صرفا ز چه بکثرت اندود
گفتم آنکس که تو مردود کنی حالش چیست
فاعل فعل منم نیست شریکم در کار
هرچه آید ز عدم باز عدم خواهد بود
آنچه کردی ز ریاضات و عمل در این راه
گفتم این خیر و شر از کیست بگفتا از من
آنکه او طالب خیر است بر و خیر از ما
بهر این هر دو مهیا دو مکانست آخر
هر که زاد است سعید از ازل او هست سعید
هر که هست عاشق ما از دل و جان طالب گشت
او مرا دید درون تو و خود را تو در او
از کسانیکه تو خشنود شوی خشنودم
هر که در هر چه بماند است همانست حقش
لیک عارف شده فانی ز تعین در خویش
او بلا را ز ولا خوشتر و بهتر داند
در حقیقت عدم است هیچ الف اندر بسم

لیک ازین هر دو خدا کرد بخود آزادم
سوی کاری که بر آن نقش تمنا دادم
من بر آن هستم و انگشت خط ارشادم
نقش کرد است بر آن لوح همه استادم
آنچه او گفته و من بده همانست یادم
گفت ترجیح حق از جلوهٔ باطل دادم
صانعم صورت این هر دو بمعنی دادم
گفت از بهر تلذذ بود این ایجادم
گفت از بهر رد آن مرد قبول افتادم
آفرینش ز من است این همه را بنیادم
مرجع نیک و بدم مظهر خود خود آدم
از من است این همه کز فضل و کرم بگشادم
بهر لا یستوی اصحاب بره بنهادم
وانکه شر رغبت نفس است سزایش دادم
هر که هر چیز طلب کرد بر او بخشادم
وان شقی را بشقاوت همه حکمت دادم
لذت وصل خود از وصل تو او را دادم
نیک بنگر که در جلوهٔ خود بگشادم
من رضای خود از احسان برضایت دادم
از تعین بحجابست در عدل و دادم
خواهش خواهش من هست از و دلشادم
خیر و شر نیست بجا بنگه محبت دادم
صورتش فانی و معنیش بمعنی دادم

در منست او و منزه شده است از همه شین
گفتم ای حق دل و جانم فدوی قربانت
تو فدا بهر من آن کن که تو مالک باشی
عاجزی در کفم آمد چو باتمام سلوک
علم عالم همه چون نامه و پیغام بود
گر ترا نیست بعلم علما علم چه غم
عالمی لاف زد از علم و مرا امّی خواند
هست پیغمبر این امت افضل امی
علم داری و عمل کن عملت از دید است
شاهد چشم بود معتبر شرع نه گوش
نغمه ها هست درین چنگ که یکشمه از ان
همه تن راز هم و آوازم و کو گوش ترا
علم ابلیس که شد منشاء جهل او ز حسد
بود تاریخ هزار و صد و ذی الحجه ششم
گشت در اول کامم این همه تحصیل مرا
اندکی من نه هزاران تعلم آوردم
آنچه مرقوم شد اندر رقم این منظوم
هر چه بیرون و درونست همه در من بود
نقطه هست عبودیت من همچون خال
چشم زخمی نرسد تا که بجمالم آن خال

کفر و دین نیست قرآن دادم
گفت منمای فضولی که منت این دادم
چون بدیدم همه از اوست بعجز افتادم
مذهب و دین من عجز است که شرحت دادم
گشت معلوم بسالک که شهودش دادم
در تو علمیست که آن بر علما کی دادم
این ندانست که امی لقب است استادم
گفت بر لوح و قلم دست گهی ننهادم
دیده بگشای که تا داد دهی بر دادم
باطل است آنکه بگوید که ز گوش است یادم
از برای تو فضول آمده در فریادم
تا نهی گوش برین نغمه و بدهی دادم
تا فتد سر ز آدم و من نیز ز آدم زادم
که من این راز دل از خانه بصحرا دادم
کاندرین نسخه برای تو همه بگشادم
زانچه در خدمت مرشد شده است رودادم
بود نگنجم درین جسم چو من بگشادم
عارف نفس شدم چون بسلوک افتادم
مادر فطرتم آنخال بر و بنهادم
چون محسن هست بحسن خوش مادرزادم

این قصیده که بود مخبر الاسرار بنام
بهر ارشاد مریدانست که شرحش دادم

تمام شد در سنه ۱۳۵۰

بسم الله الرحمن الرحيم

ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار الحمد لله
رب العلمین اکمل الحمد علی کل حال الذی اکمل الدین حیث جعله مرتبطا
بسلاسل اهل الکمال منضبطا بمذاهب اصحاب الحال والقال والصلوة
والسلام علی رسوله محمد منبع طرق الاولیاء الموصلة الی قرب الکبیر المتعال
ومظهر فیوض العلماء المکملین بالاعمال وعلی اله واصحابه خیر صحب وال
{امّا بعد} میگوید احقر عباد الله ابو محمد حسن ابن حافظ ولی الله غفر الله لهما چون از تحریر
احوال و معجزات حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام و مناقب اصحاب کرام و ایمهٔ عظام
در چراغ لطایف و فتوحات کبرویه که در تذکره های بزرگان فخام حضرات قادریه و کبرویه
و نقشبندیه و سهروردیه و چشتیه علیهم الرحمة والتحیة مرقوم گردیده است فراغت دست داد
از انجمله ایراد ذکر مشایخان حضرت میرزا محمد کامل بدخشی و خلفای ایشان اجمالاً و اختصاراً
اتفاق افتاد پس این منتخب را جمع نموده تحفهٔ اکملیه نام نهاده شد برای سهولیت طالبان
ذوی الایقان علیحده نمودن آن مناسب دیده انتخاب نموده شد رجا که از خطا و زلل
چشم پوشیده این فقیر را بدعای خیر یاد آرند **تحفه** حضرت جنید بغدادی را پرسیدند
که مرید را درین روایات و حکایات چه فایده بود فرمودند سخن ایشان لشکری است از
لشکرهای خدای تعالی که بدان مریدی را اگر دل شکسته بود قوی گردد و ازان لشکر مدد یابد
و حجت این سخن آن است که حق تعالی می فرماید وکلا نقص علیك من انباء الرسل
ما نثبت به فؤادك یعنی ای محمد قصه گذشتگان با تو می گوییم تا دل تو بدان آرام
گیرد و قوی گردد **تحفه** حاتم اصم گفت هر که بیجزوی از قرآن و حکایت پیران و صالحان
هر روز نخواند دین خود را بسلامت نتوان نگهداشت **تحفه** مولانا نور الدین جعفر بدخشی
گفته که روزی از حضرت قطب ربانی عالم حقانی امیر کبیر میر سید علی همدانی قدس الله سره

پرسیدم که در اطراف ختلان وغیره جماعهٔ صادقانند که محبت آنجناب دارند وبواسطهٔ مانعی بصحبت نمی رسند پس احوال ایشان چگونه باشد جناب سیادت مآب فرمود که باما باشند زیراکه درخبرست اخرج احمد عن ابیهریرة رم عن النبی صلی الله علیه وسلم قال المرء علی دین خلیله فلینظر احدکم من یخالل در وقتی دیگر جناب سیادت مآب بنورالدین جعفر فرمودند اگر نیک باشی باما باشی واگر بد باشی ترا بما بخشند وجناب سیادت مآب وقتی دیگر بلفظ جمع نیز فرمودند که اگر نیک باشید باما باشید واگر بد باشید شمارا بما بخشند فقیر راهم رجاست که ببرکت ذکر وحب حضرات اولیا در دنیا نصیبی وفیضی حاصل گردد ودر آخرت در زمرهٔ محبان ایشان مبعوث گردد ؎ نجاتِ آخرت حاصل توان کرد + اگر در دامن مردان زنی دست ؎ دست در دامن مردان زن واندیشه مدار + هرکه با نوح نشیند چه غم از طوفانش ؎ مور مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد + دست در بال کبوتر زد وناگاه رسید والا چه یارای این فقیر پرتقصیر که حالات این حضرات عالیدرجات در تحریر آورد تحفه ودرین تحفه اولا تیمناً وتبرکا شجرهٔ شریفه که معنعن ومسلسل است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از اشجار الخلد قلمی نموده آید وچون احوال این حضرات در چراغ لطایف که مؤلفهٔ این احقرست مضبوط ومشروح بود اکتفا بران نموده درین تحفه بذکر جامع الکمالات حضرت ایشان شیخ یعقوب صرفی العاصمی الحنفی الهمدانی شروع کرده شد که درین سلسلهٔ شریفه بعد بانی مسلمانی در علوم ظاهری وباطنی مثل ایشان کسی برنخاست واکثر علما ومشایخین از شاگردان ومریدان ایشان اند ودر اکثر بلاد خصوصاً در بلدهٔ کشمیر بواسطهٔ ایشان اجازت حدیث رسیده اند وچون حضرت جامع الکمالات از حرمین شریفین تشریف آوردند و بدهلی رسیده با حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی فاروقی ملاقات کردند واورا اجازت حدیث وارشاد سلسلهٔ کبرویه عطا فرمودند چنانچه حضرت مولنا شاه ولی الله محدث دهلوی در انتباه آورده لخذ هذ الفقیر الطریقة ولبس الخرقة عن ابیه الشیخ عبدالرحیم عن السید عبدالله عن الشیخ آدم البنوری عن الشیخ احمد السرهندی عن الشیخ یعقوب الصرفی الکشمیری بسنده الی الشیخ نجم الدین الکبری رحمهم الله علیهم اجمعین

نظم	دوش حیران زحال خود بودم	مبتلای خیال خود بودم	جامم از بزم وصل دور شده
غرقه در لجهٔ غرور شده	چون زهر سوی ناامید شدم	منقطع از ثمر جاوید شدم	

رو بدرگاه بی نیاز جهان
وی گنه بخش قادر یکتا
بطفیل شهان ملک وجود
دُرّ یکتای افسر افلاک
کعبهٔ مقصد خدا طلبی
راز داران علم و حال رسول
یا آلهی بشاه درویشان
گل سرسبز بوستان شرف
یا آلهی بباقر و جعفر
بامام رضا و اولادش
بحق شیخ دین سری و جُنید
بو علی پیشوای اهل یقین
بصفای ضمیر بو عثمان
دُرّهٔ شرع کوکب وهّاج
بحق آن دو قدوهٔ ابرار
نجم دنیا و دین امام هُدی
بشه وقت احمد ذاکر
عبد رحمن کز اسفرانی بود
یا آلهی بشمع بزم وجود
میر سیّد علیّ همدانی
یا آلهی بمهبط عرفان
رهنمای طریق آزادی
بعلی آن امام بیدا و راز
مرشد سالکان ربّانی
یا آلهی بمرشد آفاق

کردم و با دو چشم خون ریزان
بجمال و جلال ذات کریم
رهنمایان کعبهٔ مقصود
زیب بخش سُرادق کثرت
فخر عالم محمّد عربی
زین همه چار رکن عرش عظیم
شیر یزدان علی عالیشان
با امام جهان که سجادست
جانشینان تخت پیغمبر
یا آلهی بشیخ دین معروف
وارهانندگان ز عالم قید
یا آلهی بو علی کاتب
با بو القاسم آن شه گرگان
بشه راه اعلی و حالی
شیخ دین بو نجیب و بو عمار
بعلی آنچراغ بزم یقین
که دل آمد بمدح او قاصر
یا آلهی برکن قصر یقین
شرف دین احمدی محمود
وارث علم و حال پیغمبر
شاه اسحاق مرشد ختلان
بشه عارفان رشید الدین
محرم بزمگاه ناز و نیاز
بصفای امام اهل یقین
مفخر اهل دین باستحقاق

گفتم ای کردگار بی همتا
بظهور همه صفات قدیم
خاصه آن شاه مسند لولاک
چهره پرداز شاهد وحدت
یا آلهی بصحب و آل رسول
پیشوایان راه شرع قویم
بحسین فخر دودمان شرف
شاه اوتاد زین عُبّاد است
بحق کاظم و بارشادش
بفنای وجود خود موصوف
بشه رودبار مرشد دین
اوج دین را چه اختر ثاقب
با بو بکر مرشد نسّاج
شیخ احمد امام غزالی
یا آلهی بطامهٔ الکبرای
شیخ لالا رضیّ ملّت و دین
یا آلهی بشیخ اهل شهود
بو المکارم علاء دولت و دین
یا آلهی بقطب سبحانی
دُرّة التاج آل پیغمبر
بحق شیخ برزش آبادی
قدوهٔ اتقیای روی زمین
بمحمد شه خبوشانی
شیخ عالم حسین کمال الدین
آنکه چشم و چراغ اسلام است

شیخ یعقوب صرفیش نام است
بفرید زمان حبیب الله
اکمل الدین که شیخ کامل بود
یا الٰهی بحق یار انشش
یا بیازان راهِ سوز و گداز
یا الٰهی بآنکه فخر کرام
آنکه بوده ز سرِ حق آگاه
یا الٰهی بشیخ دین احمد
حافظ و قاری و خدا آگاه

بشاهِ اولیای سبحانی
شیخ دین رهنمای هر گمراه
بحر عرفان و معدنِ ایقان
دردِ رهِ عشق راز دار انش
رحم بر حالِ زار اعظم کن
شیخ عبدالوهاب نوری نام
یا الٰهی بمهر اوج یقین
بسوی هادیِ رهِ سرمد
که بحافظ حسن مدد فرما

شاه قاسم امامِ حقانی
یا الٰهی بمهر اوجِ شهود
نایب خاصِ مرشد همدان
بصفای قلوب اهل نیاز
زخمِ او را ز لطف مرهم کن
یا الٰهی بشاه فضل الله
قاضی متقی جمال الدین
بفریدِ زمان ولی الله
هم عنایاتِ بعید فرما

از حضرت شیخ نوری

بروح سید عالم بآل عالیشان
حبیب طائی و معروف پس سری و جنید
بروح قاسم و بوبکر و شیخ دین احمد
علی و احمد و شیخ زمانه نور الدین
علی ثانی و اسحاق امیر عبد الله
حسین و صرفی و قاسم حبیب و اکمل دین
ببو المکارم و شاه حفیظ و شاه اسد
بحق شاه نظام و بشاه محی الدین
بحق شیخ جمال و بشیخ دین احمد
ز بهر حافظ و حی خدا ولی الله

بچار یار و بروح حسن شه عرفان
دو بو علی و دگر شیخ مغربی عثمان
ببو النجیب و عمار و به نجم قطب زمان
علاء دوله و محمود و مرشد همدان
رشید و شاه علی و محمد ذی شان
که بنده نوری مسکین بزم شان بریان
بحق شاه عظیم آنکه او عظیم الشان
نگاهدار کرم باز آفتنه های زمان
بروح شان ز خدا باد رحمت و رضوان
همیشه دار حسن را بکهفِ امن و امان

تحفه اول در ذکر جامع الکمالات حضرت شیخ یعقوب الصرفی العاصمی الهمدانی

بیا جُنّی مگو دیگر فسانه
از و نام و نشانی هم بگو چیست
بود مولد بوی در شهر کشمیر

بگو اوصافِ آن پیرِ زمانه
زهی پیری که ایزد دوست محبوب
شد از کشمیر ظاهر پیر کشمیر

شهنشاهی بملکِ مرشدی کیست
بود نام شریفش شاه یعقوب
باوج سروری چون آفتاب است

ببرج رهبری چون ماهتاب است
نگنجد به تحریر شرح و بیان
ز اشجار روی زمین یکقلم
حضروار عمر دو بار آورم
از آن به که سازم سخن مختصر
شود خلق را حاجت بکار روا
ز صرفی مقامی بهر کشور است

و در تاریخ شایق آورده است
اگر آب ابحار سازم مداد
بچنگ خود آرم ز بهر رقم
تحریر گویم به بسل و نهار
بود مختصر بهتر از بیشتر
ولیکن مقامات آن محترم
که از هر یکی دیگری بهتر است

کمالات این شیخ عرفان نشان
کنم از سویدائش روشن سواد
صحایف ز لیل و نهار آورم
بنارم رقم زد یکی از هزار
برند اولیا از درش فیض ها
معین بود هم عرب هم عجم
نام والد ایشان میر حسن

بن علی بن بایزید العاصمی است که از اکابر کشمیر بود میر علی گنائی نزد حکام آن استقلال کلی داشت دو فرزند از و یادگار ماندند یکی میر حسین دوم میر کمال الدین حسن الگنائی حکومت و صدارت ملکی کار داشت باوجود آن در علوم معقول و منقول نظیر زمانه بود از ملا حافظ بصیر تربیت داشت پس از روی غلبهٔ شوق الهی در طریقهٔ کبرویه با عنجید در عبادات و ریاضات جانبازی ها ساخته در طی مقامات سلوک بدرجهٔ عالی ارتقا فرموده چون ندای ارجعی را لبیک نمود در مقبرهٔ آبائی آسود و ایشان را هفت فرزندان بودند

چنانچه در مغازی النبی میفرمایند
کمالش بهر فن و نامش کمال
کلان تر ز من لیک یک کس فقط
از و خوردتر شاه نوروز نام
از انجمله هم صحبت و هم سخن
از و خوردتر حیدر رنگجو

همه هفت تن بود اورا پسر
کمالاتش افزون ز حد مقال
ز من خوردتر آن بفطرت لطیف
بکسب و کمالات عالی مقام
براهیم ز و خوردتر آمده
فرشته خصال و ملک خوی او

چو هفت اختر آسمان جلوه گر
مرا زان میان بسته حد وسط
که نام وی آمد محمد شریف
پس از وی محمد که آمد بمن
ز اسرار دین با خبر آمده
همه صاحب کمالات بودند

تولد حضرت صرفی در سنه ۹۲۸ بود شیخ حی تاریخ ولادت است از صغر سن آثار فطانت و تیز فهمی و بزرگی ظاهر داشت در سن هفت سالگی حفظ قرآن کرده و در خوردی علم لدنی از ایشان ظاهر شد و در سن هفت سالگی غزلی گفته اند که مطلعش این است

میل خوبان در رهوای وی نیکوی تو ام — ای رخ مه طلعتان آئینه روی تو ام
اگر بوسیم عنبر سارا دگر مشک ختن — در دماغ جان نمی آید بجز بوی تو ام

و خود فرمودند — چو در سال هشتم نهادم قدم + ز طبعم روان گشت شعر عجم + در خدمت ملا محمد آنی که بواسطه شاگرد مولانا عبدالرحمن جامی بود استفاده علوم عقلیه و نقلیه نمودند

وازانجناب بخطاب جامی ثانی وتخلص صرفی کامیاب گردید ونیز از ملا حافظ بصیر خنده بوئی تلمذ داشت ذکر ملا محمد آنی وذکر حافظ بصیر وذکر ملا رضی الدین در تحریر آید ودر فتحات آورده ست حضرت ایشان بسن نوزده سالگی بجمیع علوم بهره مند گشتند پس چون پرتو انوار عشق آلهی بر آئینهٔ خاطرش جلوه داد ودر خانقاه معلی خلوت نشسته استخاره نمود حضرت قطب ربانی سید علی همدانی رح اورا در خواب بکرات ومرات جلوه گر شدند وفرمودند که ای فرزند ترا بمخدوم اعلم سپردم نزد خود را پیش او برسان تا که فیض ما را وارث باشی وپیش از خلوت نشستن خانقاه معلی حضرت ایشان را مخدوم اعلم در واقعه دید فرمودند حضرت سید علی همدانی مرا تربیت تو امر کرده ست فی الحال عازم سفر خراسان شده وممانعت استاد ددالدین اورا موثر نشد بلکه استاد مذکور در واقعه ز جناب علی الثانی رح مامور شدند وفرمود که زینهار مانع نشوی واورا بگو تا خود را زود پیش مخدوم اعلم برساند صبحی که ایشان این واقعه از استاد خود ملا حافظ بصیر شنید چون پدر ایشان تاکیدات غیبی متواتره شنید ضرورتا رخصت سفر داد ودر همان روز از راه پاتهال همرافقت چهار کس نهضت فرمود شاه نوروز برادر ایشان وکوکه یوسف ودو خادم یکی بڈه صوفی دوم شیخ بهرام ودر اثنای راه عجایب وغرایب بسیار از انجناب ظاهر شد چون بسمرقند رسید بیرون دروازهٔ شیخ حسین خوارزمی نشست ودر مجالست حضور اصلا جرات نکرد انجناب ورا از دور دیده بحضور طلبیدند ونوازشها فرمودند ودر خانقاه آنجناب هفت دروازه داشت وبر هر دروازه یک یک خلیفه نشسته بود وهمیشه طالبان حق را کسی که تازه آمدی بامر مرشد تربیت میکردند خلفا بدستور قدیم آمدند حضرت مخدوم اعلم فرمودند که کار این جوان علیحده ست ما خود تربیتش کنیم بعد وصول انابت واخذ بیعت وتعلیم وتلقین علوم ومعارف مدتی با پیت مطبخ از جنگل هیزم می آورد وچندگاه در موسم سرما به پاک کردن متوضای چله کشان مامور شده آخر در خدمت حضور شرف یاب صحبت گشت ودر طی منازل ومقامات سلوک داد ریاضات ومجاهدات داده منظور نظر عالی شد بعده باربعین نشاندند ودر انخلوت بعضی حقایق ومعارف علم تعبیر مکشوف شد رفته رفته بدفور الطاف وجود خلعت ارشاد حاصل نمود

چنانچه در مغازی النبی فرموده اند زمانیکه گردید عالم فروز	التعجب مکن گر مرا نیز پیر بنمود ست خدمت ببیت دنا	در اندک زمان ساختند دستگیر دسا بر رعایت فرقت

والدین بجانب وطن خود مراجعت فرمود چون مرخص بکشمیر شدند فرمودند که کار تو بانجام رسید پس در انجا ابواب ارشاد مفتوح داشته جمعی کثیر از سالکین و طالبین باستفادهٔ فیوض صحبت و خدمت ایشان فایز گشت بعد مدتی بخواهش حصول شرف قدمبوسی مرشد آفاق بجانب خراسان نهضت کردند از انجا خبر شنیدند که حضرت مخدوم اعلم بطواف حرمین متوجه شده اند حضرت ایشان این حرکت غنیمت دانسته از راه بغداد شریف بجانب حرمین شریفین نهضت فرمودند **تحفه** در اثنای راه یکدو منزل را آب نایاب بود حضرت ایشان در میان صحرا ایستاده بدرگاه کبریا التجا کردند فی الحال چشمهٔ آبی بجوشید و قافله سیراب گردید **تحفه** و نیز رفقا بعد طواف مسجد حرام بابت خرج محتاج شده بودند حضرت ایشان سنگی از راه برداشته پاره طلا شد فی الحال فروخته صرف نمودند حضرت ایشان را درین سفر فتوحات بسیار حاصل گشت جبهٔ حضرت امام العالم امام اعظم رضه از بغداد و کلاه مبارک حضرت بایزید بسطامی و عصای مبارک حضرت امام موسی علی رضا و صحبت شیخ المشایخ خواجه شیخ سلیم چشتی و اجازت طریقهٔ ایشان و عطیات دیگر که تفصیل آن بجای دیگر می آید بعون و مکرمت آلهی حاصل کرده بجانب کشمیر معاودت فرمودند دران زمان بسبب استیلای چکان و فساد مذهب رافضیان مردم کشمیر بغایت پریشان شده بودند حضرت ایشان در فکر آن افتاد بظاهر و باطن سعی بلیغ فرمودند پس بمرافقت حضرت شیخ بابا داؤد خاکی معه چند کسان از اعیان این دیار مثل حیدر خان و بهرام نایک و فتح خان وغیره بطرف هندستان نهضت فرمودند و تصرف ملک کشمیر باکبر شاه بخشیدند و افواج شاهی همراه خود آوردند و درانجام مردم کشمیر را از جنگ چکان رهایش دادند آنگاه حضرت ایشان بعد رفع و دفع مخالفان باز بزیارت حرمین الشریفین نهضت فرمودند و بمقام دهلی با حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی ملاقات نمودند و اورا اجازت طریقهٔ علیهٔ کبرویه بخشیدند و نیز اجازت سند حدیث مهربانی فرمودند و خود را اندک زمان از حرمین بازگشت تشریف آوردند و کتب تفسیر و فقه و حدیث وغیره که درین شهر نبود همراه آوردند **تحفه** وقتی در هندوستان باشاهد پسری نظری داشت کسی اورا استهزا نمود که ایشان را تکلیف آموختن کیمیا باید کرد چون بخدمت اظهار این معنی نمود فرمود

صنعت کیمیا ندانم لیک ÷ خاک را زر کنم بهمت نیک ÷ در زمان مشت خاکی را برداشتند

درزمان زرخالص شد تحفه همچنین در بلاد هند کسی گفت که درزمان پیشین بنظر اولیا
سنگ را طلا می شد حضرت ایشان بالحاح یکی از دوستان بر سنگ پاره نگاه فرمود طلا
شد حاضری آن را تبرک خواست بوی مرحمت کردند تحفه ونیز بعضی از رفقای ایشان
می آرند که وقتی در اگره بودم که آنحضرت را در خواب قیلوله جنبشی عظیم واقع شد و بعد
ساعتی جامه سفید بر بدن مبارک ایشان ظاهر گشت چون از انحال باز آمدند فرمودند که
حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وسلم ومخدوم اعلم بر من جلوه گر شدند وحضرت مخدوم
بعرض عالی رسانید که این مرید صادق من ست آنحضرت جامه مبارک خود با ایشان داد
که باین فرزند بده فی الحال جامه مبارک پوشیدم وبشارتها یافتم چنانچه در مغازی النبی
فرمایند سه هم انجا کین بنده آن خرقه دید * که از خاتم المرسلینش رسید * گویند آن جامه
تا حین حیات ایشان را موجود بود بعده بخواجه حبیب الله نوشهری بخشیدند وی بخلیفه خود
زین الدین علی دار عطا فرمود حضرت شیخ نوری میفرماید که من آنجامه مبارک را زیارت
کرده ام وآنجامه مقدس تا حال نزد احفاد خواجه زین الدین موجود ست که به نذر عرس
ایشان انشاندهی می کنند تحفه روزی با جمعی از یاران خود قریب صدکس بزیارت
درویشی رفتند و درویش یک آثار طعام پیش آورد وحضرت ایشان بسم الله کرده
قسمت فرمودند همه ها سیر خوردند و در چراغ لطایف کرامات ومقامات ایشان مرقوم ست
صاحب تصانیف بسیار ست از انجمله تفسیر قرآن عربی وفارسی وشرح صحیح بخاری عربی
وفارسی وپنج گنج بمقابله خمسه عبدالرحمن جامی ومناسک حج وحاشیه توضیح وتلویح
وتفسیر دو پاره فارسی اخیر قرآن در وایح وشرح رباعیات ورساله اذکار وکنز الجواهر و
چهار کتب معما وشرح ثلاثیات امام بخاری ودیوانی غزلیات ونعوت وقصاید ودو
شرح چهل حدیث در مناقب شاه ولایت واهل بیت وغیره از ایشان یادگار ست غرضکه
تمام عمر مبارک در اجرای احکام شریعت وطریقت وحقیقت ومعرفت بسر بردند آخرالامر
در سنه ۱۰۰۳ یکهزار وسه بتاریخ دوازدهم ماه ذی قعده بعد العشا یوم پنجشنبه بسن شریف
هفتاد وپنج انتقال فرمودند در محله زینه کدل متصل خانقاه خود آسودند مقبره ایشان
زیارتگاه خاص وعام ست * ودر تاریخ حسن مرقوم ست سه شیخ یعقوب صرفی از دنیا
ارجعی خواند ورفت در مینو * سنه وصل وعمر مولودش * کرد موزون حسن ز طبع ذ

شیخ حی زاد و کرد عمر عجیب	رحلتش افضل انام گو
و خلفای ایشان بسیارند از انجمله	

جناب شیخ محمد برادر عینی آنجناب که تربیت صوری و معنوی از انجناب یافته بیش از دو سال بارشاد تکمیل و اکمال فایز شد و بعد آن حضرت ترویج خانقاه و تربیت طالبان آنه فرمود غیر ازین بزرگوار حضرت ایشان را برادران دیگر هم بوده همه صاحب علم و صلاح و تقوی رحمهم الله تعالی اکبر و اول خلفای حضرت ایشان جناب میر محمد خلیفه است پسر یوسف میر وزیرزاده غازی خان چک بود بر سنت عمر فاروق رضی الله عنه باراده عداوت بجناب حضرت ایشان آمده بود جذبه الٰهی در رسیده ترک همه کرده ملازم عتبه علیه شد بکثرت مجاهدت رفته رفته مرتبه خلافت یافت و در زمانیکه حضرت ایشان برای مهم ملک بهند رفتند میر محمد خلیفه را گذاشته و اصحاب عمده را حواله تربیت او فرمودند مثل حضرت خواجه حبیب الله نوشهری و مولانا حسن آفاقی و شاه قاسم حقانی و سید میر حمزه کبریی و بابا نازک همدانی و شیخ یوسف و خواجه محمد یوسف مانجی و میان شیخ ناصر و اخوند ملا مهدی علی بلخی و میر یوسف و مولانا حسن ترکی و شیخ بهادر و مولانا نصیب خلیفه و ملا شریف خادم همه را در غیبت حضرت ایشان به تکمیل رسانید و هر کدام از مشایخ روزگار بود حضرت میر محمد خلیفه باشندهای والی پکهلی در پکهلی سکونت نمود و سلطان انجا خانقاهی برای ایشان بنا کرده چهارم محرم سنه هزار و پانزده رحلت فرمود - و حضرت میرزا محمد کامل بدخشی را اجازت سلاسل خمسه بواسطه شیوخ ایشان رسیده است چنانچه در ذکر ایشان خواهد آمد از انجمله اجازت سلسله شریفه چشتیه بواسطه حضرت جامع الکمالات حاصل نموده اند

سلسله شریفه چشتیه

حضرت سلطان المشایخ شیخ یعقوب صرفی و ایشان از شیخ سلیم چشتی و وی از خواجه شیخ علاء الدین لاهوری و وی از حضرت شیخ سراج الدین عثمان چشتی و وی از حضرت خواجه نظام الدین اولیا و وی از خواجه فرید الحق والدین گنج شکر و وی از خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی و وی از حضرت خواجه خواجگان معین الحق والشرع والدین حسن سنجری چشتی حسنی و حسینی رض و احوالات ایشان در شجره چشتیه مرقوم گردیده است و در تاریخ ثنایق در ذکر جامع الکمالات آورده است

ملاقات کرده بشیخان دین	نمود استفاده ز اهل یقین
ز شیخ جهان شیخ ابن حجر	اجازت بتحدیث حاصل نمود
شده بهره ور صرفی نامور	

کمالِ دگر بر کمالش فزود
پس آن شیخ یعقوب صرفی علم
که در راه اقبال بشتافته
در انوقت او شیخ الاسلام بود
سر عالمان مفخر اہل راز
اجازت دران سلسله یافته
ہمان بو حنیفه امام کرام
ز بغداد برگشت آن مقتدا
بکشمیر آن خرقه ہست آشکار
دگر ره سوی ہند آورده رہ

مشایخ بسی دیده آن حق قران
ببغداد رفته ز بیتُ الحرم
با آن شیخ چشتی مسمّی سلیم
درین سلسله صاحب نام بود
یکی بحر عرفان شده موجزن
ز بغداد زان پس عنان تافته
ببغداد با شیخ صرفی رسید
بیاورد با خویش آن خرقه را
از انجا سوی کربلا شد روان
ہمیکرد از اولیا جستجوی

نیارم مفصل نمودن بیان
ببغداد خوش دولتی یافته
سر چشتیان پیشوای علیم
ملاقی شده صرفی پاکباز
ہمه گوہرش شاه وارِ عدن
یکی خرقه بود از امام الانام
چو جان در بغل خرقه را درکشید
درینوقت ہم زان ستوده شعار
شد از طوف مشہد سعادت نشان
و حضرت شیخ سلیم چشتی

فتحپوری فرزند بهاء الدین از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر ست و شیخ در ۸۸۳ سنه ہشتصد و ہشتاد و سه متولد شده و کلمه نجم معرفت تاریخ ولادت اوست سه مرتبه بحج رفته و بال تشریف آوردن او از حج بموضع سیکری صوبهٔ اکبرآباد در سال نهصد و ہفتاد و یک و اکبر پادشاه را بایشان اخلاص و اعتقاد بسیار بود در اکبرنامه مسطور ست مدعا که شیخ سلیم عمری دراز یافته بیست و ہفتم رمضان سنه نهصد و ہشتاد از جہان انتقال فرمود سه سالِ ترحیل آن ولی کریم ✦ ہاتفم گفت بدر خلد سلیم۔

تحفهٔ دوم در ذکر حضرت شاه قاسم حقانی رحمة الله علیه

ابن میر اسماعیل شامی ابن میر ابراہیم شامی ابن میر شمس الدین شامی که اسلاف حضرت شاه ترک سلطنت شام کرده ہمرکاب حضرت سید علی ہمدانی رض ترک دنیا نموده بایشان رفیق شدند چون بکشمیر رسیدند در محله علاء الدین پوره اخلاصمندی زمین سکنی خود بایشان نذر کرد و اولاد و احفاد ایشان درین خطه سکونت کردند شاهِ ممدوح را بعضی ملا قاسم و بعضی حاجی قاسم می گفتند در علوم غریبه و فنون عجیبه دستی تمام داشت و در امر و نہی بسیار میکوشید ہمدران زمان میر محمد خلیفه سر رشت رقص و وجد و سماع بود ملا قاسم قصد احتساب او میداشت و میگفت از مریدان او ہر کرا صد صد تازیانه خواہم داد

حضرت شیخ نوری در فتحات آورده حضرت ایشان در اکبرآباد بودند و بنام خلیفه قلمی
داشتند که ملا قاسم را قصد احتساب شمامر کوز خاطرست انشاء الله تعالی چنان بقید
خواهد آمد که دیگران تادیب نمایند روزی میر محمد خلیفه در قصبه پانپور سماع می کردند و
ملا قاسم غضبناک در آمده چون روی خلیفه دید لرزه بر اندام او افتاد خلیفه به شیخ یوسف
شوقی اشاره نمودند که وقت سکارست شیخ یوسف بدین بیت ترنم ساخت ؎ خنجر
کشیده بر سر قلم شتاب چیست ✲ خود کشته می شویم دگر اضطراب چیست ✲ ملا قاسم بوجد
آمد و بیهوش افتاد تا که وقت نماز ظهر رسید و شیخ یوسف این بیت سرود نمود ؎ ای
گرفتار وصالش تا بکی گردی برون ✲ اندر آتا گویمت اسرار از راز درون ✲ ملا قاسم چشم
وا کرده بر پای خلیفه افتاد چون اذان ظهر خواندند ملا آب وضو برای خلیفه آورد خلیفه بعد
نماز فرمودند ای ملا قاسم پاشی پادشاه گفت هرچه فرمایند خلیفه گفت حضرت ایشان مرا
فرمودند که امروز هر که پیش تو مسلیم او را شاه باید گفت اکنون ترا خطاب شاهی دادیم
بعد چند روز حضرت خلیفه در موضع کریریه تشریف بردند و جناب شاه برافقت میر حمزه
کریری معتکف داشتند تا که شاه در عرصه چندگاه منازل اطوار سبعه طی کرده بدرجه تکمیل
رسید و مافوق همه شد چون حضرت ایشان بکشمیر آمدند حضرت شاه را از خدمت خاص
اختصاص بخشیدند و وقت اخیر خرقه خودش پوشیدند و رتبه خلافتی عطا کردند تا که بعنایات
آنجناب از اہل حال و ذوق و کمال شد تحفه آورده اند چون حضرت شیخ بابا دالی بکشمیر
روانه شد حضرت ایشان در سفر بودند ملاقات همدیگر نموده حضرت شیخ با ایشان گفت که
بقصد سیر کشمیر بر آمدم کسی را از یاران خود بمن نشان دهید که رفاقت من کند حضرت ایشان
فرمود که شاه قاسم را لیاقت خدمت و رفاقت درویشان ست چون بکشمیر رسید حضرت
شاه ملازم صحبت حضرت شیخ ماند روزی حضرت شیخ گفت که میر یعقوب مرا چنین گفت
حضرت شاه از بردن نام حضرت ایشان باین وضع ملول شد در زمان حضرت شیخ را
غنودگی شد دید که جناب مقدس رسالت صلی الله علیه وسلم در کشتی نشسته اند و پیش روی
آنحضرت عزیزی دیگر ست عرض کرد که ایشان کیستند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اگر
در مجلس بلفظ ایشان میگفتی درویش حقانی آزرده نشدی چون بخود آمد نام حضرت
ایشان بایشان مشهور شد و شاه را حقانی لقب گذاشتند از حضرت صلی الله علیه وسلم

هر دو بزرگوار بهمان خطاب مخاطب شدند تحفه روزی حضرت ایشان وقت نماز
جمعه بهیبت فرمودند که همراه من اینوقت که می آید کسی جواب نداد حضرت شاه گفت
من حاضرم فی الحال هر دو از مجلس غایب شده در مکه معظمه نماز خواندند و در مدینه
مطهره سرور کاینات را سلام کردند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بعد جواب
سلام بحضرت ایشان فرمودند که این پسر تو در عجم بمثل سهت و پهلوان آخر است و نام
تو زنده خواهد داشت پس اصحاب عظام در حق شاه دعا کردند چون حضرت ایشان باز
آمدند مجلسیان را فرمودند که امروز نثارها رفت و باین جوان نصیب شد و حضرت شاه
بزیارت حرمین بعد انتقال حضرت ایشان بهفت مرتبه مشرف شدند تحفه روزی از
حرارت ذکر جامه ملبوس او بسوخت تحفه بعد انتقال حضرت ایشان بزیارت حرمین
مشرف شدند در اثنای راه با اکابر اولیا صحبت داشت از انجمله در صوبه اجین بزیارت
شیخ فیض الله قادری فایز شدند و ایشان در جنگل معتکف بودند و حضرت شاه هم بصوم
متوالی یک اربعین در انجا معتکف شدند و بعد اتمام اربعین بشیر ماده آهو هر دو افطار کردند
چون شیخ فیض الله مجاهده ایشان مشاهده نمود اجازت سلسله قادریه بوی عطا فرمود
و کرته مبارک حضرت غوث الاعظم رض و خرقه و تسبیح حضرت شاه همدان وغیره تبرکا بوی
بخشیدند که تا حال در محله نرپرستان نزد احفاد ایشان موجودند تحفه می آرند که چون
حضرت شاه در فتحپور رسیدند و با شیخ سلیم چشتی ملاقات نمودند حضرت شیخ استعداد ایشان
دیده ارشاد سلسله چشتیه بایشان بخشیدند و لنگی حضرت خواجه معین الدین چشتی با تبرکات و
عنایات دیگر با وعطا فرمودند و رخصت سلسله شطاریه با قدم رسول یافتند تحفه در کتاب
معرفة الحقانی از شاه یعقوب خانی می نگارد که در ایام مرض موت آنجناب یکی از مریدان ایشان
در خانقاه معلی بود شخصی ازو پرسید که احوال پیر تو چگونه سهت مرید گفت همچنان بیمار سهت
آن شخص گفت انجام او بخیر باد مرید گفت چرا اینچنین مردم را انجام بخیر نباشد که بدعای چون تو
خبیثی محتاج گردد آنمرد گفت وی برخلاف امر شریعت همیشه سازونی می شنید ازان رو
میدانم که احوال وی چگونه باشد وقتیکه مرید در خدمت حضرت شاه رسید آنجناب فرمودند
که در خانقاه معلی با فلان شخص چگونه گفتگو کردی راست بگو وی چه گفت تو چه گفتی مرید
حقیقت واقعی حرف بحرف بیان نمود حضرت شاه بجوش آمده فرمودند که من مدت العمر خود

صدای ساز و نی شنیدم هرگاه انجام من بخیر گردد بعد وفات من نیز از خاک من درختان نی تا قیامت خواهند روئید و اگر انجام من بخیر نگردد نی از مرقد من فورا نجوشد پس بر من نفرین کنند و لاشه من از گور کشیده در شمسان مایه سومه بسوزانند که من بعد هیچ کسی دعوای درویشی نکند همین که قبر ایشان پوشیدند و فاتحه خواندند برابر سر ایشان شاخ نی روئید و تا یک شبانروز تمامی مقبره از شاخ نی سبز شد در باب روئیدن نی صاحب بحر العرفان و فتحات آورده اند در چراغ لطایف مرقوم ست مدعا که حضرت شاه فرید دهر و یگانه عصر بود بتاریخ ۲۹ ذی الحجه سنه ۱۰۳۲ یکهزار و سی و دو بحساب کشمیر ۲۹ ماه پهاگن انتقال فرمود و در محله علاء الدین پوره آسود - مقرب خاص - شیخ الکامل تاریخ اوست -

سلسلهٔ شریفه نقشبندیه

راز دار احمد از بوبکر و سلمان آمده	بعد قاسم باقر و صادق بعرفان آمده
بایزید و بو الحسن پس بو علی فارمد	یوسف و پس عبد خالق پیر غجدان آمده
عارف و پس خواجه محمود و علی رامتین	خواجه بابای سماسی مست یزدان آمده
پس کلال و پس بهاء الدین محمد نقشبند	خواجه یعقوب و عبید الله ذیشان آمده
از محمد قاضی آمد فیض احمد خواجگی	خواجه اسلام زان پس کان ایقان آمده
خواجه دیوانست زان پس شاه قاسم پس حبیب	اکمل الدین مرشد نوری بعرفان آمده

حضرت شاه قاسم حقانی در سورت بندر رسیده از خواجه جمال الدین معروف بخواجه دیوانه سلسله نقشبندیه حاصل نمودند و در صومعه ایشان باجازت ایشان تا یک اربعین معتکف شدند و کمربند حضرت خواجه بزرگ و رومال ایشان تبرک یافتند و حضرت خواجه جمال الدین از خواجه اسلام جویباری پوشیده و وی از مخدوم خواجه احمد کاسانی و این مخدوم اعظم از ترکستان ست سید صحیح النسب و کاسان درمیان بخارا و سمرقند واقع شده و از آنجا هجرت نموده بسمرقند تشریف آورد شب در دشتی از نواحی آن بسر برده و دو شاخ بید خشکی افتاده دید بر داشته بدست مبارک خود مغروس ساخت در زمان سبز شد دیگر اقامت همانجا فرموده لهذا به بیدی معروفست و بعض احفاد ایشان در عهد عالمگیر پادشاه بکشمیر آمده اند

خلفای حضرت شاه قاسم حقانی

شیخ طاهر بچهه که نسبت دامادی نیز با آنجناب داشت و باندک جرأتی کارش بجنون کشید

دریش تراشید و در موضع بچهواره عورتی بعقد آورد و از بطن وی فرزندی متولد شد
که او را بابا قایم نام کردند عمر عزیز خود در ورع و تقوی و ارشاد خلق بسر برد شیخه بابا فرزند
دوم شیخ طاهر بهره و فیوض باطنی از والد ماجد خود و ارشاد سلسله کبرویه حاصل کردند هر سه
در بچهواره آسودند خواجه قاسم ناشوانی سوداگرزاده بود بعنایت آلهی در صغر سن نظر عنایت
حضرت شاه یافت و بحالات و کمالات فایز شد در حرارت ذکر شرری از سینه اش سرزد
کرته را بسوخت آتش بسقف خانه رسید مردم خبردار شده سرد کردند جمعی از خدمت ایشان
بفیض رسیدند و در وقت سفر حج حضرت شاه ایشان را قایم مقام ساخته در سنه ۱۰۵۹ قضا کردند
در محله ناشوان آسود بعد ایشان خواجه محمد محسن قایم مقام بود مولانا یعقوب نانت
پسر وحید الدهر و فرید العصر حضرت مولانا جوهر نانت علامه ست که در سند حدیث خاتم المحدثین
بود و تلمیذ ابن حجر مکی و از صفای باطنی کشف مغیبات داشت ایشان را مفتی الثقلین می گفتند
و در صغر سن بنظر کیمیا اثر حضرت محبوب العالم رح فایز گشت چون حضرت بابا داؤد خاکی مولانا را
دید قصد نمود که از محبوب العالم این پسر طالب علم بطلبم و در حضور خود تربیت نمایم که قابل
تربیت ست حضرت سلطان العارفین همان لحظه مولانا را آورد و تلقین کرد که ای جوان
چه میخوانی گفت شرح عقاید را مطالعه میکنم فرمودند نزد شیخ داؤد خاکی بخوان پس قبول نمود
مدعا که ملا یعقوب از خدمت پدر بزرگوار علوم ظاهری و باطنی و ارشاد سلسله سهروردیه حاصل
نمود پس بجذبه آلهی بخدمت حضرت شاه قاسم حقانی شتافت تا از خلفای کمل ایشان شد
و در جمیع علوم مهارتی تمام داشت و در مجاهده و ریاضت بسیار کوشید و در افاده خلق الله
همیشه شاغل می بود و چون انتقال نمود در مزار شاعرواری جوار والد خود آسود و مولانای
موصوف جد مادری والد مؤلف ست شاه قطب الدین فرزند حضرت شاه ست حضرت شاه را
فرزندی تولد نمی شد آخر شاه حسین لاهوری قادری با حضرت شاه عقد اخوت داشت
بشارت فرزند داد در سیرت و صورت خلاصهٔ صنع پروردگار بود در صغر سن بحفظ قرآن و از
بعضی علوم بهره ور شده چون بعمر دوازده سالگی رسید حضرت شاه انتقال فرمود تربیت و
خط ارشاد او حواله خواجه قاسم شد و در اندک زمانی بکمال رسید بسن هفده سال خط ارشاد
حاصل کرده و فرزندان او هم نسلا بعد نسل بصلاح و تقوی آراسته بودند و در سنه ۱۰۷۴ ۲۹ ذی الحجه
انتقال فرمود عمر شریف شصت و سه سال داشت در جوار والد خود آسود شاه محمد مؤمن فرزند

شاه قطب الدین ست صاحب مقامات و مشاهدات بود رتبه انتساب از شیخ اکبر خراسانی
یافته بسن پنجاه و چهار در سنه ۹۹۰ بماه ربیع الثانی انتقال یافت در مقبره آبا آسود شاه محمد
صدیق بن شاه قطب الدین ست ارشاد کبرویه از پدر خود حاصل نمود ۲۹ ذیقعده در سنه ۱۰۴۷
انتقال نمود در مقبره آبا آسود شاه مظفر الدین حقانی فرزند شاه قطب الدین ست صاحب
ورع و تقوی بود در سنه ۱۱۱۹ رحلت کرد در مزار سلاطین قریب مسجد گاڈه یار مدفون ست
شاه یعقوب حقانی نبیرهٔ شاه مظفر الدین ست صاحب معرفت و معانی و عالم ربانی بود
در خدمت خواجه عبد الله بخاری شتافته خلعت ارشاد حاصل کرد و کتاب معرفة الحقانی تصنیف
اوست در مزار اسلاف آسود بابا عبد الرحمن بلخی فرزند بابا حاجی بلخی از مریدان شاه ست
مدتی در غار آنجا بجای پدر منزوی شده بود و فراز آن غار بر بلندی مدفون ست
شیخ ناصر حجام از مریدان شاه ست خرقه خلافت حاصل نمود تا چهل و دو سال پهلو بر زمین
ننهاده در شاه آباد آسود بابا نوروز ریشی از مریدان شاه مظفر الدین ست اطراف و نواحی
کشمیر سیاحت نموده چون بقریهٔ نهاک پرگنه بیروه رسید انجا در وسط کوه مقامی ست
که آنرا سوچل پتر گویند در انجا منزوی شد چون وفات یافت انجا مدفون شد شیخ
عبد الرحمن کنیلونی مرید شاه مظفر الدین ست کنیلون قریه ایست متصل قصبهٔ بیجباره شیخ نوری
فرمود فقیر وی را دریافت عزیزی صاحب تصرف دید در همان قریه مدفونست بابا شریف
ناگامی پیر بابا زاهد ناگامی هر دو از مریدان حضرت شاه اند صاحب کمال و برگزیده
حال بودند بابا زاهد با وجود نظر شاه حقانی از صحبت خواجه قاسم هم مستفید شده در حادثهٔ
آتش سوخته برحمت حق پیوست محمد مراد پوشه ٹنگو مرید زاهد بابا ست که درویش آزادی بود
ریاضات و مجاهدات بسیار ورزیده آخر عمر خانه نشین شد در سنه ۱۱۲۲ نقل فرمود در محله نرپرستان
آسود لاله بابو همدانی مرید زاهد بابا ست که در اطراف پانپور سکونت داشت و عمر بریاضت
گذرانید والد خواجه اعظم از مریدان اوست در سنه ۱۱۲۲ رحلت نمود در مسکن خود آسود و عمر ایشان
نود سال بود عبد الرحیم کبروی از مریدان محمد مراد پوشه ٹنگو هفتاد سال در تفرید و تجرید گذرانید
و از فیوض باطنی عالمی مستفید گردانید خواجه یعقوب منو از مریدان شاه ست از خود فانی بود
حالات عجیبه داشت در صحن خانقاه معلی آسود میر حبیب الله فرزند خواجه حسن آفاقی مرید شاه ست
از اهل وجد و حال برجسته احوال ستوده خصال بود در مقبره والد ماجد در نوشهره مدفون ست

خواجه صالح اشائی خواجه رجب خواجه احسن الله شیخ حسین کلو شیخ عبدالله چک هر یکی از
مریدان شاه صاحب کرامات وکمالات عجیبه بودند لاله مانجی مرید حضرت شاه است مدتی
در ریاضات وعبادات شاغل وعامل بود عاقبت مغلوب الحال شده همیشه در کوه وصحرا گشت
هفدهم محرم ۱۰۶۲ رحلت نمود در محله باروت سازان متصل نواب بازار قریب مسجد آسود خواجه
حسن پال شیخ داؤد شوقی شیخ سکی بیگ بهلوج بابا یوسف شیخ مهدی راتهر شیخ ابراهیم
سوفی شیخ مهدی وجدی خواجه عبدالله بانڈی از مریدان حضرت شاه اند احوال ومناقب
ایشان در چراغ لطایف مرقوم است۔

تحفه سوم در ذکر چراغ بزم انوار حضرت خواجه یعقوب دار قدس سره

دی از احفاد ملک بریگی دار است که در عهد سلاطین نامدار رئیس با اقتدار بود خانقاه او بر لب
دریای بهت مشهور است ودر عهد طفولیت بصحبت حضرت شاه قاسم حقانی رسیده در اندک
زمانی تفوق بر اقران حاصل نمود ودر فضل وکمال ووجد وحال دران زمان افضل رجال بود
وخوارق بیشمار ازو ظهور نمود در سن سی ودو سال انتقال فرمود تحفه شیخ نوری آورده که
وقتی که در شکم مادر بود شاه حقانی بتقریب ضیافتی در خانه والده اش رفته بفرزندی قبول کرد
تحفه روزی جماعتی از یاران ایشان از بروز چهل وجود ساختن شاه همدان که باعث
تصنیف چهل اسرار است تعجب میکردند خواجه فرمود امروز روز جمعه است هر کسی در مسجدی
علیحده رفته نماز بخوانید یاران قریب صد کس در مسجد رفتند ودر هر مسجدی خدمت خواجه
معاینه کردند تحفه حضرت خواجه حبیب الله عطار فرمودند که در ایام طفولیت روزی براه میرفتم
نظر خواجه یعقوب بر من افتاد پرسید که این پسر کیست مریدان عرض داشتند که پسر خواجه ابراهیم بود
پدرش مرد ویتیم است فرمود این پسر من است پس مرا بخانه خود برد تحفه وقتیکه حضرت شاه
قاسم بزیارت حرمین تشریف بردند خواجه یعقوب دار اینجا قایم مقام بود حسب تقدیر روزی یکی
از مریدان ایشان محتضر شد ودر حالت احتضار دیدار حضرت خواجه آرزو کرد وایشان آنوقت در
مراقبه بودند ومریض جان داد ودر نعش کشیده بجنازه آوردند آندم خواجه بر جنازه او رسید گفت
ای فلانی برخیز چرا تمنای دیدار من بگور میبری فی الحال میت زنده شد وغذا طلبید پس تا عرصه
سی وشش ۳۶ سال زنده ماند آنوقت حضرت شاه در سورت بندر بود واز زبان شاه نعمة الله

قادری که بکشمیر برای تربیت خواجه بابا قادری آمده هنگام مراجعت این حکایت بعرض
شاه رسانیدند در زمان شاه را تبدیل حال شد و بشیخ ناصر حجام که همراه رکاب ایشان بود
فرمود که امروز موئی از بروت من سخت شده است وی گفت کشیدن بهتر است و در
حال یکموی از بروت ایشان برکشید و همان روز خواجه حبیب الله عطار بعلت حصبه بیمار
شده خواجه یعقوب مرض و بتوجه باطنی بر خود گرفته تمام بدن ایشان رنگ کبود گرفت و فرمود
امروز وقت من باخر رسید رفاقت من که کند خادم خواجه درده بود بکشف دریافت
و بعرض رسانید که مرا قبول فرمایند خواجه فرمود که فلانی درده است امروز وی از ینعالم میگذرد
و جوار قبر من دفن خواهید کرد لاجرم وی درده رخت حیات بست و بامر ایشان در یک گور
میان دو لحد هر دو بزرگوار را دفن نمودند یازدهم ماه صفر سنه یکهزار و سی نقل کرده در محله
سازه گری پوره مدفون نمودند { تاریخ } بلبل دل ز باغ سر زده گفت * هادی دهر خواجه یعقوب

یازدهم ماه صفر سنه ۱۰۳۰ نقل کرده

تحفهٔ چهارم در ذکر چراغ بزم انوار حضرت خواجه حبیب الله عطار قدس سره

فرزند خواجه ابراهیم گانی است که از روسای این دیار بود و پدرش در صغر سن از سر گذشت
و در فتحات آورده روزی خواجه یعقوب دار او را سر راه دیده بفرزندی معنوی پذیرفت و
از وی استعداد باطنی و حسن صورت ظاهری شیفته او شد تحفه چون حضرت شاه حقانی
از سفر حج بکشمیر مراجعت فرمودند مریدان را پرسیدند که احوال حضرت خواجه یعقوب دار که امانت
ما بکسی سپرد یا همراه خود برد بعرض رسانید که با خواجه حبیب الله نام بسری طریق عشقبازی می
ورزیدند شاید بوی سپرده باشد حضرت خواجه فرمود پس مرا بحضور طلبیدند که دران ایام
بسن هژده سال بودم بدان مجلس مشرف شدم حضرت شاه بحضار فرمود که سبحان الله جناب
مقدس رسالت صلی الله علیه وسلم در مدینه منوره این جوان بمن سپرده است پس مرا تلقین سلوک
و تعلیم مراقبات فرمودند فی الفور ابواب فیوض باطنی بر من مفتوح گشت پس از من پرسید که
از احوال پیر خود چیزی بیان کن گفتم آنچه احوال مشایخ شنوده بودم آنرا از ایشان دیدم پس
فرمودند که پیر توجه قسم اعتقاد ما داشت عرض کردم کما ینبغی عرض نتوانم کرد مگر یک قصه که بحضور
من واقع شد که روزی از شخصی سوال کردند که از کجائی گفت از علاء الدین پوره از همسایگان
ملا قاسم گفت آنکه درویش است غضب بر ایشان مستولی شد ناگاه آن شخص بی اختیار

قصه کشتن ملا قاسم

مانند کردکان از زمین بر میخواست و بسقف همی پیوست بعرض رسانیدم که این می مرد
فرمود مگر من نمردم ساعتی نگذشت که آن مرد جان بحق تسلیم کرد بعده حضرت شاه مراد رحمة
خود دگر فتند تا من در خدمت خواجه یعقوب بودم هیچ ذکری و شغلی ندانستم و لهذا حضرت خواجه را
دو نسبت میبو بیند نسبة الصحبة الی الشیخ یعقوب دار و نسبة الخرقة الی الشاه الختلانی چون وقت
شاه باخر رسید فرمودند که من سرمایهٔ خود را سه حصه کردم دو حصه بخواجه حبیب الله دادم
و یک حصه برای شاه قطب الدین نهادم چون ایشان را پنجاه و دو خلیفه بودند این معنی
بعضی را گران شد پس مرا خرقه ارشاد بخشیدند و بالطافها مکرم فرمودند تحفه بابا عبد النبی
کبروی فرزند بابا نازک همدانی که از مشاهیر مشایخ عصر بود بتقریب عرس حضرت شاه همدانی
رضی الله عنه ضیافتی ساخت علما و مشایخ و سادات را دعوت نمود حضرت خواجه احمد نیز
باجابت آن رفتند اتفاقاً ملا سلطان مانچی مفتی از در درآمد همه حضار بتعظیم وی برخواستند
حضرت خواجه اکثر مراقب می بودند و درآمدن مولوی اطلاع نیافته تعظیم نفرمودند این معنی ویرا
گران آمده چون سر از مراقبه برداشتند اتفاقاً حرفی مذکور مجلسیان شد حضرت خواجه جواب آن
کما ینبغی ادا فرمودند مولوی را کینهٔ عدم تعظیم در دل بود خطاب بحضرت خواجه نمود خاموش
باش که تا اهل علم حاضر باشند امّی را کے سزاست که حرف بزند حضرت خواجه فرمود امی لایق
مجلس اهل علم نیست و انجا بوی نفاق می آید این بگفت و روی از مجلس برتافت مضیف
ایشان را در راه گرفته و بالحاح پیش آمده جای دیگر نشانیدند و درین اثنا شخصی آمده بعرض
خواجه رسانید که مولوی بحاضران مجلس گفت که شما گواه باشید که این مرد منافق گفت فردا
سر معدلهٔ وی را مثل منصور بسزا رسانم حضرت خواجه فرمودند سه چشم دارم که هم درین محفل ٭ قهر
حق میشود بر و نازل ٭ مولوی گر بعلم مغرورست ٭ تا بفرداش راه بس دورست ٭ گر منم جانشین
درویشان ٭ مولوی شد حوالهٔ ایشان ٭ همین وقت در عین خوردن مولوی را فی شده
مفلوج گشت از انجا برداشته بخانه اش بردند پس از معالجهٔ حکما کارش به نشد بنا بران کسان
مولوی بدولتخانهٔ ایشان آمدند و عجز و التجا از حد گذرانیدند حضرت خواجه را بر حال وی رحم
آمده برای حصول صحت وی دست دعا برداشتند در زمان زبان مولوی کشاده شد
گفت علیکه خوانده ام مرا نمودند دیدم که قدری هیچ ندارد و میگویند تیر که گذشت برگشتنی نیست حضرت
خواجه بوی فرمود که اکنون توبه کن که شاید ایمان بسلامت بری پس استغفار خوانده زبانش باز بسته

شد پس وی را بر داشته بردند در راه جان بحق تسلیم کرد تحفه حضرت خواجه فرمود که من بعد
وفات حضرت شاه در باغ نهال معتکف شدم روزی جناب مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم بر من
جلوه گر شدند فرمودند ؎ هر که افتاد قبول تو قبول افتادم تحفه و نیز فرمودند که در خواندن
اوراد فتحیه چون فقرهٔ الصلوة والسلام علیک یا شفیع المذنبین خواندم سید عالم ص پرتو همایون
بر من افکنده فرمودند که این کلمه را از زبان تو مرا بسیار خوش می آید همیشه سه بار تکرار آن باید
کرد تحفه حضرت شیخ عبد الوهاب نوری فرموده که جدهٔ مادری فقیر که حرم خاصهٔ حضرت
خواجه بود گفت روزی از مرض اخیر ایشان در حجرهٔ خود نشسته بودم ناگاه مشکلی پدید آمد و
جوانان خوب رو فوج فوج ظاهر شده بدستور بندگان و غلامان ترک تعظیم تمام تسلیمات و
نیازمندی بجا می آوردند و باز غایب می شدند عرض نمودم که اینها کیان بودند فرمودند که
انفاس های مقبوله من که برای استقبال من آمدند پس همان روز برحمت حق پیوست بتاریخ
دوم ماه رجب سنه یکهزار و هشتاد بسن هفتاد سالگی رحلت نمودند در محلهٔ قطب الدین پوره مقبره 1080

سلسلهٔ شریفهٔ قادریه بواسطهٔ حضرت میر نازک قادری

ایشان از احفاد میر علی بخاری در عهد سلطان زین العابدین در کشمیر آمده اند

در طریقت پیشوای پیشوایان نازک است	در حقیقت مقتدای مقتدایان نازک است
نور چشم عارفین و خضر راه اهل دین	شاهباز اوج شوق و ذوق عرفان نازک است
رهنمای سالکان طالب راه هدی	در طریق قادریه پیر پیران نازک است
گفت هادی وصف آن شاهنشه دنیا و دین	بر سپهر عزّ و حدت ماه تابان نازک است

و حضرت ایشان از اجلهٔ شهر و فرید دهر و یگانه عصر بودند و در علوم صوری و معنوی فرد یکتا
و چون متولد شدند والد ماجدش در خدمت جناب محبوب العالم آورده عرض کرد که این پسر
بشما نیاز آوردم و جناب حضرت مخدوم بروی نظر عنایت و مهربانی فرمودند و از خدمت حضرت
شیخ داود خاکی اخذ بیعت و طلب راه خدا حاصل فرمود وقتیکه میر اسماعیل شامی رابطهٔ مواخات
با حضرت خاکی منعقد ساخت ایشان میر نازک را از حضرت شیخ گرفته بفرزندی معنوی پذیرفت
و طریقهٔ قادریه باو تعلیم داد و خط ارشاد او را عطا فرمود پس حضرت میر لوازم این سلسله کما هو
بظهور آورده عمر عزیز خود در فقر و انزوا گذرانید و بغیر جمعه و جماعت از حجرهٔ خود بیرون نمیرفت
و فتوحات بفقرا می بخشید مدعا که حضرت میر بتاریخ نهم ذی الحجه سنه ۱۰۲۲ از دنیا نقل کردند ؎

تقیا نقیا تاریخ اوست ❊ واحوالات حضرت میر و فرزندان و مریدان ایشان در چراغ
لطایف برقم آورده شد و حضرت اخوند ملاشاه گدا از مریدان ایشان بوده موجب آن ذکر
حضرت میر تیمنا و تبرکا مرقوم گردید روزی حضرت اخوند بنظر فیض اثر حاجی احمد قاری متاثر
شده ترک دنیا نمود و از حاجی موسی تعلیم علوم ظاهری و باطنی یافته و در علم حقایق درس
بیغرمود ظاهراً اوقات خود بدرس قرآن مجید گذرانیده در سنه ۱۰۲۴ رحلت نمود در محله ملارٹه
در آستانه سید میرک اندرابی مدفون ست هاتفی سال وصل شاه گدا ❊ برملا گفت خادم الفقرا
دیگرسه گدای شاه اقلیم ولایت ❊ و در فتحات آورده نسبت اخوند ملاشاه گدا و اخوند ملا
احمد مظفر که مرقد او در محله حبه الله است در طریقه نقشبندیه بسه واسطه بخواجه عبید الله احرار میرسد
و هر دو ایشان جامع بودند میان علوم ظاهری و باطنی و خوارق ایشان از حد بیرون است
و در کسب طریقه و ارادت شریفه باهم رفاقت داشتند اگرچه اوایل تربیت اویسی داشتند
اما اواخر عمر اخوند ملاشاه گدا از خدمت میر نازک قادری اخذ طریق نمود حضرت خواجه حبیب الله
عطار بعد اقامت صحبت رخصت کبرویه بایشان داد و خلافت در طریقه قادریه و نقشبندیه

ایشان نیز

سلسله شریفه قادریه بواسطهٔ حضرت میان میر لاهوری

بروح پاک پیمبر باهل بیت طهور	بچار یار و بروح حسن جهان مسرور
حبیب و طائی و معروف پس سری و جنید	بشیخ شبلی و بو الفضل و بو الفرح بحضور
بشیخ علی و سعید و بشیخ محی الدین	بشاه عبد و هاب و صفی سراپا نور
بروح احمد و مسعود پس علی و امیر	محمد و بمبارک میان خضر مسرور
بحق میر میان و حبیب و اکمل دین	که بنده ناظم نوری رسان بدار سرور

میان میر قادری لاهوری قاضی ساینده ابن قاضی قلندر فاروقی ست از اولاد امیر المومنین
عمر بن الخطاب رض ولادت ایشان در سال نهصد و پنجاه و هفت بمقام سیوستان داشت و بسن
هفت سالگی پدر عالیقدرش وفات یافت و چون بسن دوازده سال رسیدند در علوم دینی
طاق و یگانه آفاق شدند و چون بعمر بست و پنجسال رسیدند در شهر لاهور تشریف آوردند و بزهد و
ریاضت بحدی مصروف گردیدند که گاهی بشب خواب نکردی و در یکنفس تمام شب گذرانیدی
و بعد یک هفته افطار میکردند در حالات استغراق گاهی تا یک ماه اتفاق خورد طعام نمی افتاد
اویسی نیز بودند که از روحانیت حضرت غوث الثقلین رض تربیت یافتند نام مبارک حضرت

محبوب سبحانی رح گاهی بی طهارت بر زبان نیاورده اند طریقه ایشان همیشه بموجب سنت نبوی و شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم بود حضرت میرزا رح در بحر العرفان سند ارشاد قادریه آورده اند بوده است این بزرگ در لاهور * کرد بر شیخ من ز باطن نور * خواجه رفتند سویش از کشمیر * شد مشرف ببزم حضرت میر * یک دو سه روز پیش ایشان بود * باز از انجا مراجعت فرمود * هم میان میر قادری برمرد * رخصت اندر خلافت خود کرد * وفات حضرت میان میر روز سه شنبه بعد از نماز ظهر هفتم ماه ربیع الاول ۱۰۴۵ سنه یکهزار و چهل و پنج در بلده لاهور در عهد مملکت شاه جهان پادشاه جمعی کثیر بر نماز جنازه ایشان حاضر شدند عمر شریف هشتاد و هشت سال بود سه از ربیع نخست هفتم بود * در دل هفته رحلتش فرمود * مولد و موطنش به بستان ست * اینچنین گوهری کجا کان ست * مرشد آن ولی دوست خدا * که بفاروق اعظم از آبا * عمر هشتاد و هشت سالش بوده * کاز زمان کرد سوی خلد صعود * سال نقلش ملک با وج فلک * زد رقم میر جنتی بیشک

ایضاً سلسلهٔ قادریه بواسطهٔ شیخ جمال الدین قادری بال جهتی

خواجه حبیب الله عطار فرمود که در ایام قحط روزی بطرف نوشهره بسیر رفتم دران اثنا درویشی دیدم پرسید که تو چه نام داری گفتم حبیب گفت پدر و مادر را می شناسی گفتم بخیر نمیشناسم گفت چیزی خوانده گفتم بخیر پس فرمود سه یار در خانه و من گرد جهان میگردم * تو نی که سرور عالم صلی الله علیه وسلم مرا بطلب تو از مکه فرستاد تا با تو صحبت دارم نام من شیخ جمال الدین است سه روز است که بطی زمین از مکه معظمه برآمدم وکیفیت در چراغ لطایف مفصل مرقوم ست مدعا که رخصت کبرویه از خواجه حبیب الله گرفته و رخصت قادریه بخواجه حبیب الله داده روان شد عمل درود حضور که درین سلسله ست از اجازت ایشان است

سلسله شریفهٔ سهروردیه

فیض احمد آمده بر اهل بیت و چار یار — پس بصری پس حبیب طائی قطب کبار
پس معروف و سری پس پیشوای ره جنید — بعد ممشا دست احمد پس بعبد الله شمار
شیخ ابو حفص و ضیاء الدین و شیخ دین شهاب — پس بهاء الدین و صدر الدین امام روزگار
شیخ رکن الدین و مخدوم جلال الدین حسین — پس محمد بود و سید حامد عالی تبار
بعد وی بو الفتح و سید قاسم شاه یقین — پس محمد بود و سید احمد قطب کبار
عبد وهابست مخدوم جمال الدین ولی — شیخ حمزه شیخ خاکی هر دو شاه نامدار
خواجه مسعود و حبیب و اکمل الدین هدی — از فیوض خاص ایشان حاجت نوری برآر

خواجه مسعود پانپوری مرید شیخ بابا داؤد خاکی و با شیخ هردی ریشی نیز ارادت داشت از تاجران عالیشان بود بتوفیق آلهی دست از دنیا شسته در طلب قرب مولی برآمده در مغارهٔ کوهسار عرصه سه ماه بخلوت گذرانید و از انجا باشارهٔ حضرت خضر علیه السلام بخدمت شیخ خاکی رسید و حضرت خاکی فرمودش خود بنا مدی تا ترا حضرت خضر امر نکرد الحمد لله بار دیگر است که ترا یافتم حضرت خواجه قوت خود از مزرع زعفران حاصل می‌نمود و آنچه از فتوح میرسید صرف مساکین و فقرا میکرد و در کسب کمالات سلوک جهد بلیغ نمود و در قصبهٔ پانپور که وطنگاه او بود قرار فرمود و بطفیل حضرت خاکی در صحبت حضرت بابا هردی ریشی فایز گشت تحفه وقتیکه حضرت خواجه حبیب الله عطار بامر حضرت شاه خقانی برای انزوا طرف باهنال از شهر برآمده در قصبه پانپور در خانقاه خواجه مسعود شب گذرانید چون حضرت بابا بعد نماز عشا بخواب رفت حضرت شاه خقانی ایشان را در واقعه آمده گفت امشب فرزندم حبیب الله در خانقاه شما شب گذرانید عجب که ضعیف را اکرام نکردی چون حضرت بابا بخود آمد مضطرب گشت و پا برهنه بمسجد آمد ایشان را دریافت و اعتذار نمود ما حضر پیش آورد باهم نشست و از حسن استعداد ایشان خوش شده رخصت طریقه خویش و خرقه بخواجه سپرد فرمود که این خرقه را من پوشیدم از مخدوم بابا داؤد خاکی و بابا هردی ریشی و آنها از محبوب العالم و وی از سید جمال الدین بخاری تا حضرت شیخ الشیوخ فرمودند پس ایشانرا رخصت دادند پنجم ماه صفر سنه ۱۰۲۱ یکهزار و بست و یک رحلت فرموده در قصبهٔ پانپور بمقام مسکن خود آسودند رحمة الله علیهم اجمعین ؛

خلفای حضرت خواجه حبیب الله عطار

خواجه محمد از یاران خواجه است صاحب فتحات آورده که حضرت میرزا اکمل الدین میفرمودند که خواجه محمد قطب زمان بود چون رحلت نمود در صحن آستانه شیخ گنج بخش آسود خواجه عبد الرحیم گانی از یارانِ حضرت خواجه است صاحب مجاهده و مشاهده و نامدار بود و عمر عزیز خود در خدمت خواجه گذرانیده در مقبرهٔ ایشان آسود خواجه حُسین از یاران خواجه در حالات و کمالات نامی و گرامی بود حضرت خواجه او را بسیاحت امر فرمود چون در سورت بندر رسید جمعی را بمیمونی و تربیت بحق رسانید حضرت میرزا فرمود که روزی در خدمت خواجه نشسته بودم فرمود که مرا در دکر بهم رسید میدانم که احوال خواجه حسین چه طور خواهد شد تاریخ نوشته گذاشتند همان روز دریافت مرتبهٔ شهادت وی بود و در سورت بندر آسوده گردید خواجه یوسف از مریدان حضرت خواجه است مصدر کمالات

عجیبه وحالات نجیبه بود در وجد وحال قیل وقالی داشت چون رحلت نمود در حظیره حضرت خواجه آسوده گردید میر نعمت الله کنت بن میر شکر الله کنت بن شهزاده میر عنایت الله کنت بن خواجه میر محمد حسین کنت که ذکر ایشان در نظام الوقایع مرقوم ست داماد و خلیفهٔ خواجه حبیب الله عطار ست و میر عنایت الله ثانی که شاعر فصاحت اثر بوده و در صحن زیارت حضرت محبوب العالم قدس سره مدفون ست فرزند ارجمند میر نعمة الله مذکور ست ذکر ایشان هم در کتب تواریخ و نظام الوقایع مسطور ست و میر غلام نبی خانیاری که مرجع صلحا و فضلای عصر بوده از احفاد اوست

تحفهٔ پنجم در ذکر حضرت میرزا اکمل الدین بیگخان بدخشی علیه الرحمه

حضرت خواجه حبیب الله عطار در القاب ایشان نوشته اند الشیخ الرضی والصاحب المرضی المتوجه الی رحمة رب العالمین المتوکل علی مالک یوم الدین شیخ الاسلام والمسلمین غیاث الحق والشرع والدین شیخ اکمل الدین میرزا محمد کامل البدخشی رحمة الله علیه انتساب نسب ظاهری آنجناب بحضرت قطب الواصلین سلطان العارفین حضرت سلطان خواجه احمد یسوی العلوی میرسد که اجل خلفای خواجه یوسف همدانی رض که سر حلقهٔ نقشبندیه و یسویه بودند اتصال نسب بحضرت امام محمد حنیف ابن امام المسلمین شاه ولایت علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه می پیوندد که جد امجد حضرت میرزا مبارک محمد خان بدخشی که یکی از اعاظم امرای تاشکند بود بنا بر انقلاب زمان از انجا بر آمده در سرزمین بدخشان سکونت پذیرفتند از ان جهت نسبت بدخشی یافت رفته رفته در هندوستان آورد و خود را در دربار جلال الدین ابو المظفر محمد اکبر رسانید و در زمرهٔ ملازمان منتظم گردید روز بروز در اعزاز و اکرام پادشاهی عروج نمود بخطاب محمد قلی خان سربلند شد دران اثنا باعزاز نظامت کشمیر مقرر شده وارد خطهٔ کشمیر گردید و در عهد حکومتش رعایا بعیش و آرام زندگانی کردند و فسادی که دران زمان میان اهل سنت وجماعت واهل تشیعه بذریعهٔ بعض مفسدان برپا شده بود فرو نشانید و عمارت اندرون قلعه گرداگرد کوه ماران جروکهٔ شاهی ناگرنگر درشنی باغ وغیره بجد و جهد آراست بجهة آن از پادشاه مورد آفرین و تحسین گردید پانزده سال جلوه افروز انتظام کشمیر بودند و در سال ـــ سه جان بحق تسلیم نمودند در محلهٔ سنگین دروازه بالاتر از محلهٔ حول بیرون قلعهٔ شاهی جانب گوشه مدفون گردید تاریخ وصالش بر لوح تربتش بخط جلی منقوش است +

ازوی دو فرزند بظهور آمدند یکی عادل بیگ خان دوم کامل بیگ خان عادل بیگ خان
در عهد شاه جهان پادشاه باعزاز امیر الامرا سرافرازی یافت دران اثنا که از عهد حکومت شاه
جهان چند سال منقضی شده بودند از عادل بیگخان مطابق ۱۰۵۴ھ یکهزار و پنجاه و چهار در محله
سرای پادشاهی آن نوباوهٔ گلشن سعادت قدم فیض توام در عالم دنیا نهاد و چون کامل
بیگ خان مذکور که نیز از عزیزان پادشاهی بود پیش از ولادت باسعادت حضرت میرزا
رخت هستی بعالم بقا کشیده بودند بنابران شاه جهان بزبان خود ایشانرا کامل بیگخان نام
نهاد و همانوقت جاگیر بنام ایشان تقرر یافت چنانچه از تقریر اسم خود در قصیده بیان فرموده اند
ع کاملم شاه جهان نام نهاده بهست آن روز * که درین دار فنا کرد خدا میلادم * چون قدم درسن
یک و نیم سال نهادند والد ماجدش عادل بیگخان انتقال نمود و در سرزمین دهلی آسود بعد ازان
خود پادشاه دیجاه بتربیت و پرورش ایشان مصروف شد تا زمانیکه عنان عزیمت پادشاهی
بطرف کشمیر مبذول شد ایشان کشمیر را بقدوم خود رشک ارم فرمودند تحفه روزی حضرت
خواجه حبیب الله عطار ایشانرا بردوش پدر رضاعی خود دیده پرسیدند که این پسر کیست
وی از حسب و نسب ایشان نشان داد خواجه تبسم فرمودند که این پسر معنوی من است میدانم
که نام مرا روشن خواهد کرد و نام اکمل الدین است چنانچه اشاره آن در قصیده فرموده اند ع
اکمل الدین لقبم کرد ز احسان مرشد * چونکه بسیار بخاک در او افتادم * چون آنجناب بهفت
سال رسیدند از تعلیم فارغ شدند برای حصول علوم دینی بخدمت حضرت مولینا ابو الفتح کلو
از تلامیذ ارشد حضرت شیخ حیدر چرخی ایشان از تلامیذ حضرت خاتم المحدثین مفتی الثقلین
مولینا جوهرنات مدعا که حضرت میرزا ذوفنون علوم اعلم العلما و افضل الفضلا شدند و در موزون
دانی فارسی مانندش کسی نه برخواست مختصر که چون بسن پانزده سال رسیدند طلب مرشد
بهم رسانیدند شبی در دل مبارک ایشان قلق و اضطراب پدید گردید وقت صبح پدر رضاعی دست
ایشان گرفته بحضور حضرت خواجه رسانید پس تا مدت سیزده سال و نه ماه در ملازمت حضرت پیر
بزرگوار در لیل و نهار بودند بتعلیم و تلقین اذکار و اوراد و اشغال بهره اندوز حقایق و دقایق اسرار
سلوک گردید سالک مسالک خدادانی مظهر انوار ربانی شد ابواب فیض و فتوح بردل معارف
منزلش کشاده یافت چون بعمر بیست و شش سالگی قدم نهادند از حضرت خواجه بدولت ارشاد نامه
مستفیض شدند و بخرقه خلافت سرافراز گردیدند صدر آرای مسند ارشاد شده قدوه ارباب صفا و

زبدهٔ ارباب نقا و مرجع خلق الله شد جوق جوق مردمان از اطراف و اکناف و ترکستان و ولایت وپنجاب از خدمت فیضمد رجت سراسر سعادت ایشان بقبول بیعت و تعلیم بهره اندوز عنایت ابدی و الطاف سرمدی شدند پنجاه سال بر مسند ارشاد داشتند تحفه روزی جمعی از مریدان خواجه بوقت اشتر خاص چله رمضان از حضرت خواجه التماس نمودند که اگر امسال خلوت نشستن حضرت موقوف شود پس محمد کامل رفیق ما باشد خواجه بغضب تمام با آنها فرمود که مدنی ست که وی در کعبهٔ حقیقی نشسته ست و این بیت بر خواندند خلوت و چله برین لازم نماند + هیچ غیبی هم برین غایم نماند تحفه و نیز فرموده اند که بعد از چند سال در مقام خوف بودم که آرام روز و قرار شب از من فرسنگ ها دور شد لیل و نهار بگریه های زار زار میگذرانیدم روزی از خانهٔ خود بر آمده گذرم بر مرقد حضرت سید نوری افتاد فاتحه خواندم در اثنای آن مقامی که ما بین خوف و رجاست بر من مکشوف گردید دیدنیها دیدم و شنیدنیها شنیدم معنی آیه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون متحقق گشت چون بخدمت خواجه رسیدم در زمان وحید الدهر ملا ابو الفتح کلو در خدمت ایشان آمد و این حدیث بر خواند الایمان بین الخوف والرجاء مولوی باشاره شرح این حدیث داد پس خواجه فرمود که شرح این حدیث درویش صوفیه داد مخاطب من شده فرمودند باین جوان حاصل شد ابیات قصیده شاهد این مقام اند سه خوفم از پای در آورد رجا دستم داد + بود ما بین مقامی که در او فتادم تا چهل روز زهیبت نه غذا بود و نه آب + نه ز آمال جهان هیچ بخاطر یادم تحفه و هم میفرمودند که شبی بر من حالی خوش و کیفیتی دلکش مکشوف گشت پرده و حجب بشریت از میان برخاسته در محفل قرب الهی بار یافتم مناجات کردم که یارب دل و جانم فدای تو باد ندا آمد که فدای من آنچیز کن که بر آن مالک باشی در خود نگاه کردم چیزی نیافتم معترف بعجز و قصور شدم اشاره اینحال نیز فرموده اند سه عاجزم در کفم آمد چه با تمام سلوک + مذهب و ملت من عجز که شرحت دادم + تحفه عادت شریف ایشان بدین نهج بود که هر چه از نقد و جنس ایشان را بهم می شد حصهٔ دهم آن هدیه بخدمت خواجه می بردند تا مثال آن مخزون آخرت که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها باشد تا هنگام رحلت حضرت خواجه هرگز و اصلا هیچ اطعمهٔ لذیذه از قسم ماکولات و مشروبات در خانهٔ خود نخورند بلکه در خدمت ایشان حاضر میساختند و گاهی امکان نشده و صورت نه بسته که در خدمت حضرت خواجه خالی دست

نمی آمدند هنگامیکه هیچ تحفه بدست ایشان نداشت کفایت بدست گل یا برگ سبزی نمود
بدیدار آن مطلع انوار حاضر میشدند تحفه روزی برادران و خویشان حضرت میرزا عازم
زیارت مرقد منور حضرت شیخ نور الدین ریشی شدند و ایشان را تکلیف رفاقت نمودند ایشان
شب با خود اندیشیدند زیارت مستحب و خدمت مرشد فرض عین شمرده اند ذمه نگرفتند در انشب
واقعه مشاهده گردید که گویا در خدمت حضرت خواجه نشسته بودند اتفاقا درویشی تشریف آورد حضرت
خواجه وی را بتعظیم تمام بالاتر نشاندند مجلس بهمکلامی ممتلا شد دران هنگام نماز عصر رسیده هر دو
صاحب بعد فراغ وضو تکلیف امامت بهمدیگر نمودند بالآخر حضرت خواجه درپیش شده درویش
معه ایشان اقتدا نموده نماز عصر گذاردند بعد ازان آنصاحب بر شیخ تکمل عنایت خود مبذول فرمود
از حضرت خواجه مرخص شدند ایشان در خدمت مرشد بزرگوار التماس نمودند که این کدام صاحب بود
فرمودند که برادر دینی ما شیخ نور الدین ریشی دانشت چون از واقعه بیدار شدند صبح بخدمت مرشد
بزرگوار رسیدند بوفور مردم محل عرض اینواقعه نیافتند تا وقتیکه رشته داران ایشان در خدمت حضرت
خواجه برای اذن رفاقت ایشان آمدند و التماس آن نمودند ایشان بجواب آنها فرمودند که این عزیز بصدق
نیت زیارت شیخ نور الدین همین جا کرده و توجهات وی فایض شده بعد ساعتی رخصت رفاقت
ایشان دادند تحفه وقتی در شغل تحریر کتاب نفحات الانس مصروف بودند در اثنای تحریر آن بر ذکر
محبوب سبحانی غوث الاعظم رض رسیدند بعد تحریر آن خواستند که فاتحه بنام اوشان هدیه فرستند با خود
اندیشیدند که مرا با ایشان چه نسبت اگر فیض باطن مرشد خودم شامل حال نداشت چگونه بانوار آنحضرت
فایض النور شدم لهذا لازم است که اول فاتحه بنام حضرت خواجه خوانده پس ازان بروح وی فتوح غوث
الاعظم رض چون چنین کردند بعد ازان در دل ایشان هیتی شد که چرا بدینسان گستاخی روا داشتم و در زمان
حضرت محبوب سبحانی غوث الاعظم رض بر ایشان جلوه گر شدند و فرمودند که من از تو خوشنودم در حق
پیری و مریدی چنین باید بود تحفه روزی از روزها حضرت میرزا در قریه جاگرین بودند دران اثنا
حضرت خواجه بر ایشان جلوه گر شدند و کتابی در دست داشت بعرض رسانید که این کدام کتابست
فرمودند کتاب تو بحر العرفان و شیخ این پنج مصراع ازان برخواندند ؎ حمد لله حامد و محمود + قوت
فعل خویش را معبود + از جمال و جلال خود مشحون + کرد چون را پدید خود بیچون + جلوه گر ذاتش از
صفات آمد + چون ازین حال ایشان باز آمدند دیدند که مصراع ششم در دل عرفان منزل خود القا شده
؎ این صفتها دلیل ذات آمد + بعد ازان بحر ذخاری از فیضان باطن از منبع مکرمتش بظهور آمده

قریب بهشتاد هزار بیت کتابی مرتب فرمودند مسمی به بحر العرفان نمودند الیوم در اکناف عالم متداول
است حضرت شیخ نوری بتعریفش در عین العرفان فرموده اند ✤ مرشد من که یافت فضل خطاب ✤
کرد تصنیف چار جلد کتاب ✤ بحر العرفان نهاد آن را نام ✤ فیض بخش همه چه خاص و چه عام ✤
عاملان را ز دست عیش و طرب ✤ بذل تعلیم و اکتساب ادب ✤ طالبان را ز دست علم و ادب ✤
نازلان را ز دست قهر و غضب ✤ زاهدان را امید عون خدا ✤ نفرتی از جهان و ما فیها ✤ عاشقان را
از فنای وجود ✤ عارفان را حضور بزم شهود ✤ تحفه نقل است که چون در تحریر و تصنیف آن
مصروف بودند هنگامی که باملای این بیت رسیدند ✤ با هزاران هزار دستانم ✤ محفل آرای و ستدانم
بهر صوفی است این همه سازم ✤ صوفی گو که خوب بنوازم ✤ در حال دو مرد بزرگوار بر ایشان جلوه
افکندند یکی از انها قدمی پیش داشت گفت که من فرید عطارم و این برادرم مولوی جلال الدین رومی
هر قدر نغمه داری بنواز هر دو برای استماع آن حاضریم از مشاهده این حالتی و کیفیتی بر ایشان پیدا شد
تا مدتی در وجد و حال مستغرق بودند پس این بیت املا فرمودند ✤ از مریدان شیخ عطارم ✤ نعمت
ز مولوی دارم ✤ و چند ابیات از بحر العرفان تیمنا آوردم ✤ سلسله بگسل و خدا میجو ✤ تا نمایند راست
از هر سو ✤ سلسله تا ز ره نه برداری ✤ پای رفتار از کجا آری ✤ فارغ باید از همه آزاد ✤ بی مراد و مراد
و ارشاد ✤ فارغ از قید دام چون و چرا ✤ غل و زنجیر از سر او وا ✤ گر نه زینگونه حال داری تو ✤ سر
بدعوی چه می برآری تو ✤ قادری قادری شود آنگاه ✤ خود شود لا و ماند الا الله ✤ گر نه اعمال صالح
است برد ✤ ناز بر حسن غیر نتوان کرد ✤ کبروی بودنت ندارد سود ✤ تا نگردد خدا ز تو خوشنود ✤
روز و شب در طریق ایشان کوش ✤ تا کنی جام بحر عرفان نوش ✤ میزنی لاف سهروردی تو ✤
آنچه کردند چون نکردی تو ✤ نام ایشان که میبری بر خویش ✤ همچو ایشان عمل کن ای درویش ✤ نقشبندی
ز قید هستی رست ✤ نقش الله بر دل خود بست ✤ نقش حق تا بدل نه بستی تو ✤ نقشبندی چگونه هستی
تو ✤ چشتیان جست ترک خود کردن ✤ ذکر الله برگ خود کردن ✤ پیر شان باز را طبیعت گشت ✤
پشت با حق قوی ز ایقان گشت ✤ خویش را بسته شطاری ✤ صادقی گر چنان قدم داری
برا بجد منا ز در این راه ✤ در عمل کوش تا شوی آگاه ✤ آن عزیزان که حق پرستارند ✤
هیچ به غیر از این نه پندارند ✤ دمبدم در فنای خود کوشند ✤ جام عرفان حق همی نوشند ✤ چه زنی
لاف حرف درویشان ✤ ترک دنیا نمیکنی چون شان ✤ از کرامات شان چه میگوئی ✤ در ره رسم
شان نمی پوئی ✤ شرم از روح پاک ایشان دار ✤ همچو ایشان بکن درین ره کار ✤ دیگر بزرگی

فرمودہ ست ؎ گویند پدر تو بود فاضل + زان فاضلیت ترا چہ حاصل + ناخوش بود آن
عروس دلبر + کو ناز کند بحسن مادر + حضرت جامی میفرماید ؎ بندۂ عشق شدی ترک نسب کن
جامی + کہ درین راہ فلان ابن فلان چیزی نیست + سوای بحر العرفان غزلیات وقصاید بظہور
آمدہ باعث تصنیف مخبر الاسرار کہ مشتمل بر اسرار و معارفست چنین شدہ ست **تحفہ** روزی
شخصی از ایشان التماس کرد کہ ایشان بچند واسطہ با حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم اتصال
دارند کہ نسبت ارباب طریق بیان کنند فی الحال روح ذی فتوح حضرت خواجہ جلوہ گر شدہ بایشان
فرمودند کہ چرا در قانون نظم جوابش نگوئی این واقعہ وقت ایشان خوش شدہ در زمان قصیدہ
مخبر الاسرار کہ متضمن بر دوصد و ہفتاد و نہ بیت ست املا فرمودند میر سید مخزم لاہوری کہ از
اولاد میر سید محمد ہمدانی سر حلقۂ نقشبندیہ بر آن قصیدہ شرحی نوشتہ کہ قریب بیست ہزار بیت است
تحفہ شخصی ظاہر بین در حق ایشان کمر عداوت بستہ بہلاک آنحضرت شد جوانی را برین کار
بگماشت شبی حضرت ایشان بعزم تہجد از مکان خود برآمدہ رو بمشرب نمودند تا وضو کردہ ادای
نماز تہجد کنند در اثنای راہ آوازی از عقب بگوش ایشان رسید دیدند کہ خنجری از دست
جوانی ترک افتادہ و دستش بالا ماندہ از حقیقت پرسان نمودند آن جوان بتمامہ التماس نمود کہ
فلانی شخص مرا بغرض ہلاک ایشان آمادہ کردہ بود اکنون موقعہ یافتہ بودم مگر دستم فرو ماند آخر
الامر آن جوان تایب شدہ فی الحال دستش باز بحال اصلی رسید **تحفہ** نقل ست کہ جمی نام زنی
در بازار سنگین دروازہ میوہ فروشی دوکانداری میکرد و در حسن و جمال یوسف مثال بود روزی
گذر آنحضرت بدانجانب افتاد چون نظر مبارک ایشان بروی افتاد و لمعات جمال دوست
ز آئینہ رخسارش مشاہدہ کردند فی الحال این رباعی فرمودند ؎ ہر جا کہ جمال دوست لامع گردد
عاشق ز نیاز و عجز طامع گردد + از اعجاز جمال اینقدر می دانم + دوکان جمی مسجد جامع گردد +
پس در زمان اندک اہل محلہ اتفاق نمودہ دوکان جمی با دوکان ہای دیگر کہ بادی بودند داخل
مسجد نمودند **تحفہ** و نیز فرمودند وقتی مرض دختر من بدرازی کشید کہ امید منقطع شد پاس اخیر
زنی زشت رو بنظر آمدہ وحاضر شدہ گفت این دختر زیستنی نیست از استماع این کلمہ بسیار
مکدر شدم چون نماز صبح شد بمسجد رفتم امام دعای صبح میخواند مشکی پیدا شد و پسران خوشرو
فوج فوج حاضر شدند پرسیدم کہ شما چہ کسانید گفتند کہ ما سورہ الحمد کہ برای دختر خواندہ میدہید
بپیش آمدیم کہ ترا بشارت صحتش میدہیم و مخبرۂ سابقہ جنی بود آنچہ گفت دروغ بود **تحفہ**

شیخ نوزی فرمود که یکی از اصحاب حضرت میرزا گفت که شبی در واقعه دیدم که گویا در خانقاه
معلی ام و زیر بغل من جلد بحر العرفان هست ناگاه حضرت شیخ فرید الدین عطار و مولینا جلال الدین
رومی بر من جلوه گر شد از من پرسیدند که اینچه کتابست گفتم کتاب پیر من بحر العرفان است
فرمودند که ما این کتاب بوی داده ایم تحفه دهم فرمودند که چون وقت حضرت خواجه باخر
رسید عرض نمودم که بعد حضرت پیش که میروم بغضب تمام فرمودند که آنچه داشتم تمام تو
بردی حالا چه میخواهی پیش مشایخ تمام شهر برو که صورت کار معلوم خواهی کرد بعد وفات
بعشق مجازی مقید شدم و بقصد استخلاص ازان و استغاثه بدان زیارت همه مشایخ نمودم معلوم
کردم که هیچ احدی بقاعده مکملانه که طریق بران مربوط است سلوک نکرده است تحفه روزی
از روزها حضرت خواجه ایشان را امر کرد که فردا معه قلمدان حاضر شوی آنچه که بشیخ فرید الدین عطار و
مولوی رومی دادند مرا هم دادند بر تو ارزانی خواهم داشت بحکم ایشان فردا معه قلم و کاغذ حاضر
شدند حضرت خواجه در انوقت بمراقبه بودند چون سر مبارک از مراقبه برداشتند با ایشان فرمودند
که این امر خالی از حکمت نیست آنچه مرا دادند بتو بخشیدم انشاء الله بعد چندی بظهور خواهد آمد
تا طالبان ازان بهره مند شوند چنانچه بعد وفات حضرت خواجه همچنین بظهور آمد تحفه حضرت
خواجه را در قریه درده پوره باغی بود و درمیان آن باغی کنده مدتی در انجا خلوت نشین
شده بودند آخرها مریدی در انجا منزوی داشتند روزی آن مرید آمده التماس نمود که درویشی
دیگر در باغ ایشان سکونت گرفت و مرجع مردم شد و مرا طاقت اخراج کردن آن نماند این تو
جمعیت من بتفرقه مبدل گشت حضرت خواجه بحضرت میرزا فرمودند که وی را از باغ ما اخراج
سازند ایشان عرض کردند که بنده بظاهری اخراج کنم یا بنده بباطنی حضرت خواجه فرمود که کار
ما بظاهر نیست پس ایشان در باغ رفتند و متصل آن غار بر درخت سفیدار زنبورخانه کلان
دیدند و بیک نظر آنجناب زنبورخانه بجوش آمده تمامی زنبوران بر خلوتی هجوم کردند و از
غار برآوردند که دوباره در انجا نیامد تحفه جناب حضرت میرزا میفرمودند که روزی در چمن
گل و ریحان آبپاشی میکردم چون حضرت خواجه مرا دیدند مسرور شدند و حرفی بر زبان راندند
فرمودند که شنیدی گفتم نی بعده بر روی من طپانچه نواخت فرمودند که اکنون بشنو پس سامعه
مسدود گشت و از درون من نغمه پدید آمد که اثر آن تا قیامت از من زایل نشود چنانچه
اشاره آن در قصیده فرموده اند ؎ رگ رگم نغمه سرگشته چو موسیقار است + الی آخر ما قال

تحفه و هم آنجناب فرموده اند که روزی شروع بنمازی کردم که ناگاه قلندری از
مریدان شاه صادق قلندر بر سبیل طیبیت گفت که مگر خدا را بطرف همین قبله ست و حالتی
بر من واقع شد می بینم که قبله بمن متوجه ست همچنان که من بقبله متوجه ام پس در رکعت دوم
بطرف مشرق برگشتم و قبله از انطرف بخود متوجه دیدم پس رو بیمین و یسار آوردم همچنان
میدیدم تا که چهار رکعت بچهار طرف ادا کردم و قبله پیش روی خود دیدم و ساجد خود می یافتم
و قبله را قبله منم چون بسجود افتادم + چون بقعده آخیر نشستم شخصی بر من متجلی شد و ا
انگشت در دندان گرفت پس اینواقعه بخدمت مرشد اظهار کردم فرمودند که آن شخص حضرت
سرور عالم صلی الله علیه وسلم بود و انگشت در دهان گرفتن کنایه ازین ست که هر چند این قسم
حالات رو دهد پا از جاده شرع بیرون نباید نهاد پس فرمودند که نماز بچهار جهت ادا کردی
و طرف فوق و تحت ندیدی و در زمان ایشان بمن متوجه شدند آن هم دست داد **تحفه** و هم
ایشان فرموده اند که روزی حضرت خواجه مرا رخصت ارشاد بخشید در انحال تجلی صمدیت سرافراز
شدم و مرا حالتی رو داد که از اکل و شرب مستغنی گشتم و از احوال عالم بیخبر ماندم علی الصباح بی
اختیار از خانه خود بدولتخانه مرشد نامدار می آمدم و شب بخانه میرفتم و از هر دو جا هیچ نخوردم
تا آنکه چهل و چهار روز فاقه گذشت روزی حضرت خواجه فرمودند که هیچ خبر داری امروز چهل
و چهار روز ست که هیچ نخورده بر و امروز با زن خود بی آنکه چیزی مینخوری صحبت کن و باز
خود را در اینجا برسان پس همچنان کردم در زمان سکر من بصحو مبدل گشت و خود را در عالم
دیگر یافتم و در خود ضعفی بغایت دیدم آنگاه خود را افتان و خیزان بخدمت آنجناب رسانیدم
و ایشان آن روز قدری برنج آب خورده و بمن هم دادند و روز بروز ترقی کردند که بعد سیزده روز
بغذای معتاد رسیدم **تحفه** حضرت میرزا فرمود که شبی برای نماز تهجد برخاستم و بطرف مشرب
روانه شدم چون بساحل دریا رسیدم آوازی بگوش من رسید و اپیرا و اپیرا این لفظ بسیار تکرار میشد
گمان بردم که مرد طالب پیرپرست و از فقدان شیخ کامل مکمل مینالد بوی خطاب کردم اگر پیر
میطلبی فرد اهمراه من بیا که ترا بمرشد خود میرسانم در زمان غایب شد روز دیگر چون در خدمت
مرشد آمدم خواستم که احوال طالب شب بعرض رسانم بمجرد قصد از انطرف فرمودند که نالیدن
شب جنی بود میخواست که ترا تصرف نماید حمایت مرشد ترا محافظت نمود از ان می نالید و اپیر
و اپیر زنهار تا خروس خروس بگوش نرسد قدم از حجره بیرون نباری **تحفه** حضرت میرزا

فرمود وقتی بیمار شدم و از شدت مرض مایوس شدم خواستم که فرہاد بیگ را خلیفه سازم
در زمان ندا آمد سه خرقهٔ خویش را باین مسپار + چشم بر سوی فضل ما میدار + پیشوائی و مسند
ارشاد + کس کسی را نمیتواند داد + کار دین نیست لهو و بازی نیست + مکر و زرق و زمانه سازی نیست
گفتم ای کردگار ربانی + از ازل تا ابد همه دانی + منقطع میشود کنون ارشاد + حکم کن حکم هر که
باید داد + باز کردند در دلم الهام + ما رحیمیم و رحمت ما عام + داده ام زین مرض شفا بر تو +
هست ما را بسی عطا بر تو + پیش از ایجاد عالم و آدم + هر کرا خواستم برو دادم + آید اینوقت
بعد ازین در پیش + میشوندت خلیفه بس درویش + خرقه بر هر که فضل ما باشد + او درین ره
بصدق می کوشد + چون رسد وقت آن نماید رو + راز ما را بگوش آنها گو + در زمان شد
مفارقت از تب + ضعف من هم برفت اندر شب + یک دو سالی از آن میان بگذشت + حالت
آن مرید دیگر گشت + جهد کردم بنا مد اندر راه + گشت صوفی ولی نشد دلخواه + هست صوفی و
از همه آزاد + لیکنش نیست رتبهٔ ارشاد + نخل او بعد ازین بنا بد بر + چونکه بر تافت او ز مرشد
سر + بهر تنبیه دیگران این بود + شد ازین نیز لطف حق مشهود + بعد چندگاه روزی براهی
میرفتم ناگاه گرد بادی برخاست و جمعی از غیب نمودار شد ندای غیب در رسید که اینها آن
کسانند که از تو بفیض کلی رسند و نام ترا زنده خواهند گذاشت **تحفه** حضرت شیخ نوری فرمود
که مرا همسایهٔ داشت که از شرارت دوکان خود را مرتفع ساخت تا طبقه حمام ما تاریک شد روزی
ارشاد مآبی تشریف آورده جد مادری کاتب الحروف که شیخ ابو الخیر نام داشت وقت چاشت
بروشنائی شمع تلاوت قرآن میکرد آنحضرت از کیفیت آن پرسیدند حاظری از شرارت همسایه
بیان نمود فرمودند که انشاء الله فردا خانهٔ شما روشن خواهد شد و خانهٔ او ابد الآباد تاریک پس
همانروز حمام روشن شد و خانه وی روز بروز ویران شد **تحفه** وهم شیخ نوری فرمود
وقتیکه این احقر را اجازت ارشاد دادند بخطاب این فقیر فرمودند که سلسله را پیش بر بد و شرم
ریش من خواهی داشت وقتیکه حضرت خواجه مرا خلیفه کرد فرمود که ای مغل تو خوشروئی لباس
خوش ترا زیباست پس بر طبق همان وصیت کوشش زهاد را ترک دادم **تحفه** وهم شیخ
نوری فرمود روزی این ضعیف بعد نماز جنازه حضرت شیخ محمد مراد ٹنگ نقشبندی علیه الرحمه
بعتبه بوسی آنجناب مشرف شد و این فقیر که از مریدان ایشان حسرت تمامی داشت عرض نمود
از بعضی شیخ مراد که دست بدامن ایشان زده بودند اکنون ناقص مانند مرا تحسرست بهتر آن بود

که مثل خادم خواجه یعقوب دار قدس سره فقیر را همراه می بردند آنحضرت چشم ترکرده فرمودند که وسواس مکن که خیر ست مرا با شما کارها ست بعد ساعتی رخصت فرمودند روز دیگر ضعف بر ایشان مستولی شد روز سوم یوم جمعه همه یاران حاضر آمده و این فقیر را بواسطه نماز جمعه تاخیر واقع شد بعضی یاران را فاتحه رخصت ارشاد و تکمیل دادند و بعضی فاتحه قبولیت منهم شیخ نعمة الله کلو و حاجی عبد السلام قلندر و میرزا فرهاد بیگ و مولینا نور الدین و خواجه ابو الفتح و ملا عبد العزیز و شیخ عطاء الله و خواجه حیات و خواجه منقیم و این فقیر که بعتبه بوسی رسید و احوال ایشان بآئین دیگر یافت و از عروض ضعف و ماجرا اطلاع این فقیر حاصل شده بغایت مکدر و مشوش شد و بعد چند روز ارشاد مآبی اینفقیر را تاکید کردند که بنام قایم هم نوشته خواهی آورد قایم الدین خواهی نوشت و این فقیر در تاریخ آن گفته سه ده بار بهشت از اکمل الدین ❊ و در مجلس دیگر هم بعضی یاران دیگر نیز فاتحه خوانده اند مثل شیخ زمان ملک وغیره و آنحضرت بواسطه مصلحت تعیین خلافت ننمود و تفضیل یکی بر دیگری ظاهر ننمود مدعا که کرامتهای بی پایان و خرق عادات فراوان از ایشان بظهور آمدند اگر در تحریر آن کوشش رود حرفی از دفتری صورت نه بندد و دانه از خرمنی برداشته نشود وجود باجودش خورشیدی بود نورانی که تمام عالم را بشعشعه انوار عنایات منور ساخت تا قیام قیامت انوار الطاف بی پایانش روشن ساز قلوب عاشقان است و مرهم جان مشتاقان چون من گنگ و لال را چه یارا دارد که از مدیح و مناقب آن گل گلشن محبوبی رطب اللسان شوم - سایه را چه طاقت که سخن از آفتاب گوید و خاک را چه ادعا که در مدح نافه زبان درازی کند مختصر آنکه جناب موصوف از اولیای کبار این دیار بود و مشایخ کرام و اولیای عظام خلفا و مریدان آن نامدار هستند چون سن مبارک بهفتاد و هفت رسید بتاریخ بیست و نهم ماه ذی الحجه بوقت چاشت روز یکشنبه سنه یکهزار و یکصد و سی و یک رحلت کرده در محله حول آسوده شدند و مقبره آنجناب مشهور و مرقد ایشان فایض الانوار است تاریخ از شیخ نوری

شهباز اوج وحدت و جانباز فوج عشق
از ماه حج به بست و نهم[29] ساعت دوم
بعد از وصال آن شه کامل فرید وقت
نوری خیال او شده دمساز بیکسان

آن رافع لوای عمل قاطع امل
یوم الاحد چشیدمی از جام لم یزل
در کار ملک دین و دل افتاد صد خلل
تاریخ وصل یافته ام خاتم کمل

دریغا پیر کامل بحر عرفان
طراوت بخش بزم اهل ایقان
بسوی گلشن جنت روان شد

زسحرش چشم جان گوهرفشان شد
گرفتاران خورشید جمالش
همه از سوز دل وامرشدا گو
بمژگان گوهر تاریخ سفتم

گذشت از ماه حج چون بست و نه روز
چو ذرّه محو نور لایزالش
من از حرمان خود بس دلفگارم
ز عالم پیر کامل رفت گفتم

به یکشنبه شد او فردوس افروز
همه از جان و خان و مان بیکسو
بجز مدح نگری کاری ندارم
از ملا عبد الرسول بینوا

آه ازین دنیا که آمد خانهٔ رنج و ملال — مرگ باد تند و انسان شمع فانوس خیال
میرود هر کس بنوبت زین جهان بیدار — برکند باز اجل این مرغ جان را پر و بال
ای دریغ از رفتن پیر طریقت اید ریغ — آنکه اندر فقر عالیقدر بود و بیمثال
با جوانان چون جوان در خلق با پیران چو پیر — با خلایق صاف مشرب بود چون آب زُلال
کامل اندر راه شرع و اکمل اندر راه دین — صورتش لعل بدخشان سیرتش چون اهل حال
شب همه از شوق همچون شمع در سوز و گداز — روز با نور و صفا چون آفتاب بی زوال
مدعای مخلصان می یافت از کشف ضمیر — بلکه میگفتی جواب جمله را پیش از سوال
آن معارف دستگاه و آن حقایق را پناه — مرشد مخلص نواز و شاه بی مال و منال
پیش هر روشن عقیده پیش هر صاحبدلی — هست پیدا من چگویم وصف آن نیکو خصال
روز یکشنبه دو ساعت رفته او کرده سفر — آخر ذی حجّه بود و یافت او نور وصال

بهر تاریخ وصالش بی الف گفتا خرد
پیر کامل بحر عرفان اکمل اهل کمال

عزة النّسا خانم بانو دختر حضرت میرزاست حضرت شیخ نوری فرمود که حضرت میرزا را همگی یکدختر بود و بحکم الولدُ سرٌ لابیه ینابیع حکمت از سینه اش در جوش بود و ذکا و کیاست بکمال با هر که مناظره کردی از ذکور و اناث حرف کسی پیش او سبز نشدی و وی را بمقتضای سنت نبویه با ابن عم خود عزیز الله بیگ فرزند کامل بیگ که عم حضرت میرزاست منعقد ساختند و از وی همگی یکدختر عصمت پناه شاهزاده خانم ماند وی بعد وفات حضرت میرزا متصل مقبرهٔ ایشان خانقاهی دو طبقه بنا نمود چنانچه در تاریخ آن عبادتخانه گفته شد در سنه ۱۱۵۳ یکهزار و یکصد و پنجاه و سه ازینعالم نقل کرده در جوار قبر والدهٔ خود مدفون شد شاهزاده خانم دختر زادی حضرت میرزاست فرزند هر چند عزیزست فرزندِ فرزند عزیزتر می باشد اگر فرزند حکم استخوان دارد فرزند فرزند بمثابه مغز استخوان ست منظور نظر کیمیا اثر حضرت میرزا می بود و از ضروریات خانه در هر مسئله

ای کامل اکمل مقدس
تاریخ تو خاتم کمل بس

در هر کار و بار آن قطب کبار در گفت و شنود وی را خطاب مینمودند و در ریاضت و مجاهده
مثلش نیست و در کشف و قایع همتایش نه و از فرقهٔ زنان باین ریاضت و صفائی بی نظیرست
و این همه بسبب حسن خدمت حضرت میرزاست وی را بمقتضای سنت نبویه با خواجه قایم الدین
بتلو منعقد ساختند و از وی یک پسر خواجه عزیز الله بتلو ماند بالآخر بتاریخ ماه سنه
انتقال نمود در جوار والدهٔ خود مدفون شد * **خلیفهٔ اول** حقایق و معارف آگاه مخدومی
حضرت شیخ نعمت الله کلو لقب ایشان غیاث الدین و کنیت وی ابو الوقت از اجل خلفای
حضرت میرزاست و در فتحات آورده که در سن پانزده سالگی شرف یاب صحبت گشته بتلقین
ذکر و قبول بیعت سربلندی یافت و بجذبات شایسته اقدام نمود در اوایل سلوک بر دوکان
بزازی می نشستند چون از دنیا در دل ایشان نفرتی پیدا شد و اقاربان ایشان بران
واقف شده اند دران اثنا حضرت شیخ کامل در خانه اش رسیدند عمهٔ ایشان در خدمت آنحضرت
عرض اینواقعه کرد آنحضرت ایشان را فرمود که همین وقت حضرت خواجه ام جلوه گر شدند فرمودند
که نعمت را بگوئید هنوز وقت آن نشده است هرگاه که وقت شود مردم قبیلهٔ خود اجازت
تو خواهند داد و صاحب عمهٔ ایشان فرمودند که این جوان مقبول درگاهست انشاء الله نام
مرا زنده خواهد گذاشت آورده اند که مریدی از مریدان ایشان در موضعی سکونت داشت بیمار
شد که قریب بموت گردید کلاه خودش فرستادند بمجرد بر سر گذاشتن از بیماری شفا یافت مختصر که
بعد شیخ کامل تا مدت رونق افروز مسند ارشاد بودند و شاه فضل الله نوری مرید ایشانست
در سنه ۱۱۴۹ یکهزار و یکصد و چهل و نه هجری و یکم ذی قعده انتقال فرمود زیر پای حضرت میرزا
آسوده سه عقل سال فوت آن شیخ حقایق انتباه * مصدر خلق و کرم ها بود گفتا بابکی *
خواجه ابو الفتح ابن شیخ ابو الخیر از مریدان حضرت میرزاست از حضرت خواجه حبیب الله
عطار هم تربیت داشت بعنوان تجارت می گذرانید در زیر پای مادر خود در مقبره حضرت خواجه
مدفون است معارف آگاه حضرت خواجه نعمت الله ترینو خلیفه حضرت میرزاست از
طفولیت رفیق شیخ نوری بود لاجرم هر جا که شیخ نوری میرفت وی همراه می بود تا آنکه بعتبه
بوسی حضرت میرزا فایض شده و شرف صحبت آنجناب حاصل نمود و بقبول بیعت و
تلقین ذکر و آداب عبودیت مشرف گشت تحفه در مرض اخیر آنحضرت یاران گرداگرد نشسته
بودند بدلش خطره شد که غالباً آنحضرت از خیال بنده بیخبر باشند در زمان فرمودند که نعمت

حضرت شیخ نعمت الله کلو شنیده پیش رفت فرمودند تر بنو تر بنو که لقب وی بود فی الحال
پیش رفت و نگاه آنحضرت بروی افتاد فرمودند که غریب ست یاران متوجه این باشید
سه جان میدهم در آرزوای قاصد آخر باز گو ٭ در مجلس آن نازنین حرفی که از ما میبرود ٭ حضرت
شیخ نوری فرمود زین سبب بصحبت هر سه کس حضرت مخدومی و حاجی عبد السلام و فقیر عبد
الوهاب نوری نوبت منقسم بود مولینا عبد العزیز اول کسی که دست ارادت ارشاد مآبی
گرفته او بود اوقات عمر عزیز خود بکسب تحریر کتب می گذرانید و گاهی بافادهٔ علمی هم اقدام می
نمود چنانچه میرزا فرهاد بیگ از خدمت وی استفاده می کرد و در هنگام آخر عمر وقت انتقال
آنحضرت بارشاد نامه هم سرافراز گردید ارشاد مآبی بوی خطاب کرده گفت دیدنیها دیدی و
شنیدنیها شنیدی و این مقامی ست بس ارفع و عالی صوفی آزاد حضرت میرزا فرهاد
از روی نسب ظاهری منسوب بحضرت میرزاست در صغر سن از مولوی عبد العزیز کتب درسیه
گذرانید همراه وی بشرف صحبت و اخذ بیعت آنجناب و تلقین و تعلیم اذکار و اوراد بهره مند
شد تا آنکه بمنصب ولایت رسید ٭ تحفه ٭ روزی برای زیارت موی مبارک در آثار شریف
رفتند مردمان از دیدن موی مبارک فارغ شده بودند منغص شده گریه و زاری و ناله و بیقراری
آغاز نهاد آهی کشیده برخاک غلطیدند در حال عنایت آلهی و شفقت امت پناهی بجوش آمده
جمال با کمال خود برایشان جلوه گر شد تمنای سالها بمراد پیوست حضرت آنحضرت ؏ فرمودند
فرهاد مردمان موی مبارک دیدند شما روی مبارک ببینید ایشان نعره برداشتند سه این توئی
یا بخواب می بینم ٭ یا بشب آفتاب می بینم ٭ چون ازین حال باز آمد این ابیات فرمود سه
دیدن روی محمد کبر کراست ٭ کی قناعت او بموئی می کند ٭ هر که در دریای وحدت غرق شد
کی سر خود خم بجوئی میکند ٭ در ماه شوال سنه ۱۱۵۶ یکهزار و یکصد و پنجاه و شش انتقال نمود
درون قلعهٔ شاهی جوار باچه برن بسر راه در دامن کوه ماران قبرش هویدست خانقاه
ایشان درانجا بود اکنون مفقود ست خواجه قایم الدین تیلو نبیرهٔ مولانا عبد الشکور بتاج
ارشاد و اجازت از حضرت میرزا سرافراز گردید و از شیخ نعمت الله و شیخ عبد الوهاب نوری
تربیت و صحبت حاصل نمود و بعد از شیخ نعمت الله بر مسند خلافت قایم مقام شد و صبیهٔ
دختر حضرت میرزا در عقد ایشان بود ٭ تحفه ٭ شیخ نوری فرمود وقتی که همراه آنجناب بطرف
پرگنهٔ دیوه میر بالا رفت چون بمرقد بالا قایم الدین که خلیفهٔ حضرت شیخ نور الدین ریشی ست

رسید متوجه بجال وی شده حسن استعدادش بر ایشان ظاهر شده بوی فرمودند که نقش
خاتم خواهی کند قایم الدین اکمل ست بعده قبولیت تمام در خدمت ایشان حاصل داشت
و بالطاف و عنایات بی پایان سرافرازی می یافت تا آنکه وقتی از اوقات در باغ عاقل خان
مراقب نشسته بودند ناگاه خواجه محمد قایم بهم رسید و وی باز راه کمال ادب مدت مدید بایستاد
تا آنکه چشمان مبارک وا نمودند و بطرف وی خطاب فرمودند که قایم بوقت رسیده بودی
ولیکن کامل خواهی شد بعد چندی بامر والدین بسفر هند بقصد تجارت رفتند و هنگام رخصت
دیوان حضرت حافظ شیرازی و یک شال پشمینه قلمی بوی مرحمت فرمودند اگرچه مردم پنداشتند
که خرقه تبرک ست ثانی الحال معلوم شد که خرقه خلافت بود و چون عمر آنحضرت بآخر رسید
باین راقم ارشاد فرمودند که بنام قایم هم خط ارشاد بنویس ولیکن قایم الدین خواهی نوشت
پس این کاتب سطور بر کاغذ خوب نوشته از نظر فیض اثر ایشان گذرانید خوش شده مهر
بر آن گذاشته حواله دختر نیک اختر نمودند هنگام مراجعت سفر بوی خواهی داد و چون خواجه
محمد قایم بکشمیر رسید بزیارت مرقد مرشد کامل خود آمد و رفت می نمود بعد چندگاه پدر وی را
باز امر مسافرت نمود مخدومی شیخ نعمة الله روزی بوی گفت که امشب جناب ارشاد مآب
حاضر شده مرا فرمودند که بمحمد قایم بگوئید که دیگر بار بسفر نرود که من با وی کارها دارم پس توقف
نمود بعد چندگاه وی را انعقاد با نواسهٔ ایشان پذیرفت و مجاورت آن آستانه بوی تعلق
گرفت مدعا که حضرت خواجه بعد طی منازل سلوک در افادهٔ خلق الله کوشید ایام زندگانی در
ورع و تقوی بسر برد و اجازت خواندن حرز یمانی از حضرت سید غلام شاه آزاد حاصل کرد
بتاریخ ۱۳ ماه صیام سنه ۱۱۰۰ یکهزار و یکصد رحلت نموده در مقبره حضرت میرزا آسود شاه
عبدالله از فیض یافتگان حضرت میرزاست از طفولیت بخدمت آمد و رفت داشت
تا از این عالم نقل فرمود شیخ عطاء الله بن شیخ محمد مومن بن شیخ ابوالحسن بن میر محمد که
خلیفه و برادر حضرت صرفی ست داروغهٔ عدالت بود با وصف اعتلای منصب شاهی با حضرت
میرزا دست بیعت داده کمالات طریقت حاصل نمود و بخلعت ارشاد مباهی گشت طبعی
موزون داشت از اشعار اوست سه تو که شب بخواب غفلت همه شب خمیده باشی + بخدا
ز صبح صادق اثری ندیده باشی + ره وصل او نمایان نشود بقطع منزل + چو ز خود رمیده
باشی بخدا رسیده باشی + بیرون مقبرهٔ شیخ بهاء الدین در مزار آباء آسود محمد زمان ملک

از مریدان حضرت میرزاست صاحب وجد وحال و ذوق وشوق وعشق ودرد بود صحبت وی در تمام اهل وعیال سرایت کرده بود ودر آخر عمر بارشادنامه هم سرافراز گردید شیخ عطاء الله ثانی از اولاد میر محمد خلیفه مرید حضرت میرزاست ودر فتحات آورده که حضرت میرزا در مرض اخیر فرمودند اگر زیستم شیخ عطاء الله را عربان خواهم کرد وبتعلیم وتلقین آنجناب چراغ معرفت افروخته ودر اندک زمانی واصل گردید خواجه حیات از قوم مغل بود از خدام کرام حضرت میرزاست بجذبهٔ آلهی ترک مناهی کرده تربیت حضرت میرزا طی مراحل معنوی فرموده رتبهٔ آگاهی حاصل کرد خواجه اعظم دیده مری مرید حضرت میرزاست فرزند خواجه خیر الزمان که از نجبای این دیار بود چون باکتساب علوم عقلیه ونقلیه کمالات انسانی حاصل نمود بجاذبهٔ عشق آلهی در خدمت شیخ محمد مراد ٹینگ نقشبندی منازل طریقت طی کرده خلعت ارشاد در بر نمود وبا اولیای کرام صحبت داشت واز خدمت شیخ محمد مراد متو وشیخ علی رضا ومولانا عبد الله شهید ومیر هاشم قادری وخلیفه عبد الله بهره اندوز شد در جود وسخا بی همتا بود وطبع موزون دشت در نظم ونثر درهای سُفت چنانچه از تصانیف او رسالهٔ فیض مراد وفوائد الرضا وفراق نامه در مرثیه خلیفه عبد الله وقواعد المشایخ وتجربة الطالبین واشجار الخلد وثمرة الاشجار وشرح کبریت احمر وتاریخ کشمیر وغیره ست ودر اشجار الخلد آورده است چون جدهٔ والده در عقد پیر بزرگوار حضرت میرزا بود والده وجدهٔ راقم ارادت خاص بایشان داشتند راقم از اوان طفولیت منظور نظر آنجناب بود وپرورش بسیار یافته چون در بدو بلوغ بجناب حضرت ایشان مراد دل ایشان رسید گوارای خاطر مبارک حضرت میرزا چندان نشد بعد دوازده سال که واقعهٔ حضرت ایشان بمیان آمد راقم بطوع ورغبت بخدمت ایشان رسید وتجدید توبه نمود واشتغال سلسلهٔ جلیلهٔ کبرویه اخذ کرد ادر مرض اخیر عنایات کثیر شامل حال این فقیر شد یک روزی در مجمع خاص اصحاب فرمودند که جلد چهارم بحر العرفان را بتو دادم ودو حکایت که باقی است درست خواهی کرد تا کتاب من تمام شود سوای آن الطاف دیگر هم فرمودند مختصر که حضرت خواجه اعظم قدوهٔ ارباب صفا وزبدهٔ اصحاب نقاوت ضمیر وصاحب تاثیر بود ودر آخر عمر بمرض ضعف گرفتار گردیده بتاریخ دهم محرم سنه ۱۱۹۴ یکهزار ویکصد ونود وچهار انتقال کرد هنگام نزع شخصی بعیادت آمده از حکیم پرسید چه علت دارد گفت ضعف گردیده حضرت خواجه فرمود که تاریخ دفات من است در مزار دیده مری بیرون مقبرهٔ شیخ بهاء الدین آسود شیخ محمود امین

شیخ رحمت الله العاصی الگنائی در سنه ۱۱۲۴ متولد شده از پدر بزرگوار خود علوم منقول و
معقول حاصل نمود خلیفه خواجه اعظم دیده مری ست صاحب حالات عجیبه بود چهار دهم ماه
ربیع الثانی بعمر هشتاد سال در سنه ۱۲ انتقال نمود در مزار اجداد آسود شیخ مرحوم تاریخ است
خواجه محمد مقیم مرید حضرت میرزاست در فتحات نبیره زاده خواجه محمد گگرو ست مدتی تعلیم قرآن
حبیبه آن قدوة ابرار میکرد در آخر خدمت مؤذنی و امامت بوی بخشیدند شیخ نوری آورده است
جناب ارشاد مآبی یاران را فاتحه ارشاد و قبولیت دادند این راقم را بخاطر رسید تا شجره
سلسلة الذهب در دوایر مرقوم سازد بعضی اعزه دران ثبت نمود در تحریر خواجه مقیم و خواجه
حبیبان تردد شد در زمان عزیزی بصورت مغلیه از عالم غیب جلوه گر شد باین راقم
خطاب نمود که اگر این هر دو کس را نویسی چه میشود فی الحال قلم برداشتم و این دو کس را بر صحیفه
برنگاشتم و پیش آنحضرت عرض اینواقعه نمودم چشم مبارک تر کرده شکر ایزد تعالی بجا آوردند
که مبارکست و این دلیل قبولیت شما هاست و صاحب تاریخ حسن نوشته که این خواجه محمد
مقیم خلف خواجه حبیب الله عطار است خواجه عزیز الله تیلو فرزند خواجه قایم الدین تیلو
فرزند حبیبه دختر نیک اختر حضرت شیخ اکمل ست از ایشان سه دختر موجود مانده یکی در عقد
نکاح خواجه عارف تیلو بوده دوم در عقد خواجه ابو المعالی پنڈت بوده دختر سوم در عقد
شیخ کمال الدین گوجواری و این هر سه صاحب از تربیت یافتگان و مریدان حضرت شیخ
مهدی باندانی ست ۲۷ شوال سنه انتقال نمود در مقبره حضرت میرزا مدفون ست
ملا عبد الحکیم متو از تربیت یافتگان حضرت میرزاست از طبقه نجار نامدار بود بعمر سی سالگی
توفیق تعلیم علم بخدمت ملا عبد الشکور بدخشی یافته دران استادی برابر کنج غربی مسجد جامع
بصحبت حضرت خضر علیه السلام مستفیض گشته آنجناب زبان مبارک خود در دهان او انداخت
ازینجهت با وصف کبر سن بپایه مولویت رسید و بلوجود کمالات علمیه از معارف علوم باطنی
نشا وافر داشت و نیز در خدمت شاه جمال الدین قلندر آمد و رفت میداشت آخر عمر دهلی
رفته بعلت سرسام انتقال نمود در مقبره خواجه باقی بالله آسود مولینا مولوی میر الدین فنی
متو از احفاد اوست در سنه ۱۱۵۳ یکهزار و یکصد و پنجاه و سه انتقال نمود خلیفه ۳ سیوم سیاح
بحر و بر ابو المعالی حاجی عبد السلام قلندر کنیت ایشان ابو المعالی و لقب جلال الدین است
و در فتحات آورده نبیره زاده حضرت خواجه یعقوب داراست خلیفه حضرت میرزست تحفه

درخوردی آثار بزرگی در ناصیهٔ او هویدا بود چون بحد تمیز رسید دست بیعت آنحضرت
گرفته در سلک مریدان ایشان منتظم گردید و تعلیم اوراد و اذکار و تلقین اشغال بهره مند
شد و برادرانش بقصد تجارت بصوبه اکبرآباد فرستادند و در انجا بموجب قول بزرگان دست
درکار و دل بایار بعمل آورد و برای برادران حقیقت دلسردی از دنیا نوشته آنها باور نکردند
تحفه روزی بر دوکان خود نشسته بودند بزرگی از جانب شمال پیدا شده بر دوکان
ایشان ایستاد و بایشان مخاطب شده فرمود که چه شغل میکنی بجواب آن بزرگ فرمودند که سوداگری
میکنم بازبوی فرمودند که این سودا را چه سود هست اگر بسودای سرمدی می افتی بهتر هست
مختصر که بجذب نگاه آن بزرگ از دوکان جست غسل کرده جامه که در بر داشت کشیده
در کوٹھی گذاشت و لباس قلندری در بر کرده و قفل بر در زده کلید را بدریا انداخته توشهٔ
توکل در بغل و نقد شوق در کیسه راه حرمین شریفین پیش گرفت سه تا نیاید بیک جذبه
ترک دنیا کے بود + با وجود ماسوی الله راه مولی کی بود سه آنکس که ترا شناخت جانرا
چه کند + فرزند و عیال و خانمان را چه کند + بعد قطع منازل بهره اندوز طواف و حصول زیارت
روضهٔ منوره حضرت سید البشر صلی الله علیه وسلم نمودند و بسیاحت نهاد تا مدت سی و
شش سال در اطراف و اکناف عالم سیر و سیاحت کرد میگویند که سی و شش سال بطواف
کعبه و زیارت روضهٔ مطهره مشرف شدند اندرین مدت از ایشان هیچ پیغامی به وابستگانش
صادر نشد آخر بحضرت شیخ کامل التجا آوردند روزی ایشان در مجلس نشسته بودند فی الحال
بیاران فرمودند که سیاح بحر و بر حاجی عبد السلام قلندر از راه سورت بندر پدیدار گشت
باعث لقب ایشان بسیاح بحر و بر چنین شده است بالجمله در دار الملک برهان پور رسیده
به برادر معنوی خود حضرت خواجه قایم الدین ملاقات نمودند ایشان بخدمت پیر بزرگوار
نوشتند که حاجی عبد السلام قلندر آمد در شوق ملاقات آنحضرت پا بر آتش است آنحضرت
خوشوقت شده منتظر بودند تا هنگامیکه موصوف در کشمیر رسید بعد ازان تا مدت ششماه
خدمت پیر بزرگوار فرض عین دانسته داد اطاعت داد تحفه روزی حضرت میرزا
بایشان فرمودند که میراث جد خود خواجه یعقوب دار رسیدی اگر استقامت کنی کسی خواهی
شد بر رتبهٔ اعلی رسیدند و دولت ارشادنامه و خلافت حاصل نمودند بعد وفات آنحضرت
باحضرت شیخ نعمت الله کلو عهد بستند که تا چهل اربعین در یکجا نشینیم مخدومی در خانه

خود منزوی شدند و ایشان در غار پانزن بچهل چله نشستند و برتبهٔ بلند رسیدند بسیار مردمان را براه خفیفت آوردند قریب سه صد خلفا داشتند بعضی ازان بدرجهٔ ارشاد بعضی بفاتحه رسیدند تحفه نقل ست که عادت مبارک ایشان بدینگونه بود که تمام یاران بجرد بیعت حکم بکاسه گدائی کردن فرمودند آنها روزانه اندوده خود بوقت شام در خدمت پیر حاضر میکردند چون تمام یاران جمع شدند ایشان لقمه لقمه تقسیم کرده میدادند تا هر کسی قوت لایموت خود ازان می نمود و خود بذات اقدس هم ازان تناول میفرمودند علت غائیهٔ این امر همین معلوم شود که تا هر کسی باین فعلت از کبر و نخوت و رعونت وارهد بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه ۱۱۷۲ یکهزار و یکصد و هفتاد و دو انتقال نمود در محله عالیکدل در صحن خود آسوده رفت در غلد حاجی حرمین + تن پاکش بقبر شد شد مدفون + هاتفی گفت سالِ تاریخش + خاص حق بود حاجی الحرمین شیخ سیف الله از خلفای برجستهٔ حاجی عبد السلام قلندر صاحب مجاهده و مشاهده و اسرار بود و در عبادات و ریاضات از اقران خود گوی سبقت ربود و در زندگی حضرت مرشد رحلت کرده در مزار خود او را مدفون ساختند شیخ دولت بائی سفالگرزاده بود و از حاجی عبد السلام واقف اسرار شده در اذکار و افکار زبدهٔ ابرار بود مقامات عالیه و آیات بینه داشت عمری طویل یافت و بعد رفتن مرشد گاهی بشهر نیامد و در موضع چکرو پرگنه کویهامه عمر خود در ریاضات شاقه بسر نمود و در انجا بخواب آخرت آسود بابا محمود از مریدان دولت بائی و عمر خود در تجرید و تفرید گذرانید در شهر مدفون ست میر مقصود کریری از اولادان سید حاجی مراد کریری از یاران حاجی عبد السلام قلندر متقی و پرهیزگار و صاحب مجاهده و اذکار بود چون بسن شیخوخت رسید سردار عبد الله خان بزیارت او چند بار مشرف گشت چون رحلت نمود در موضع کریری آسود میر نظام الدین نوشهری از اولاد میر شمس الدین نوشهری و مرید میر مقصود کریری زبدهٔ افراد رجال و پیشوای ارباب حال بود ملا عبد المومن پسر خواجه احسن الله پچ مرید حاجی عبد السلام قلندر شاگرد ملا محمد مقیم در امور شریعت و طریقت بدرجهٔ اعلی ارتقا نمود و در عهد کریم دادخان بر خدمت فتوای اعلا یافت در سنه ۱۱۹۰ بعالم آخرت بشتافت بابا محمد میر ۱۰ داماد و خلیفه حاجی عبد السلام قلندر بود و بتربیت آنجناب راه سلوک

پیمود منازل و مقامات طریقت و سلوک را طی نموده خرقهٔ ارشاد یافت و نیز از
بزرگان زمانه استفاضه کرده خصوصاً از شیخ نوری فایز گشته روزی فیما بین ایشان
کدورتی واقع شده بابا عزم نمود که فردا در پیش شیخ عبدالرحمن که درویش کامل بود بیرم
شبانه بخواب دید که در صحن خانه شیخ عبدالوهاب نوری رسید و حضرت میرزا
اکمل الدین در انجا دید و آنجناب بجانب وی خطاب فرمود که ای میرزا بابا اگر با سلام
ملال داری پیش وهاب بیا که آنهم از ماست فردا بخدمت شیخ عبدالوهاب مشرف
شده بتربیت ایشان فایز گشت پس حضرت شیخ نوری بخدمت حضرت حاجی عبد
السلام قلندر رسانید در سنه ۱۲۰۷ یکهزار و دوصد و هفت رحلت فرمودند در مقبرهٔ حضرت
عبدالسلام قلندر مدفون شد. شیخ محمد یحیی خلف و خلیفهٔ شیخ محمد میرزا نواسه
حاجی عبدالسلام قلندر و در عبادات و ریاضات و مشاهدات بسیار کوشید و از جدّ
مادری هم نظری داشت و بعنایات ایشان مستفیض گردید و بر سجادهٔ ایشان نشست
و عالمی را فیض بخشی فرمود نهم جمیدالاول سنه ۱۲۵ رحلت نمود در مزار اسلاف آسود.
واعظ غلام رسول المعروف به لسه بابا صاحب مرید شیخ محمد یحیی و از ایشان بتعلیم و
تلقین و اشغال باطنی فایز گردیده و بدرجه ارشاد رسیده و از مشایخان دیگر هم استفاده
نمود و از بابا امان الله پانپوری و شیخ عبدالله مخدومی وغیره تعلیم علوم معنوی حاصل
کرده و تحصیل علوم از آخون زاده ملا رفیق و مولانا غلام الدین جامکی و علم حدیث از
خدمت شیخ عبدالنبی محدث مرجان پوری و از علمای دیگر هم استفاده نمود و در حسن
تقریر لسانی و تشریح لطایف معانی و توضیح بیانی و نکته دانی فرد یکتا در علوم صوری و
معنوی مرد بی همتا بود در اندک فرصتی بدرجه اعلا ارتقا نمود مصدر کرامات و مرجع
مخلوقات بود مجمع علوم ظاهری و منبع فیوض باطنی محی السنة قامع البدعه بود و تمامی
عمر خود را در وعظ و نصایح و تعلیم حدیث و تفسیر و فقه و درس و سلوک راه خدادانی نمود
و مجاهدات و ریاضات و ورع و تقوی استقامت ورزیده بدرجه تکمیل واصل گردید
خرق عادات که از وی بظهور آمده اند بر السنه خاص و عام مشهورند مقامات و احوالات
ایشان در چراغ لطایف مرقوم است بتاریخ بیست و یکم ماه محرم سنه ۱۲۶۱ هزار و دوصد و
شصت و یک نقل فرموده در مقبرهٔ ملهکهواه آسود + تاریخ از حضرت شیخ المشایخ

مولسنا حضرت شیخ احمد نارہ بلی سہ ابد ریغا میر واعظ صاحب وعظ و بیان ٭
ناگہانی رفت و ماندہ داغ بر اسلامیان ٭ نام و سال وصل او گردد ازین مصرع
عیان ٭ ناصح دین رسول اللہ بی مثل زمان ٭ شاہ فرخ الدین المعروف شاہ
فاروق قلندر متو خلیفہ حاجی عبد السلام قلندر از نجبای این شہر بود و در عالم
رویا از جناب حضرت محبوب العالم رحمۃ اللہ علیہ ترک دنیا مامور شد و مطابق
فرمان عالیشان از ہمہ در گذشتہ در محلہ جامع مسجد سکونت داشتہ بسن دو نیم
سالگی یا زیادہ در خدمت حضرت میرزا پدر بزرگوار خود برائے شفاء درد چشم وغیرہ آوردند
از منظوران نظر کیمیا اثر ایشان شدند بلکہ در حق ایشان فرمودہ اند کہ این فرزند
کوس خاندان ما خواہد نواخت چنانچہ بعمل آمدہ بعد تحصیل علوم عقلیہ و نقلیہ باشارہ
باطنی ترک دنیا نمودہ در خدمت شاہ طاہر ہارونی شتافتہ تعلیم آداب طریقت و
تلقین رموز معرفت یافتہ بدرجہ ارشاد و خلافت واصل گردید بعد ازان از خدمت
حاجی عبد السلام قلندر بشرف بیعت و ارشاد فایز گردیدہ مظہر خوارق عادات و
مشرق انوار تجلیات گردیدند وارث رتبہ ابو الجناب شد بر ہر کہ نظر فیض اثر ایشان
می فتاد در حال بدرجۂ ولایت میرسید ہزاران ہزار مردم را بجذب نگاہ بدولت
ولایت رسانید زیادہ از یک لک بواسطہ ایشان برتبۂ کمال رسیدند بعض ازان
برتبۂ ارشاد سرافراز شدند و بعض جامۂ مجذوبیت در بر کردند مختصر کہ از مجانین عشق
عالمی را در ولولہ افکندند و مشعل خلافت سلسلہ کبرویہ افروختند و با وجود مرجعیت
انام ایام خود در کسوت سادہ بسر بردہ و اصلا میل شہرت و سجادہ نشینی نمیداشت
و شب و روز در وجد و سماع شاغل و بنالہای حزین و آتشین عامل می بود نخفہ
نقل ست کہ ہر کجا تازہ جوانی و قوی ہیکلی بنظر ایشان در آمدی میفرمودندی کہ سبحان اللہ
چہ عجب طاقت قابل ذکر چار ضرب دارد فی الحال آنجوان ترک دنیا نمودہ بقدر
وسعت خود بدرجۂ اعلی میرسید یاران را بمجرد بیعت حکم بکاسہ گدائی کردن فرمودند
در سلخ شعبان سنہ ۱۱۹۱ یکہزار و یکصد و نود و یک رحلت فرمودہ و اندرون باچہ برلب بیر
نزد بان حضرت محبوب العالم آسود شیخ فاروق نارو از مریدان شاہ ست چشمی
گریان و دلی بریان داشت ہمیشہ در وجد و حال می بود بسیزدہم ذی الحجہ در نارو بر گنہ

اچهه مدفون گردید شیخ محمد صدیق فرزند شیخ عنایت الله در ابتدا اخذ فیوض
باطنی از والد ماجد خود نمود پس از خدمت شاه مشرف شده در عبادات و ریاضات
اشتغال ورزیده در گور گاڑی محله در صحن خود آسود شیخ محمد برادر شیخ محمد صدیق
مرید حضرت شاه ست همیشه در وجد و حال می بود شاگرد و داماد مولانا عبد اللطیف
نانت بوذ در مله کهواه آسود شیخ محمد فرزند شیخ محمد صدیق مرید عم خود بود طی مراحل
سلوک نموده همیشه رقیق القلب و چشم تر بود در مله کهواه آسود درویش محمد اشرف
معروف آچن شاه بعشق مولی ترک دنیا کرده دست انابت بدامن حضرت شاه
زده در مجاهده بسیار کوشید و بدرجه مشاهده رسید ذوقی وافر و دردی متکاثر داشت
هرچه از فتوحات می یافت براه خدا صرف می کرد و مرقد او در موضع گاڈره پرگنهٔ لار
مشهور ست شاه حبیب الله رینٹهی مرید حضرت شاه ست در مقبره مرشد آسود شیخ
محمد مومن ببه گامی مرید حضرت شاه ست صاحب کمالات و خرق عادات بود میر محمد
منور حطبی فرزند میر عبد الرزاق از مریدان حضرت شاه ست صاحب ورع و تقوی چنان
بود که بغیر از آیات کلام الله و احادیث و اقوال سلف صالحین کلامی دیگر بر زبان نمی آورد
عجب ذوقی و شوقی داشت در وجد و حال صاحب کمال و زبده افراد رجال بود هژدهم ربیع
الاول سنه ۱۲۳۸ انتقال نمود در جوار مرشد آسود میر عزیز الله حطبی برادر میر محمد منور از مریدان
حضرت شاه ست متشرع و متورع و مرتاض و محتاط بود عمر خود در افاضه و استفاضه
گذرانید در صحن خانقاه معلی نزدیک مدرسه آسود میر احمد حطبی خلف و خلیفه میر عزیز الله
صاحب ورع و تقوی بود ۱۷ شوال سنه انتقال نمود دو فرزندش بودند یکی میر عبد الله
حطبی دوم میر صدر الدین هر سه در صحن خانقاه معلی آسودند شاه حمید الله از مریدان میر
عزیز الله حطبی عمر خود در ریاضت و عبادت صرف نمود در فتح کدل در مزار بابا عبد الکریم
آسود شیخ عثمان و شیخ هاری مریدان شاه حمید الله اند شیخ محمود دگنائی ولد خواجه اعظم بن
خواجه مکرم از مردمان نجار این دیار بودند از مریدان میر عزیز الله حطبی و بنظر کیمیا اثر حضرت
محمد فاروق قلندر مشرف شده بود در ریاضات و عبادات فرد یکتا بود حالات عجیبه داشت
نهم ربیع الاول سنه ۱۲۴۲ هزار و دو صد و چهل و دو انتقال نمود در سوکالی پوره در صحن خود آسود
ع شیخ محمود از سر اخلاص ش بادل جمع شد بخلد برین شیخ اعظم کبروی فرزند و خلیفهٔ

شیخ محمود گنائی عمر خود در ریاضت و تقوی بسر برده و از اخوند ولی الله زگیر باخذ فیوض باطنی مستفید گردیده و در آخر عمرش مغلوب الحال بود هفدهم رجب سنه ۱۲۸۸ هزار و دو صد و هشتاد و هشت رحلت کرد در مقبرهٔ والد آسوده سعی بی سال تاریخ او عقل گفت + که آمد شفیعش امیر کبیر شیخ محمد گنائی فرزند شیخ اعظم از خدمت اخوند ولی الله زگیر باخذ فیوضات مستفید شده دختر میر تاج الدین متولی خانقاه معلی در عقد وی بود بعد وفات پدر بزرگوار خود ده ماه گذشته انتقال نمود در جوار اسلاف آسود بتاریخ دوازدهم جمید الاول سنه ۱۲۸۹ عبد السلام وانگن پوری از مریدان میر محمد منور حطبی مردی صلاحیت آثار و ستوده اطوار عمر خود در گمنامی و عزلت نشینی بسر برده ببست و یکم صفر سنه ۱۲۷۳ رحلت نمود و در وانگن پوره آسود صدیق خان گبروی بتوفیق ازلی در خدمت شیخ محمد منور حطبی که خلیفه شاه است روی ارادت آورده طی مراحل سلوک نموده عمر خود را در استفاده و افاده بسر برده خلفای برجسته بهم رسانید در قریه ره پوره مدت العمر بسر برده آخر همانجا آسود شیخ احمد حسین ترالی مرید صدیق خان صاحب رهه پوری و از خدمت مولوی غلام الدین جامعی در علوم کمال حاصل کرده از مولینا نور الدین قاری خانیاری علم قراءت حاصل نمود در سنه ۱۲۱۸ تولد ایشان بوده است چون بسال شانزدهم رسید روز عید در میان کودکان بود بیهوش افتاده بعد مدتی در خانقاه ترال استخاره نمود حضرت قطب ربانی سید علی همدانی رض جلوه داده فرمودند نزد صدیق صاحب برو صباحی برخاسته بخدمت ایشان شتافت ایشانرا حضرت سید محمد منور در واقع تربیت کردن او امر فرموده بودند موجب آن بلا درنگی بیعت داد و بتعلیم اذکار مشرف نمود صدیق صاحب را فرزندی بود احمد نام در همان ایام وفات یافته بود بوالده اش فرمودند اگر احمد فوت شد بجایش حسین را احمد نام نهادم از آن پس کسی او را حسین نگفت اجازت پنج سلسله از ایشان حاصل کرده و خرقهٔ خلافت پوشانیدند چون مرشد ایشان انتقال فرمود بسفر هندوستان رفتند و در دهلی از مولوی محمد اسحاق دهلوی در علم حدیث استفاده کرده و صحیح بخاری بدرس خوانده اجازت حدیث حاصل نمود و از بزرگان دیگر هم مستفید گردید و از حضرت شیخ ابو سعید دهلوی طریقه مجددیه یافت و اجازت حاصل کرد و چراغ معرفت افروخت و سعادت ابدی اندوخت و کرته و کلاه مبارک و اجازت بهر خود عنایت فرمودند بعد چند سال بکشمیر آمده بافادهٔ خلق مشغول شد و در آخر عمر

بزیارت حرمین شریفین مشرف شده مراجعت نمود و رساله ها تصنیف کرده است از انجمله
چراغ احمدی و شرط المشایخ و توصیل المرید و رساله در تحریم تنباکو وغیره و نزد مؤلف
اکثر رساله ها موجود است و در سنه ۱۲۹۲ انتقال نموده در قصبهٔ ترال آسود شیخ عبد الاحد
خلف و خلیفهٔ شیخ احمد ترالی از خدمت مولوی عبد القدوس جامعی و از مولوی واعظ
محمد یحیی استفاده علم دینی نموده بعد وفات والد ماجد خود بزیارت حرمین مشرف شده
همیشه رقیق القلب و چشم تر بود و در مهمان داری مردی یکتا بیست و ششم ماه صیام سنه ۱۳۱۱
انتقال نموده در قصبهٔ ترال در مقبرهٔ پدر آسود مولوی محمد شاه ترالی نبیرهٔ شاه حبیب الله
که خلیفهٔ شاه محمد فاروق است خلیفه و داماد شیخ احمد ترالی علم قراءت از نور الدین
قاری عالیکدلی حاصل کرده و از حضرت شیخ احمد ترالی بتعلیم و تلقین فیضیاب گردیده
خلافت و ارشاد از ایشان حاصل نمود و از خدمت خواجه محمد نقشبندی تاشکندی هم
استفاده کرده مؤلف از خدمت ایشان ببعض اذکار و اوراد مشرف شده است بتاریخ
هفتم محرم سنه ۱۳۱۹ رحلت کرده در قصبهٔ ترال آسود شیخ محمد سعید ناره بلی فرزند شیخ محمد
ناره بلی بتعلیم و تلقین از عم خود شیخ احمد ناره بلی فیضیاب گردیده در سنه ۱۲۴۱ متولد شد و از
مولوی غلام الدین جامعی و از سید سعید اندرابی بهره از علوم حاصل فرمود روزی از
عم بزرگوار خود مطالبه راه خدا نموده فرمودند که نزد احمد صاحب ترالی که در طریقهٔ مجددیه و
کبرویه مجاز است می بریم پس آنجناب و برادرش هر دو صاحبان در بازار مسجد رفته احمد صاحب
در انجا بود سپرد ایشان فرمودند در فصول خمسه که در طریق قادریه و کبرویه و نقشبندیه
و سهروردیه و چشتیه آورده اند فقیر احقر عباد الله الاکبر احمد سعید ناره بلی اخذ این طریقهٔ شریفه
کبرویهٔ کاملیهٔ صدیقیه و نقشبندیهٔ مجددیهٔ سرهندیه که اخذ این هر دو طریقه حسب الامر حضرت
عموی افخمی مرشدی امجدی قدس سره بوجه اتم و اکمل معه اجازت اجرای طرق خمسه و تعویذات
و بیعت و استغفار و اخذ فتوح و هدایا و نذورات نموده است از خدمت کثیر البرکه حاجی
الحرمین الشریفین شیخنا الامجد جناب شیخ احمد حسین ترالی روح الله روحه و ایشان اخذ
اینطریقه نموده است از خدمت قدوه اهل تحقیق و دریای عرفان غریق شیخ محمد صدیق شجره شریفه
که معنعن است و مسلسل تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم قلمی نموده است دعا که
شیخ محمد سعید صاحب ریاضات و مجاهدات بود و از بزرگان زمانه بامر عم بزرگوار خود

[...]یخ احمد الاول

مثل شیخ امیرالدین پکهلیوال و شیخ عبدالله ترالی و شیخ عبدالله مخدومی و اخوند ولی الله
زینگیر و شیخ ضیاء الدین زینگیر مجالست و مصاحبت نموده متقی و محتاط بود بوضع بی
تکلیفی معرفت و تشبیه عم بزرگوار در صورت ظاهری بود و بسیرت ایشان آراسته هژدهم
شوال سنه ۱۳۰۹ هزار و سه صد و نه یوم دوشنبه بعلت وباشهادت یافته در مقبره شیخ احمد
آسوده حسن از پی سال وصلش بگفت * سعید از ازل شد بجنت قرین * ایضاً شیخ
عارف امجد تاریخ است حاجی واعظ محمد یحیی فرزند مولینا واعظ غلام رسول مرید
شیخ احمد تاره بلی و از خدمت بابرکت شیخ احمد حسین ترالی تعلیم اذکار و اوراد و اجازات
سلاسل خمسه حاصل فرموده ولادت او در سنه ۱۲۵۱ یکهزار و دو صد و پنجاه و یک و بعمر هشت
سالگی حفظ کلام الله کردند و چون بسن نه سالگی رسیدند والد ایشان انتقال نمود پس از علمای وقت علم
معقول و منقول اخذ نموده خصوصاً از خدمت اعلم العلماء حضرت سید سعید اندرابی علم حدیث
و تفسیر و فقه وغیره حاصل کرده از آخون صدیق الله که از شاگردان شیخ عباد الله قاری و
ملا نورالدین خانیاری است از قراءت عشره بهره اندوز شدند مدعا که در صغر سنی و حالت
یتیمی در تحصیل بزرگی و علم ضروری و خداپرستی مشغول شدند * این سعادت بزور بازو
نیست * تا نه بخشد خدای بخشنده * و از تعلیم اذکار و افکار و درس سلوک و اجازات
اوراد و احزاب از خدمت اخوند ولی الله زینگیر و کرم صاحب شاه آبادی و دیگر مشایخان
اندیار مستفید شدند و در سفر حج از علما و مشایخ حرمین شریفین اجازات حاصل نمودند
و از شیخ احمد کاهامی درس قصیده شاطبیه فرموده حافظ آن شدند مدعا که از افراد
روزگار بوده در افاده خلق الله و تعلیم و تدریس و اجازت اوراد و اذکار و درس
سلوک کماحقه می کوشید و رساله ها در باره تحقیقات مسایل تالیف کرده است و شاگردان و
مریدان برجسته بهم رسانیده است و اقبال وی روز بروز در ترقی می بود چنانچه حضرت
شیخ احمد تاره بلی در مکتوب شریف که بنام ایشان نوشته اند اشاره آن فرموده است و
مکتوب شریف در آخر کتاب تیمناً و تبرکاً برقم آورده شود و در آخر عمر در سنه هزار و سه
صد و هفت بزیارت حرمین شریفین مشرف گشت چون باز بوطن خود مراجعت نمود چهارم
صفر سنه ۱۳۰۸ وارد خطه کشمیر شدند و بیمار افتادند و بروز دوشنبه پیش از نماز ظهر بیست و
چهارم ماه رمضان سنه هزار و سه صد و هشت بعمر پنجاه و هفت سال انتقال فرمود

و بنا بر کثرت مردمان نماز جنازه اش در عیدگاه خواندند و در مقبره والد ماجد خود آسوده
شد قاضی ثناء الله مرید شیخ احمد ترالی عمر خود را در صلاح و پرهیزگاری بسر برده بهفدهم
ربیع الاول ۱۳۰۹ھ جوار مسجد خود در نور باغ آسود شیخ محمد خلیل ولد عبد الرحیم زونیمری
مرید شیخ احمد حسین ترالی عمر خود در ریاضت و تقوی بسر برده و از خدمت شیخ محمد
سعید تاره بلی باخذ فیوض باطنی مستفید گردیده اجازت طریق قادریه و کبرویه و نقشبندیه و
سهروردیه و چشتیه حاصل کرده اجرای طریقت فرمودند اکثر طالبان از خدمت ایشان مستفیض
شدند و اجازت اوراد و اذکار از خدمت شیخ عبد السلام وغیره حاصل نمودند و باجازت
ورد اعظم و حرز یمانی و حزب البحر وغیره از خدمت ایشان اکثر مردمان مستفید شدند ؎
محمد خلیل آنکه بوده سعید * نکوکار و پرهیزگار و رشید * پی سال تاریخ فوتش خرد * بگفتا خلیل
خدای مجید * زماه صفر بست و هفتم بده * که اندر جنان مرغ روحش پرید * ۲۷ صفر ۱۳۴۲ھ انتقال
نمودند در مقبره ملا حافظ بصیر خنده بونی مدفون شد راقم الحروف از خدمت ایشان باجازت
اوراد و اذکار مشرف شده است محمد کاظم ٹاک مرید شاه فاروق قلندر است بقبول بیعت و
تلقین از ایشان مشرف شده در ورع و تقوی دستی تمام داشت از شاه اسد الله نوری اجازت
اوراد داشت در بیچاره مدفون است بابا محمد صدیق مرید محمد کاظم است طی منازل و مراحل
سلوک نموده در اقسام ریاضت همتی بس ارفع داشت برتبهٔ ارشاد فایض شده در صحن
خانقاه معلی بطرف والی صاحب مدفون است ۱۲ شعبان وفات یافت عبد الصمد ترنبو
ولد غلام نبی ترنبو از خوردی نشان بزرگی داشت بخدمت بابا محمد صدیق مشرف شده
بتعلیم اذکار بهره ور شده و بامر مرشد بسفر هندوستان و بلاد دیگر رفت مدت دراز در سفر
گذرانیده بخدمت بزرگان رسید و از خدمت ایشان مستفید گردید از مولوی حمید الله و قاضی
یعقوب خان ناسکندی اجازات حاصل نموده راقم الحروف از ایشان باجازت اسماء بدوح
ختم حسبنا الله وغیره مشرف شده مظهر حالات عجیبه و اطوار غریبه بود و در حل رموز مثنوی
دستی تمام داشت بسیار مردمان از خدمت ایشان مستفید گردیدند پانزدهم ربیع الاول
۱۳۱۳ھ هزار و سه صد و سیزده انتقال نموده در مزار اسلاف در محله کهواه آسوده ز اخلاص
قلبی صمد در جنان میر محمد یوسف دوارکی ولد میر عبد الرسول دوارکی مرید بابا محمد صدیق
بود ۱۷ محرم ۱۲۹۳ھ انتقال نموده در مقبره میر لطف الله دوارکی آسوده ماله بابا صاحب

شمس پوری عبد القدوس خضر صاحب کبر صاحب آخون حبیب الله از مریدان
بابا محمد صدیق ست شیخ عبد الکبیر نروره مرید شاه محمد فاروق قلندر صاحب ورع و
تقوی بود کرم صاحب شاه آبادی مرید شاه اسد الله بقائی صاحب حالات علیه و کرامات
جلیه بود پس از خدمت شیخ عبد الکبیر نروره باخذ فیوض باطنی هم مستفید گردید بتاریخ ۲۸
رجب سنه ۱۲ انتقال فرمود در موضع شاه آباد مدفون ست بابا عبد الغفور بوسر بوگی
مرید شیخ قطب الدین و ایشان مرید شیخ عبد المجید سازه گری پوره پس از خدمت کرم صاحب
بمرتبه ارفع رسید در شوق و ذوق و درد زندگانی کرد و از بزرگان دیگر هم مثل عبد الولی
مستفید گردید در سنه ۱۲۹۹ بیست و دوم ماه شعبان انتقال نمود در پرگنه پهاک موضع کهله موله
آسود غفور بابا تاریخ ست سید شاه یوسف بقائی ابن شاه احمد بن شاه اسد الله از
احفاد شاه ابو البقا مرید کرم صاحب که مرید جد ایشان بود بمعراج حقیقی پیوست گنجینهٔ اسرار
الهی و مظهر انوار نامتناهی بود خلق را بسبیل هدایت آورده و بدولت سعادت رسانید
خرق عاداتش بسیار فقیر بخدمت ایشان مشرف شده مدتی جاده تقوی آراسته که
طریق آباء کرام ایشان داشت و ورد خوانی همیشه می کرد هفدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۶
انتقال نموده در مقبرهٔ اجداد آسوده + شاه یوسف چو رفت از دنیا + در زوال آمده کمالش را
هاتف غیب دوش در گوشم + گفت خاص خدای سالش را + سید یوسف شاه نوشهری
ولد میر محمد شاه نوشهری از احفاد میر شمس الدین نوشهری مرید کرم صاحب و از پیش دیگران
هم استفاده کرده بود داماد میر واعظ لسه بابا صاحب بود و حافظ کلام الله و تمام عمر در
کتابت کلام الله بسر برد هفتم ماه جمیدالاول سنه ۱۳۱۸ رحلت نمود بیرون آستانه خواجه حبیب الله
آسوده میر عبد الله بقائی بارکه موله مرید کرم صاحب صاحب ورع و تقوی بود ۱۹ محرم
سنه ۱۳۰۲ انتقال نمود در مقبره سید محمد صادق اندرابی درباره موله آسود بهار صاحب
مرید غفور صاحب بوسر بوگی و بشرف دامادی ایشان سرافراز گردید و از بزرگان دیگر هم
مستفید گشته ذکر جهر در طریقه چشتیه ورد او بود در سنه انتقال نموده در جوار مرشد آسود
عبد العلی کرالپوری فرزند محمد اکبر اصل از موضع لوگام بود مرید غفور صاحب ست در ورع و
تقوی ثانی رفیع داشت حافظ کلام الله بود هفتم ماه ذیقعده در سنه انتقال نموده در
موضع کرالپوره مدفون شد میر علی صاحب اندرابی داماد و خلیفه اوست و وی تاریخ

۱۹ شعبان سنه ۱۲۴۷ انتقال نمود میر عبد الله از خدمت میر حبیب الله بشرف بیعت و تعلیم
مستفیض شد بعد انتقال ایشان در خدمت غفور صاحب شتافت بتعلیم ذکری چند به
تکمیل این طریق پیوست آخر عمر در توبه و ندامت و گریه و زاری بسر برد در سنه ۱۳۳۰ انتقال
نمود و در علاقهٔ لار در موضع چهوه آسود غلام رسول فرزند شیخ اسد الله گوجاری مرید
کرم صاحب ست بتعلیم و تلقین ایشان بهره اندوز الطاف باطنی گردیده بر طریق اسلاف
خود از جادهٔ صلاحیت تجاوز نکرد در شوق و ذوق و درد و عشق کیفیتی عجیب و حالی غریب
داشت بتاریخ پانزدهم محرم سنه ۱۳۲۸ بروز جمعه انتقال نموده در آستانهٔ حضرت شیخ کامل آسود
خلیفهٔ چهارم هادی حق یقین اخوند مولینا نور الدین نوشهری بن عبد الکریم ریشی ست
خلیفه بابا صبور الدین ریشی از خوردی آثار بزرگی داشت در رموزدانی فارسی مهارتی
کامل حاصل نموده بود چنانچه کتابی در ذکر بزرگان تصنیف نموده ست بسن نه سالگی در
خدمت حضرت میرزا رسیدند دست بیعت ایشان واسطهٔ فیوض سرمدی و رابطهٔ حصول
دولت ابدی نمودند قدوهٔ ارباب شوق و زبدهٔ اصحاب ذوق بود تحفه نقل ست که
شبی بعد وفات آنحضرت شیخ نعمت الله در واقعه مشاهده کرد که گویا محفلی منعقد بود و آن
حضرت دران محفل بودند چهار کس از یاران ایشان من و شیخ عبد الوهاب نوری و حاجی
عبد السلام قلندر و مولانا نور الدین حاضر بودند گویا آنوقت وقت احتضار حضرت بود فرمودند
که من اکنون این چهار عنصر را گذاشتم باین چهار عنصر در آمدم فی الحال از چشم ایشان غایب
شد و اشکال ما چهار کس بشکل آنحضرت نمودار شد بتاریخ بیست و سوم شعبان در سال یکهزار و
شصت و هشت انتقال نموده در محله نوشهره مدفون شد تاریخ چون ز عالم رفت پیر نیک
کیش + بست و سوم بود شعبان کم نه بیش + هاتفی تاریخ فوت شان بگفت + زنده بادا بُد
ولی عهد خویش شیخ فقیر الله شیخ عنایت الله شیخ محمد باقر رحمهم الله از فرزندان مولینا
نور الدین هستند آداب طریقت از پدر بزرگوار خود حاصل نمودند درجهٔ رهبری و رهنمائی
حاصل کردند در نوشهره آسودند و مریدان مولانا نور الدین بسیارند منجملهٔ آن میر عبد الله خانیاری
در موضع رتن پوره مدفون ست و شیخ نور الله بطکپوری بابا محمد سعید سوپوری سوده میر
جبری شیخ اسد الله خلیل زدیبری شیخ عبد الغنی متو شیخ ابو الفتح نائت وی بتاریخ اصفر
سنه ۱۱۸۵ انتقال نموده در مقبرهٔ خواجه حبیب الله نوشهری مدفون شد شیخ دایم درویش

درحدود نوشهره می بود دست انابت بدامن اخوند نورالدین زده فی الفورطی مقامات
سلوک نمود وبخلافت ممتاز گشت وکار درزی می کرد وقوت خود ازان می نمود می آرند
که چهار هزار و چهار صد بار ذکر نفی واثبات می کرد وحجره اونیز درحرکت می آید وموافقت
می کرد ۸ ربیع الثانی ۱۱۹۷ سنه انتقال نمود در کلهری پوره نوشهره مدفون ست شیخ عبدالمجید
سازه گری پوره مرید شیخ دایم درطریقهٔ کبرویه ممتاز وصاحب ارشاد بود وشیخ طیب رفیقی
در رفقاء الفقرا بتفصیل آورده ست درمحله وانته پوره زیرپای مبارک حضرت خواجه یعقوب
دار آسود شیخ طیّب رفیقی فرزند احمد صاحب رفیقی ست ارشاد سلسلهٔ کبرویه از عبدالمجید
سازه گری پوره واجازات اذکار واوراد ونوافل حاصل نمود وبابزرگان دیگر مثل محمد حیات
نقشبندی وحضرت میان گل محمد کنگال بواسطه میان عبدالمجید کرناوی صحبت داشتند واز
میرمقصود کبریی که خلیفهٔ حاجی عبدالسلام قلندر ست درو حضور بعد اوراد فتحیه وختم حسبنا الله
حاصل کردند مدعا که درسلسلهٔ قادریه وکبرویه ونقشبندیه وسهروردیه وچشتیه ارشاد
بدست آورده بودند وعمر گرامی دربذل وعطاوجود وسخا ورهبری خلق الله بسر برده
مریدان برجسته بهم سانید مفصل درچراغ لطایف مرقوم است بتاریخ دهم ماه شوال ۱۲۶۶ سنه
رحلت کرده درمقبرهٔ اسلاف آسود شیخ محمد درویش عرف دار مرید شیخ دایم صاحب
حالات بود درمقبره خواجه زین علی دار ولی مدفون ست ملاعبدالجبّار مرید شیخ محمد درویش
درریاضات ومجاهدات رتبهٔ عالی داشت درمسجد لاله مانتجی صاحب امامت میکرد
شاه محی الدین نوری ازخدمت ایشان اجازت سلسلهٔ کبرویه وچشتیه حاصل نمود بتاریخ
۱۲ ماه رجب انتقال نموده درصحن مسجد مذکور مدفون ست رحمة الله علیهم اجمعین +

تحفه ششم درذکر شیخ عبدالوهاب نوری

خورشید هدایت شمس ولایت مخزن اسرار یزدانی عندلیب گلشن دلپذیری شیخ ابوالفضل
فخرالدین عبدالوهاب نوری فرزند شیخ رشیدالدین بن شیخ شریف الدین گنائی ازاحفاد
شیخ محمد ابراهیم ست ولادتش در سنه ۱۰۹۵ سه شیخ عبدالوهاب نوری زاد + رهبر مخزم شد بش
میلاد + دوپنجم سالگی قدم نهاده پدر بزرگوارش رخت ازهستی بعالم بقا کشید شیخ ابوالخیر
گند شوی بن محمد امین بن امیر حیدر که برادر هفتم جامع الکمالات ست وجد مادری ایشان

داشت ایشان را درخانه خود برده بتکفل تربیت وپرورش ایشان پرداخت وبعرف
آن قبیله معروف گردید میلان خاطر عاطر بخواندن علوم ظاهری بود که ابا عنجد داشت
داشت تا آنکه درین آرزو درخدمت میر کمال رفته که در کمالات وفضایل علمی دستی تمام
داشت از مقاصد فارسیه وروش خط بهره ور شده پس بخدمت میر یعقوب ثانی که عمزاده
پدرش وخالوی ایشان داشت استفاده علمی نموده چون از خوردی آثار بزرگی وسعادت
از جبینش هویدا بود درخدمت حاجی بابا محمد نقشبندی رسیده باشغل ذکریه وفکریه اشتغال
ورزیدند چندی درخدمت ایشان مانده روزی در اثنای راه در نظر کیمیا اثر حضرت میرزا
محمد کامل بیگ خان بدخشی درآمده قبول ایشان گردیدند چنانچه همان شب درواقعه
مامور بخدمت عالیدرجت ایشان شدند فردا از خدمت آنحضرت شرف اندوز ملاقات
گردیده وبقبول بیعت سرافرازی یافت واز تعلیم وتلقین اذکار واوراد بهره اندوز شده
مورد عنایات بی نهایات آلهی وتجلیات نامتناهی گردید طی مراحل مجاهده وریاضات
شاقه نموده حله محبوبیت وخلعت منظوری دربر کرده وبر وجود ذی جودش پیرایه قبول زیبا
شد بالجمله مرجع خاص وعام شده بسیاری خلایق را رو بهدایت آورده خلفای ایشان
بتعداد سه صد وچهل ویک داشت بعضی ازان بدولت ارشاد رسیدند وبعض باجازت
فاتحه مشرف شدند معدودی چند از آنها بنظر آمده ذکر آنها بجای خود آورده شود تحفه
روزی خلفا از حضرت میرزا بامر ایشان باعتکاف مرخص شدند ایشان هم استدعا کردند
آنحضرت فرمودند تو باما باش آنچه یاران را بخلوت رود بدترا بحضور ما بحصول انجامد
تحفه نقل ست چون از ریاضات شاقه وبیداری شبهای دراز رنگ رخسار مبارک ایشان
زرد میشد آنحضرت بمقتضای رابطه عشق که با ایشان داشتند بایشان فرمودند روی تو از
کثرت اذکار زرد میشود ودل اکمل الدین سرد میشود ذهاب تو بخواب کار تو پیر تو اکمل الدین
خواهد کرد تحفه نقل ست روزی با خلفای خود از راه چهچل میرفتند ناگاه به پیری ملاقی
شده آن پیر دیده مصافحه با ایشان فرمود وگفت هرگاه تو نبی بودی آفتاب وماه طلوع میکرد
این بگفت ورفت ایشان بیاران خود اینطور کنایه نمودند که همچنین با اولیای سابقه ابو العباس
خضر ملاقی شده باشد تا یاران بتر بوی نگریستند وی از نظر غایب شد تحفه نقل ست از
سید کمال الدین اندرابی که روزی وضو میکردند دستار بر سر زانو گذاشت یکی از اصحاب

پرسید که قطب وقت کیست فرمودند که وضوی می کند و دستار بر سر زانو دارد تحفه
نقل ست که ابو البرکات خان را که صوبه کشمیر زیر نظامت وی بود بعضی راجگان اطراف
به بغاوت آمدند بر کنار دریای بهت در اطراف چچه بل خیمه و علم بر پا کردند ابو البرکات
خان نظر بشجاعت و صولت آنها نموده مضطر شد در خدمت ایشان برای مدافعه آن
استمداد نمود ایشان مشتی ریگ بر داشته بوی دادند تا در جمع دشمن اندازد وی همچنین
کرد چون صبح شد همه ها از انجا گریخته بودند نشان آنها در انجا یافته نشد تحفه اجازت طریقه
سهرورديه از حضرت شیخ عبد الحق توتی که مرید حضرت قاضی شاه دولت بخاری اخذ نمود و بمبادله
اجازت یکدیگر فرمودند و اجازت حرز یمانی که بایشان از شاه محمد علی رضا ابن شاه فرخ
سرهندی رسیده ست سند حرز یمانی نزد فقیر موجود ست و اجازت سیف الله و دعاء
حزب البحر نیز از ایشان یافته اند تیمناً و تبرکاً ارشاد نامه حضرت میرزا رحمة الله علیه بحضرت
فخر الدین ابو الفضل اینجا قلمی نموده شود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل بعض
الصالحین هادیا و مهدیا لیهتدی بهدایته الناس الی کنز کان مخفیا والصلوة
والسلام علی حبیبه الذی یکون بالغا محتویا وعلی اله واصحابه الذین هم کالنجوم
للاقتداء والاهتداء فیقول الفقیر الحقیر الراجی الی شفاعة سید المرسلین محمد
کامل المخاطب بشیخ اکمل الدین البدخشی ان الاخ الاعز الرضی والصاحب المرضی
المتوجه الی رحمة رب العلمین ابو الفضل شیخ عبد الوهاب الملقب بفخر الدین
لا زال فی العشق غریقا وفی المعرفة عمیقا ومن النار عتیقا لما صح قصده الینا
واشتغل بالذکر والفکر شغلا کاملا وتفقه بالعلم الالهی عندنا البسته خرقة
الخلافة واجزت له بالارشاد للطالبین الصادقین کما اجازنی شیخی وامامی فدوة
المتقین والابرار الشیخ حبیب الله العطار دام ظله بطریقة الکبرویة نیابة وبطریق
القادریة والنقشبندیة والسهروردیة والچشتیة اجازة وشرطت علیه ان لا یخلو
عن الاشتغال المعرفة فی هذه السلسلة والملتمس منه ان یذکرنی بالدعوات
الصالحة فی مظان استجابة دعواته اللهم وفقه لما تحب وترضی وصلی الله علی
سیدنا محمد واله واصحابه اجمعین ❊ بتاریخ یازدهم ماه ربیع الثانی انتقال فرمود
در سنه ۱۱۸۶ یکهزار و یکصد و هشتاد و شش عمر شریفش نود و یک بود در مقبره سید بدر الدین و

نورالدین آسود + تاریخ از حضرت سید کمال الدین اندرابی سه از سر باری خرد فرمود در
گوش کمال + شیخ نوری گوی سال وصل آن صاحب کمال + از شیخ محی الدین مهدی
هست تاریخ سال او ز سنین + شیخ عبدالوهاب اکمل دین مولینا محمد اسلم ٹوپیگر فرزند
خواجه اعظم ٹوپیگر و چون ذوق خداطلبی بهم رسانید و فیض یاب از شیخ رجب اندرواری
بود و باجازت بزرگی در مسجد عالی که در عیدگاه واقع ست بخلوت نشست ده روز سوای
دو خوشه شنگ چیزی تناول ننمود بعد حصول مکاشفه بگفته بزرگی در خانقاه شاه بدیع الدین
که درمیان گورستان واقع بود یک چله کشید و همیشه تا دوپهر روز در مدرسه تعلیم و تدریس
خلق مشغول می بود و آخر روز در عیدگاه رفته کسب نظر می کرد و عاقبت باشارهٔ یاون شیخ
که خلیفهٔ میر حسن خان مجذوب بود در خدمت شیخ عبدالوهاب نوری شرف سعادت حاصل
کرده خلعت خلافت و ارشاد پوشید نوزدهم رجب سنه ۱۱۸۱ پنج سال پیش از وفات شیخ نوری
انتقال نمود در میر میدان نزد پدر آسوده قاضی جمال الدین عالیکملی نوسته اوست شیخ
سید کمال الدین اندرابی فرزند سید عتیق الله بن میر محمد عنایت الله بن میر محمد افضل اندرابی
که خلیفه شیخ عبدالوهاب نوری عمده زاهدین و زبده عارفین بود در سنه ۱۱۴۸ تولد یافت و
هنگامیکه والد بزرگوارش در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و نه از دست وابستگان افراسیاب
بیگخان بشهادت رسید وی بسن یازده سالگی بود مدتی معه متعلقان در ورطهٔ پریشانی و
پراکندگی که خاصان الهی را لازمه حال ست ماندند بعضی راه فرار گرفتند بعضی در کنج اختفا ماندند
و بعضی شربت موت چشیدند آخر او ایشان بتحریک والده خود که از صالحات بود بطلب مرشد
افتادند چنانچه در خدمت خواجه اعظم دیده مری رفت وی در اول ملاقات گفته که از ما نصیب
شما چیزی نیست آن بجای دیگر ست انشاء الله خود بخود خواهی یافت چون ایشان را عشق
و جذبه غلبه آمد فردا باز بخدمت ایشان شتافت باجازت صلوة استخاره از خدمت ایشان
بهره ور شد شبکه بتعجیل اجازت آن نمودند همان شب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
معه چند کس از اولیای نامدار مثل حضرت محبوب سبحانی و حضرت سلطان العارفین شیخ حمزه
و حضرت شیخ عبدالوهاب نوری بروی جلوه گر شدند مشرف بانوار آنها گردید در ان اثنا حضرت
سید المرسلین صلعم دست بسته گرفته سپرد شیخ عبدالوهاب نوری کردند فرمودند که این فرزند
من ست حق تربیت از ین دریغ نفرمایند حضرت سید چنان عالی همم بودند که دوازده سال نماز

تهجد در بارگاه سلطان العارفین ونماز تهجد عقب پیر خود یعنی شیخ عبد الوهاب نوری
در خانقاه حضرت صرفی ادا نمودند پیش از آنکه در خدمت حضرت آخون عبد السلام وکیل
پادشاهی بشرف صحبت رسیده بود مدت شش ماه در ملازمت ایشان بود چون وفات
ایشان رو بداد حسب اجازت سید غلام شاه صاحب قادری آزاد واشاره غیبی مشرف
بشرف خدمت حضرت شیخ نوری گردید تا مدت در خدمت ایشان داد مجاهده وریاضات
داده قدوه ارباب حال گردید وبیعت وتربیت وخرقهٔ خلافت حاصل نمود وبدرجهٔ ارشاد
رسید ومؤلف بزیارت خرقه خلافت حضرت سید مشرف شده چون حضرت نوری بسفر
آخرت اختیار فرمودند تردد در بحالش راه یافته در خدمت درویش نعیم که وضع قلندری داشت
رفت وی پاره کاغذ نوشته وپیچیده بدستش داد برو در خانه ببین چون در خانه رسید در پاره
کاغذ نظر کرد نوشته بود ؎ گر شهره شوی بشهر شر الناسی ٭ ور گوشه نشین شوی همه وسواسی
به زان نبود که خضر وگر الیاسی ٭ کس نشناسد ترا تو کس نشناسی ٭ پس باشارهٔ ایشان در خانقاه
جد خود حضرت سید میر مبرک اندرابی منزوی شد مدتی قرار گزین بودند وفرزند خود
سید احمد بن سید جمال الدین در زیر تربیت خود گرفته تا آخر عمر شریف برای خدمت خود برگزید
وارشاد بوی داد ۲۵ ذی قعده ۱۲۳۹ھ روز یکشنبه بعد از نماز عصر انتقال فرمود در شب غسل داده
شد علی الصباح در مسجد جامع ادای نماز جنازه نمودند در مقبره اسلاف نزدیک قبر حضرت شاه
گدا مدفون است از حضرت قاضی جمال الدین تاریخ وفاتش همچنین ست ؎ دریغا سید پاکیزه طینت
تمکین بود کوه بیستون رفت ٭ بسر برده نود سال اندر ارشاد ٭ ندای ارجعی آمد کنون رفت ٭
؎ سال وصل سید ما هاتفی ٭ اکمل شیخان کمال الدین بگفت ٭ سید جمال الدین اندرابی
فرزند سید کمال الدین اندرابی خلیفهٔ شاه حفیظ الله نوری ست که تا نود سال اشغال طریقه‌اش
گاهی فوت نشد همواره در گریه میبود در ۱۱۸۱ھ تولد یافته اولا از پدر بزرگوار خود فیوض صوری
معنوی بهم کردند پس از شاه حفیظ الله نوری به بیعت وتلقین اذکار واوراد وارشاد سرافراز
گردیدند تحفه میفرمود که وقتی با مرشد خود شاه حفیظ الله در خانقاه ترال معتکف شدم شبی
تصرف جن در من اثر کرد خواستم که کانگری بر سینهٔ خود اندازم دران حال شاه حفیظ الله بنور باطن
دریافت بایشان آواز داد که جمال الدین خبردار باش فی الحال خبردار شدم وباز آمدم فردا چون
پیش وی در آمدم فرمود که دیوی متصرف این مکان ست وی بر هلاکت تو مستعد شده بود مت

خبردار شدم ماراز بنیاد او برآوردیم بیا ازین دریچه نظر کن چون دیدم گربه بد شکل
مرده بود تحفه اجازت کبریت احمر بلا واسطه از حضرت غوث الاعظم رسیده وقصّه
آن همچنین ست که مخدوم بهاء الدین صفاپوری که کمالات وکرامات ایشان بدرجهٔ اشتهار
رسیده و میر جمال الدین داماد مخدوم بود مخدوم بداماد خود بارها ترغیب فرمود که
اجازت کبریت احمر بر شما لازم ست میر بتغافل گذرانیده التماس نمود از مخدوم بهاء الدین
که من بشرطی اجازت کبریت شریف دوست دارم که بلاواسطه از زبان حضرت غوث
الاعظم شنوم و مخدوم التماس قبول نمود تا چند روز مهلت خواست بعد چند روز میر
جمال الدین را جناب غوث الاعظم در واقعه جلوه گر شدند فرمودند که بخوان کبریت احمر را
که از قبل من مجازی و بر طالبان مجیز لعبد از آن بطریقی که مخدوم بهاء الدین او را ایشان
داده همان طور خوانده باش بتاریخ پنجم ماه شعبان سنه ۱۲۷۱ در مقبرهٔ اسلاف آسود
بلغ العلی بکماله تاریخ وفات اوست میر محمد کاظم بن میر محمد عاصم مرید حضرت شیخ
نوری بتلقین اذکار و اوراد مستفید شده برتبهٔ عالی رسیده در مقبرهٔ ملا باباصاحب
مدفون ست میر خیر الدین مرید شیخ نوری در موضع گوری پوره سکونت داشت
بتلقین اذکار و اوراد در طریق قادریه مستفیض شده در موضع مذکور مدفون ست
میر محمد کاظم مرید شیخ نوری ست در موضع گیرو مراج سکونت داشت صاحب
حالات بود در موضع گیرو مزار میر نار مدفون ست میر حمید الله مرید شیخ نوری از ارباب
حال و اصحاب مقال بود در موضع سیل در تحصیل وانتی پوره مدفون ست میر سید
بهاء الدین منطقی بن میر نجم الدین بن میر عبد الله منطقی مرید جدّ خود میر عبد الله
واز صحبت بابرکت شاه عبد الرحمن قلندر مستفید شده و بعد رحلت حضرت شاه
بواسطه حضرت سید کمال الدین اندرابی بر پنج سلسله مجاز شدند و بارشاد اوراد و
اذکار از خدمت ایشان مشرف شدند و در فتوحات قادریه شجره پیران خود برقم
آورده اند نظم یارب از بهر سید لاهور + میان میر در جهان مسرور + یارب
از بهر خواجه عطّار + آن حبیب الله نکو کردار + یارب از بهر میرزا کامل + به بدخشان
معرفت واصل + یارب از بهر شیخ کشمیری + عبد وهاب مشتهر نوری + یارب از بهر آن
کمال الدین + که بیادت ز دست باتزئین + یارب از بهر کان صدق و یقین + میر

عالی نسب بهاء الدین ÷ مدعا که میر موصوف در ورع و زهد و تقوی معروف بود
با وجود کثرت عیال اصلا میل دنیا نمیکرد نهم ربیع الاوّل سنه ۱۲۴۹ در حظیره خواجه عبد الرحیم
قادری آسود میر احمد اندرابی خلف و خلیفه میر جمال الدین اندرابی بعد رحلت والد بزرگوار
خود قایم مقام شد صاحب حالات و مقامات بود و از خدمت جد خود میر کمال الدین
اندرابی و از میر بهاء الدین منطقی طی مراحل سلوک نمود عجب ذوقی و شوقی داشت و نیز
بنظر شاه عبد الرحمن قلندر رسیده بهره مند گردید و با شیخ احمد تاره بلی هم صحبت داشت
نهم محرم سنه ۱۲۸۴ رحلت نموده در مقبره اسلاف آسود میر سید سعید اندرابی فرزند میر
جمال الدین اندرابی در خدمت مولانا غلام الدین جامعی کمالات علوم حاصل نمود
و از خدمت قاضی جمال الدین باجازات و ارشاد و درس علوم معنوی مشرف شدند
و از پدر بزرگوار خود و شیخ اکبر هادی استفاده فرموده در جهان آباد رفتند و در آنجا
از مولنا مولوی محمد اسحق دهلوی در علوم تحصیل کل نمودند و باسناد حدیث و ارشاد و
اجازات سرافراز و ممتاز گردیدند و از علمای دیگر هم استفاده کردند و در خدمت
مولوی محمد شریف مشرف گردیده تحصیل علم مکاشفات نمودند و بطریقهٔ نقشبندیه آداب
سلوک آموختند و مدت شش سال در هندوستان بسر برده باز بکشمیر مراجعت
فرمودند و در اینجا بر جادهٔ افاده نشسته شاگردان برجسته بهم رسانیدند و دو تفسیر قرآن
یکی بعبارت عربی دوم بزبان فارسی تصنیف نمودند شانزدهم ربیع الاول سنه ۱۲۸۲
انتقال فرموده در مقبره اسلاف آسود تاریخ میر پاک آمده امیر بهشت میر جلال الدین
اندرابی میر عزیز الدین اندرابی میر یوسف اندرابی هر سه صاحبان از فرزندان سیّد
جمال الدین اندرابی هستند شیخ محی الدین مهدی ابن قاضی مختار ابن قاضی عبدُ
القادر خلیفهٔ شیخ عبد الوهاب نوری استفادهٔ تعلیم ظاهری نموده اعلم العلما و افضل
الفضلا گردید چون بسن تمیز پیوست مدتی بیقرار و بی آرام داشت آتش عشقش هر دم
شعله زن بود بعد ازان باشاره غیبی از خدمت حضرت شیخ نوری فایز و بهره ور شده
قطع تعلقات نمود تا مدت دوازده سال در خدمت شیخ نوری انجام دهی خدمات
شایسته و بایسته نمود تا بواسطهٔ آن در چشم حضرت مرشد عزیز و اعز گردید و بقبول بیعت و
تلقین اذکار و اوراد مستفیض شده مجاهدات و ریاضات شاقه و چله کشی نمود و اشغال

سلوک را بجدی کارپرداز شده مظهر کمالات و معدن مشاهدات گردید اندرین مدت
لحظه از اطاعت پیر بزرگوار خود بیناسود و بعد رحلت مرشد خود در خدمت خواجه
قایم الدین بتلو شتافت و بدرجهٔ تکمیل عتلا فرموده جادهٔ طریقت بگستراند و بافادهٔ
طالبان مشغول گشت و در حالات و خوارق عادات برجسته احوال بود مفصل در رجراع
لطایف مرقوم است پهادهم شوال سنه ۱۲۴۵ رحلت فرمود و در محلهٔ پاندان بجوار خانهٔ خود
آسود شیخ حبیب الله خلف و خلیفهٔ شیخ مهدی در علم ظاهری کامل شده از والد ماجد
خود تعلیم و تلقین اخذ نمود و بر سجادهٔ ایشان نشست و در سنه ۱۲۸۳ رحلت کرده در مقبرهٔ
پدر خود آسود سه مهدی وقت و هادی دوران + شد حبیب الله از جهان بجنان شیخ
محمد مختار خلف و خلیفهٔ شیخ حبیب الله کاملی تعلیم علوم صوری و معنوی حاصل کرده از
والد ماجد خود تعلیم و تلقین و ارشاد اخذ نمود و بر سجادهٔ ایشان بعد از رحلت ایشان
جلوس نمود ۱۷ ماه رجب سنه ۱۲۹۶ رحلت نموده در مقبرهٔ اسلاف آسود شیخ عبد المجید
خلف و خلیفهٔ شیخ حبیب الله کاملی بر سجادهٔ اسلاف بعد رحلت میر محمد مختار جلوس نمود
آخر در سنه ۱۳۲۱ رحلت نموده در مقبرهٔ اسلاف آسود شیخ الاسلام مولوی نظام الدین محمد
بن شیخ الاسلام مولوی قوام الدین مرید شیخ مهدی قدوهٔ علماء فحول و حاوی علوم
معقول و منقول بود از خدمت والد ماجد خود تحصیل کلی نموده فرد یگانه و مفتی زمانه بود
و در زمان حکومت شاهان افاغنه مدتی بر منصب قضا یای کشمیر و امینی عدالت استقلال
داشت و مقدمات شریعت بدیانت فیصله میکرد در مجاهده و تقوی بی همتا بود در تاریخ
وقایع نظامیه ضمیمهٔ تاریخ خواجه اعظم از تالیف اوست روزی سواری شیخ محی الدین
مهدی زیر دیوانخانهٔ مولوی میرفت شور مردم بود مولوی نظام الدین محمد استفسار کرد
که کدام کس میرود عرض کردند که شیخ محی الدین مهدی شیخ الاسلام در اضطراب شده برادر
زادهٔ خود مولوی خیر الدین را فرستاد و گفت شیخ محی الدین را تکلیف بدهید که عبادت من
بکنند حضرت شیخ تشریف آورده شده مولوی از بستر برخاست روبروی شیخ نشستند
و فرمودند که من استغفار میخواهم ایشان شاهد باشند بعد ختم استغفار و بیعت فرمودند نزد
من سه قسم اراضی و کتابخانه و نقود و فرزندان سه دارم مولوی عماد الدین و ناصر الدین
و بهاء الدین هرچه که پسند خاطر باشد پیشکش کنم شیخ فرمودند که مال دنیا بکار ندارم فقط

از فرزندان مولوی ناصر الدین را بمن بخشید فرمودند که ناصر الدین بمرض چیچک مبتلاست
فرمودند همان میخواهم بفرزندی بمن دهید حسب الحکم پیش کردند شیخ بدو دست در کنار
خود گرفتند و رخصت یافته بمعه طفل چنیان سوار شدند از آوان طفلی بقاضی مولوی
ناصر الدین یاد کردند و این از کرامات شیخ بود هژدهم ماه ذی الحجه ۱۲۴۰ه رحلت نموده
در مزار آبا آسود فخر عصر تاریخ ست شیخ الاسلام مولوی ناصر الدین بن مولوی نظام الدین
محمد مرید شیخ مهدی شاگرد پدر خود و ملا غلام الدین مفتی بود و در عهد گلاب سنگه و
رنبیر سنگه بر محکمهٔ قضایای کشمیر حکمرانی بدستور آبای کرام خود میکرد و در بلوای عامهٔ
شیعه و سُنّی ناحق متهم شده دو هزار روپیه اورا جرمانه کردند موجب آن ترک منصب
کرده اوقات خود در عزلت بیاد مولی بسر برد آخر عمر کسر نفس و رقت قلب بسیار داشت
و اشک میریخت واز ناصیهٔ او آثار خیر و سعادت لایح بود هشتم ماه صفر ۱۲۹۳ه انتقال فرموده
در مقبرهٔ آبا آسود تاریخ ناصر دین خوشخصال ساخت چو باحق واصال + گفت حسن بهر سال
کرد بهشت آشیان + مریدان شیخ محی الدین مهدی بسیارند منجمله آن والد بزرگوار ایشان
قاضی مختار صاحب و میر عبد المومن صفا پوری و میر قدرت الله ڈورو و فادر صاحب
نشالمار و رحیم صاحب زولوره و شیخ کامل الدین کاملی فرزند شیخ محمد اکبر ۱۲ ربیع الثانی
انتقال فرموده در مقبره حضرت میرزا مدفون ست و میر لطف الله صاحب دانامزاری
و حافظ المحسن ولی صاحب دانامزاری میر محمد شاه نوشهری خواجه عبد القادر صاحب
خادم زیارت کلاشپوره که بتاریخ ۶ رجب ۱۲۸۱ه وفات یافت و در جوار زیارت
مذکور آسود رحمه بابو صاحب و سلطان مظفر خان و شیخ اسد الله کاملی و محمد شاه صاحب
از فرزندان شیخ کمال الدین و میر امیر الدین کنٹ جد مادری راقم الحروف و شیخ مسعود
ولی کامل که در موضع چاگل آسود و میر عبد الله کنٹ فرزند میر فاضل کنٹ مولوی ناصر
الدین دختر زادهٔ اوست و میر عبد النبی ولد میر عبد الله وغیره

تحفهٔ هفتم در ذکر شاه فضل الله نوری

عارف بالله شیخ کامل السنه ابو المکارم شاه فضل الله نوری خلف و خلیفهٔ شیخ
عبد الوهاب نوری در علم و عمل یکتا و در مجاهدات و ریاضات فرد بی همتا و محافظت

شرع و رعایت سنت قدم بقدم بمتابعت سنت نبویه صلی الله علیه وسلم همیشه همت
او مصروف بود حضرت شیخ نوری بفرزند خود میفرمود که ای حفیظ الله جیو سماع شنیده
باش که شاه فضل الله را رعایت شرع و تقوی غالب ست و از سماع احتراز می کند
بعد اکتساب علوم عقلیه و نقلیه از ملا محمد مقیم مقدمهٔ قیصری و رسایل تصوف بدرس
خوانده و از ملا اکبر بابر خان برادر ملا امان الله شهید علم قراءت آموخت پس بعمر یازده
سالگی دست ارادت بدامن ابو الوقت شیخ نعمت الله کلو زده بریاضات شاقه عامل
و در علم معنوی کامل گشت بعد ارتحال آن صاحب کمال بخدمت بابا محمد مقیم سلطانی
رفته اجازت طریقه سهرورديه حاصل نمود انگاه در خدمت والد ماجد خود بخلعت خلافت
ممتاز گشته در مجاهده و ریاضت بسیار کوشید که در اکثر شبها بوضوء عشا نماز اشراق
ادا میکرد و در افادهٔ مردم همیشه شاغل میبود تحفه می آرند که مریدی درپیش شیخ محمد
اشرف درویش اظهار کرد که بخانهٔ آقای من دزدان درآمدند و مال و منال و تجارت
بردند هرگاه امروز دزد ظاهر نشود البته تهمت دزدی بمن منسوب گردد اکنون مرا اعانت
فرمائید بابا محمد اشرف گفت بیا پیش شاه فضل الله میرویم و از و استعانت نمائیم چون
پیش شاه رسیدند و اظهار مطلب خود نمودند شاه بجانب مرید گفت که همین وقت برو
و از فلان کبابی برای ما نان و کباب بیار تا که درحق تو دعا میکنم چون مرید پیش آن
کبابی رفت بر جامهٔ چرکین او نارهای زرین درخشان دید فی الحال در دوکان او درآمده
مال مسروقهٔ آقای خود بدر کشید مدعا که حضرت شاه فرید زمانه بود دهم صفر ۱۲۱۷ رحلت
فرمود که امروز تعزیهٔ تمام اهل عالم ست که مثل او شیخی صاحب الشریعة والطریقة بعد ازین
نخواهد بود در مقبرهٔ پدر بزرگوار آسود ❊ تاریخ از قاضی جمال الدین ؎ با فتم پیر کمال فضل
وهاب شاه حفیظ الله فرزند دوم شیخ عبد الوهاب نوری ست بعد اکتساب علوم
ظاهری در خدمت والد ماجد خود طی منازل سلوک نموده خط ارشاد حاصل نمود در ریاضات
و مجاهدات جان بازیها نمود و خلق خدا را فیض بخشی کرد مدعا که حضرت شاه فرد یگانه و
فخر زمانه بود پیش از وفات برادر خود بمدت یک و نیم سال رحلت فرمود نوزدهم ماه
شعبان یوم دوشنبه ۱۲۱۵ انتقال نمود و در مقبرهٔ شیخ نوری آسود شاه الله خلف و
خلیفهٔ شاه فضل الله نوری ست در ورع و تقوی عامل و در ریاضات و مجاهدات

و ملا نور الله نانجی [illegible] امام جنازهٔ او [illegible] فرمود

کامل بود اما در مزاج اندکی تلخی داشت چون رتبهٔ ارشاد حاصل کرد شخصی بخدمت شاه
فضل الله از تلخی مزاج او شکایت آورد حضرت شاه فرمود وقتیکه برین مسند نشیند
انشاء الله نخواهد بود سه مرتبه فرمودند پس همچنان بظهور پیوست که عمر خود در وضع حلم و تواضع
گذرانید و در مرض موت با وجود ضعف نماز تراویح از دست نداد در شب بیست و ششم
ماه صیام بعد قعدهٔ اخیرهٔ وتر که خود امام بودند جان بحق تسلیم نموده در ۱۲۵۸ھ در مقبرهٔ اسلاف
آسود تاریخ ایشان مولانا جمال الدین گفته سه سال عمر وی همه هفتاد و هفت * هیچ وقتش
غیر یاد حق نبود * سر کشید از بند عالم عقل گفت * اکمل الدین شیخ اسد الله بود شاه
سیف الله ابن شاه فضل الله در خدمت پدر بزرگوار خود باجازت فاتحه سرافراز شدند
انفاس طیبهٔ خود در یاد الٰهی فرمودند شاه احسن الله بن شاه فضل الله نوری از خدمت
ایشان برتبهٔ اجازت فاتحه مشرف شد در مقبرهٔ اسلاف آسود شاه قمر الدین بن شاه
حفیظ الله نوری از خدمت ایشان باخذ بیعت سرافراز شده بدولت سرمدی رسید ۲۹
جمید الثانی ۱۲۵۴ھ انتقال نمود در صحن خانقاه معلی در مقبرهٔ حضرات کبرویه مدفون است
درویش نور الدین مرید شاه فضل الله نوری و از صحبت شیخ عبد الوهاب نوری هم
مشرف گشته و بنظر شاه نظام الدین قلندر رسیده و عمر خود را بوضع رندی گذرانید
روشن ضمیر و صاحب تاثیر بود هژدهم شعبان ۱۲۴۱ھ انتقال کرده در محله سید پوره جوار
حسن آباد مدفون است رحمه شاه مردی درویش بسیرت بود بشرف صحبت شاه
فضل الله نوری رسیده مردی برجسته داشت در قصبهٔ لار رحلت کرده در انجا مدفون است
شیخ علی یسوی ^ نبیرهٔ مخزن اسرار یزدانی بابا محمد مقیم سلطانی خلیفه شاه فضل الله نوری است
محمد مقیم سلطانی مرید و خلیفهٔ شیخ عبد الحق تونی یسوی ایشان مرید حضرت قاضی شاه دولت
بخاری یسوی در کشف و شهود فرد لاثانی بود و ایام جوانی در تجرید گذرانید آخر عمر در خدمت
شیخ عبد الوهاب نوری نشسته بود سه بار لفظ تقصیر بر زبان آورد شیخ سبب آن پرسید
گفت مرا از غیب ندا آمد که کتخدائی بکن من تقصیر گفتم باز ندا رسید که دو زن بگیر تقصیر گفتم
بار سوم ندا کردند که سه زن بخواه باز تقصیر گفتم شیخ گفت مبارک باد که بسنت مامور شدی
بابا گفت استطاعت آن ندارم چکنم شیخ گفت که بهندوستان برو که ترا بضاعت حاصل
شود پس بگفتهٔ ایشان بهندوستان رفت و مبلغ بسیاری فتوح آورد و در اینجا سه بار

^ از اولاد سلطان خواجه احمد یسوی

متاہل شد و قبیکہ مرشد او شیخ عبد الحق در سفر حج میان جہاز انتقال فرمود بابا را در کشمیر
اشک جاری شد و فرمود مرشد من امروز درمیان جہاز میرفت و در جدّۂ شریفہ دفن
کردند ہمیشہ در بحر استغراق مستغرق می بود کہ بوقت اقامت نماز او را می جنبانیدند۔ و
حاجتمندان بوقتِ خوردنِ طعام او را التماس میکردند مدعا کہ شیخ علی لسوی در کشف و
شہود فرد لاثانی بود و در تعبیر رویا مہارتی عجیب داشت بیست و نہم ربیع الاول انتقال
نمود و خط ارشاد از شاہ فضل اللہ نوری حاصل کردہ و نقل آن تیمنًا و تبرکًا در اینجا آوردم

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی جعل بعض الصالحین ھادیا و مہدیا لیہتدی
بھدایتہ الناس الی کنزا کان مخفیا والصلوٰۃ والسلام علی خیر خلقہ محمد سید الرسل
والانبیاء وعلی الہ واصحابہ الذین ھم کالنجوم للاقتداء والاھتداء امّا بعد
فیقول الفقیر الحقیر الراجی الی شفاعۃ سید المرسلین محمد فضل اللہ ان الاخ الاعز
الرضی والصاحب المرضی المتوجہ الی رحمۃ رب العلمین بابا محمد علی من ابناء عارف
باللہ ربانی بابا محمد مقیم سلطانی فی العشق غریقا ومن النار عتیقا لما صح قصدہ
الینا واشتغل بالذکر والفکر شغلا کاملا اجزت لہ بارشاد الطالبین الصادقین
کما اجازنی شیخی وامامی قدوۃ المتقین الملقب بفخر الدین شیخ عبد الوھاب
نوری نور اللہ مرقدہ بطریق القادریۃ نیابۃ وبطریق الکبرویۃ اجازۃ وشرطت
علیہ ان لا یخلو عن الاشغال المعروفۃ فی ھذہ السلسلۃ والتمس ان یذکرنی
بالدعوات فی مظان استجابۃ دعوتہ اللھم وفقہ لما تحب وترضی وصلی اللہ علی
خیر خلقہ محمد وعلی الہ واصحابہ اجمعین حرر فی تاریخ یوم الجمعۃ الرابع عشر من
رمضان المبارک سنہ ۱۲۱۵ {فضل} و بتاریخ بستم ماہ مبارک رمضان سنہ ۱۲۵۴ ہزار و دو
صد و پنجاہ و چہار رحلت کردہ در سازہ گری پورہ در مقبرہ اسلاف آسود شاہ عظیم الدین
نوری خلف و خلیفہ شاہ اسد اللہ از خدمت جد بزرگوار خود حضرت شاہ فضل اللہ بیعت و
صحبت یافتہ و باشارہ والدۂ ماجدۂ خود بسلسلۂ قادریہ انابت آورد و تحصیل علوم صوری و
معنوی از ملا نور اللہ مانچی و از قاضی جمال الدین و از مولانا محمد رفیق آخون زادہ حاصل
کردہ و حافظ قرآن بود با وجود سنِ جوانی پدر بزرگوار خود قبل از انتقال خود بشانزدہ سالگی
سجادہ نشین خانقاہ حضرت ایشان کردند و در مجاہدات و عبادات فرد لاثانی بود

محرم روز جمعه در سنه ۱۲۵۸ انتقال فرمود تاریخ از شیخ احمد نارہ بلی ؎ چون ز دنیا پا کشیده
هاتفی ✢ گفت تاریخش له اجر عظیم ✢ واز میر سید سعید اندرابی ؎ چون برون سر از جهان
برده پی تاریخ سال ✢ قیل فی تاریخه ان له الفوز العظیم ✢ از شیخ مصطفی رفیقی ؎ شاه عظیم
الدین براه اخروی ✢ رفت سالش گو عظیم کبروی شاه نظام الدین نوری فرزند شاه
عظیم الدین از خدمت سید سعید اندرابی تحصیل علوم ظاهری کرده واز قاضی حبیب الله علم
تصوف وغیره اخذ نموده واز خدمت والد ماجد خود بفیوضات باطنی مستفید گردید واز ولی
صاحب زنگیر وولی صاحب عرب واز برادر خود استفاده نموده واز شیخ احمد نارہ بلی علم
قرائت حاصل نمود ودر سن چهل ونه سالگی دهم ربیع الاول سنه ۱۲۹۰ انتقال نموده در مقبره
اسلاف آسوده ؎ نظام الدین نوری شد ز دنیا ✢ تاریخ اوست ✢ ایضاً ؎ نیز بر لوح مه
بسم سرشت ✢ سال واحفظ فرا بنوشت شاه محی الدین نوری فرزند شاه عظیم الدین
نوری تولد ایشان در سنه ۱۲۳۶ علوم ظاهری از سید سعید اندرابی وعلم تصوف از مولوی
حبیب الله قاضی وعلم قرائت از شیخ احمد نارہ بلی حاصل نمود واز پدر بزرگوار خود
ارشاد حاصل کرده واز شیخ احمد فرید قریب شش سال گذرانید واز ایشان بفیوضات
معنوی مستفید گردید واز خدمت ملا عبد الجبار که خلیفه شیخ محمد دار است ووی خلیفه دایم شاه
ووی خلیفه اخوند نور الدین است ارشاد سلسله چشتیه وکبرویه حاصل نمود واز میر نظام الدین
نوشهری که خلیفه میر مقصود کبریست کسب فیوضات نمود پس بر جاده طریقت جلوس
نموده برهبری طالبان اشتغال پذیرفت عمر خود را در خدمت خلق الله بسر برده جمعی کثیر را
تربیت فرمود وفقیر حقیر بصحبت ایشان مشرف شده است بسن هفتاد وسه سال بتاریخ
۲۹ رجب یوم سه شنبه سنه ۱۳۱۱ یکهزار وسه صد ویازده انتقال نمود تاریخ زاد خورشید حسن
دین جو زینت ✢ رحلتش شیخ هادی فقرا ✢ ایضاً ؎ آن شیخ زمانه محی الدین از همه به ✢
در جنت عدن گشت چون زینت ده ✢ روز ومه وسال گفتم از روی ادب ✢ از ماه رجب
بست ونهم یوم سه شنبه ✢ ایضاً ؎ چراغ مزین چراغ زمین ✢ عظیم الکرم نیز سر العظیم ✢ و مریدان
طالبان شاه محی الدین نوری بسیارند منجمله آن محمد عنایت الله سوهی ابن شیخ احمد سوهی
از ابتدای طفولیت آثار رشد وهدایت از جبین پر تمکین وی روشن وهویدا بود عمر خود در
صلاح وپرهیزگاری بسر برد آخر ۲۵ شوال سنه ۱۳۰۹ انتقال فرموده جوار پدر بزرگوار خود آسود

و برادرش عبدالغنی لیسوی نیز از مریدان اوست و میر حیدر اندرابی گیری ۶ ربیع الاول سنه ۱۳۱۵ وفات یافت و میر احد الله پوہل و میر مصطفی اندرابی پوہل و میر مقبول صاحب اندرابی بن میر مختار بن میر عنایت الله بعد انتقال عم خود میر احسن الله اندرابی از خدمت شاه محی الدین نوری تلقین و تعلیم اذکار و اوراد حاصل نمود ۲۶ ماه ربیع الاول سنه ۱۳۲۱ انتقال کرده در زیارت سید مبرک اندرابی مدفون ست و میر محمد سعید اندرابی در شوق و ذوق و درد و عشق محبت درگاه نبویه کامل بود و کثرت درود شغل وی بتاریخ ۱۱ جمید الاول سنه ۱۳۳۹ در شب جمعه انتقال نمود و برادرش میر احمد سعید اندرابی نیز از مریدان شاه محی الدین نوریست و غلام مصطفی صاحب تاره بلی که ۶ جمید الثانی سنه ۱۳۱۸ وفات یافت و محمد یحیی ولد عبدالسلام قلندر عالیکدلی که ۲۸ صیام سنه ۱۳۱۹ وفات یافت و میر عبدالکبیر گوجواری که همشیره زاده ایشان ست و پدرش میر امیر الدین مرید شاه عظیم الدین نوریست ۱۸ صیام سنه ۱۳۲۶ انتقال نمود

تحفهٔ هشتم در ذکر اخوند مولینا قاضی جمال الدین المتخلص به جمیل

بن قاضی حضور الله بن قاضی عاصم از احفاد ملا جمال الدین شیالکوٹی و نواسهٔ ملا محمد اسلم ٹوپیگر وست در اوان طفولیت وی والد ماجدش قاضی حضور الله بجهان آباد رفته در انجا انتقال از دنیا نمود و وی بخواندن علوم متوجه شده بهره وافر از علوم حاصل کرد و علم تصوف و دیگر علوم از خدمت شیخ الاسلام مولینا قوام الدین و فرزندش شیخ الاسلام مولوی نظام الدین محمد شاه استفاده نموده گوی از اقران خود برد و انگاه دست ارادت بدامن شاه فضل الله نوری زده طی مقامات سلوک نمود روزی خدمت شاه بوی فرمود که من کاغذ پارهٔ خود در خانهٔ تو خواهم گذاشت که بسیار مبارک باشد اخوند عرض نمود که شرائط آن از دست من نباید حضرت شاه فرمودند پدر بزرگوارم در خدمت شیخ اکمل الدین در اخذ خط ارشاد بهانهٔ فضیل شرائط بیان نمود شیخ جواب فرمود آنچه ما میکنیم برای شما می کنیم من هم با تو همین سخن میگویم بعد چند روز در خانه اخوندی تشرف ورود بخشیده کاغذ و دوات حاضر آوردند حضرت شاه بدست حق پرست تحریر فرموده است نقل آن تیمنا و تبرکا آوردم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله واصحابه اجمعین اما بعد فیقول الفقیر الحقیر الراجی الی شفاعة سید الانبیاء والمرسلین محمد فضل الله

ان الاخ الاعز الرضی والصاحب المرضی المتوجه الی رحمة رب العلمین مولوی
جمال الدین فی بحر العشق غریقا ومن نار المحبة حریقا الماصح قصد الینا واشتغل
بالذکر والفکر المعمولة فی طریق القادریة شغلا کاملا اجزت له بالارشاد
للطالبین الصادقین کما اجاز نی شیخی وامامی قدوة المحققین والمتقین شیخ
عبد الوهاب الملقب بفخر الدین نوری نور الله مرقده بطریق القادریة انتسابا
وبطریق الکبرویة والسهروردیة والنقشبندیة اجازة وشرطت علیه ان لا یخلو
عن الاشغال المعروفة فی هذه السلسلة الشریفة والتمس ان یذکرنی بالدعوات
فی مظان الاستجابة اللهم وفقه لما تحب وترضی وصلی الله علی سیدنا محمد وآله
اجمعین حرر یوم الاثنین فی تاریخ اثنان والعشرین من ربیع الاول سنه ۱۲۱۶ یکهزار و
دوصد و شانزده اخوندی بعد آن در کتمان الحال میکوشید و در تمام روز بدرس و تعلیم
مشغول میبود که تمامی اهل شهر و روسای دهر از تعلیم ایشان مستفید می شدند چنانچه شاه
عبد الرحمن قلندر که مکاشفاتش بر السنهٔ عوام و خواص لا تعد و لا تحصی ست در حقش میفرمود
کوتوال روز و بایزید شب ست و در فنا فی الرسول شانی عجیب داشت چنانچه از نعوت و
غزلیاتش معلوم و مفهوم می شود و جمیل تخلص او ست چون بسن مسنون رسید جام مواصلت
کشیده در سنه ۱۲۴۹ یکهزار و دوصد و چهل و نه بیست و هفتم ماه شعبان در محله ملهیر در صحن خود آسود
و ایشان با حفاد خود وصیت کرده بودند که مدفن من زیر پای شیخ الاسلام مولوی قوام الدین
علیه الرحمه باید کرد که استاد و پیر من ست و میفرمود که در عالم سوای مولوی قوام الدین مولوی
روم بکسی دیگر مولوی گفتن مناسب نیست تاریخ وفاتش غم دهر آمده ست ✤ ایضاً هاتفی
سال فوتش فرموده ✤ سبع و عشرین مه شعبان بوده ✤ ایضاً از سر وصال سال انتقال آن
فرید ✤ گو جمال الحق بفضل اکمل وهاب دید ✤ خواجه امیر الدین پکهلیوال از احفاد خواجه یعقوب
پکهلیوال اولا در خدمت قاضی جمال الدین کمالات صوری و معنوی بهم رسانید آنگاه در ذیل تربیت
خدمت میر محمد منور حطبی در آمده استفاده طریقه کبرویه و ارشاد حاصل نموده بعد آن در خدمت
شیخ عطاء الله دربه گامی اجازت سلسله قادریه اخذ فرمود آنگاه در خدمت شیخ اکبر هادی
مشرف شده بطریق نقشبندیه و سهروردیه مجاز گردید پس بسیر هندوستان رفته بجدو و ملتان
بخدمت شیخ سلیمان فایز گشته بخلعت تکمل آنجناب افتخار یافت بعد مراجعت سجاده

ارشاد گسترده بافاده وافاضهٔ خلق خدا مشغول شد و تحفهٔ احمدی و تحفه محمدی در علم تصوف
منظوم کرده بخدمت شیخ احمد تاره بلی گذرانید و رسالهٔ تربع و تحقیقات امیری مصنفهٔ ایشان
در بین دیار یادگار است مدعا که در علوم صوری و معنوی فرد بی همتا بود هشتم ذی الحجه ۱۲۸۳ سنه
رحلت نموده در مقبرهٔ شیخ بهاء الدین گنج بخش آسوده سه پی تاریخ وصلش گفت هاتف +
بهشتم ماهِ حج یومِ سه شنبه + میر عزیز الله اندرابی در حین جوانی بمقام لدیانه دست ارادت
بدامن خواجه امیر الدین آویخته در اندک فرصتی طی مراحل سلوک نمود و بفرمان مرشد در کشمیر
آمده در موضع پاریگام سکونت ورزید و متاهل گشت پس عمر خود در انجا بتوکل و قناعت
گذرانید نهم ماه رمضان ۱۳۰۷ سنه نقل فرموده در موضع مذکور آسود قاضی مولوی حبیب الله خلف
و خلیفهٔ اخوند قاضی جمال الدین در علوم صوری و معنوی صاحب کمال و برجستهٔ احوال
بود و عمر خود را در تدریس و تعلیم درس سلوک گذرانید صبیه شیخ نعیم تاره بلی در عقد داشت
و در کتمانِ حال بسیار میکوشید و از خدمت شیخ نعیم الدین مذکور بعلوم معقول و منقول بهره ور
شده پس دست انابت بذیل مکرمت والد ماجد خود داده آداب سلوک آموخت و طی منازل
مراحل سلوک نمود بعمر ۵۸ سال ۱۶ ذی الحجه ۱۲۸۰ سنه انتقال فرموده در محلهٔ ملچمر در مقبرهٔ پدر خود
آسود و شیخ احمد تاره بلی تاریخ ایشان فرموده است سه لقی الحبیب الله رضیا + الذین امنوا
اشد حبا لله + آزاد از غم دهر بنز تاریخ ایشان است + قاضی نور الدین قاری فرزند دوم
قاضی جمال الدین شاگرد پدر خود و سید سعید اندرابی بود و علم قراءت و تجوید از خضر صاحب
قاری حاصل نمود و در علم معنوی هم کمال داشت و ایام خود در تدریس و تعلیم قراءت قرآن و
کتابت کلام الله بسر برده بیست و چهارم صفر ۱۲۹۴ سنه رحلت نموده در مقبرهٔ والد خود آسود
قاضی غلام الدین تاره بلی ابن قاضی حبیب الله فرزند صبیهٔ دختر حضرت شیخ اکبر هادی در ۱۲۴۹ سنه
متولد شده حفظ کلام الله بقراءت عشره نمود و علوم عقلیه و نقلیه و بعیت و اخذ طریقه از ایشان
حاصل نمود پس دست ارادت بدامن عاطفت خالوی خود جناب شیخ احمد تاره بلی زده ترتیب
و تلقین و آداب سلوک آموخت و چراغ معرفت افروخت و بدرجهٔ کمال واصل گردید و از خدمت
حضرت سید سعید اندرابی تحصیل علوم و اجازت حدیث حاصل کرده و از بزرگان دیگر هم
مثل اخوند ولی الله زنگیر و بابا محمد خضر القاری و خواجه امیر الدین وغیره مستفیض و بهره مند شدند
بعد از انتقال شیخ احمد تاره بلی بر جادهٔ ایشان جلوس فرمود صاحب حالات عجیبه و کمالات

عزیزه بود دو فرزندش بوجود آمد یکی نعمت الله که بتحصیل علوم وفیوض باطنی از پدر خود فایز
شده در سنه ۱۲۹۵ بتاریخ ۲۷ محرم انتقال فرمود دوم محمد امین در علوم صوری ومعنوی از پدر خود
کامیاب گردیده در خانه محمود صاحب زنگیر بتبنی رفت و در سنه ۱۳۰۴ ۵ ماه صفر هر دو صاحبان
در حیات پدر بزرگوار انتقال کردند و هر دو در مقبرهٔ شیخ احمد ناره بلی آسودند قاضی غلام الدین
هفدهم ربیع الاول سنه ۱۳۰۷ هزار و سه صد و هفت روز سه شنبه انتقال نموده در مقبرهٔ شیخ احمد
آسود و عمر ایشان ۵۸ سال بود ÷ تاریخ بقرآن ز جبرئیل تاریخ او ÷ زقد فاز فوزا عظیما بجو ÷

دریغا پیشوای مسلمین رفت
که آن نور مبین زیر زمین رفت
دریغا سرو باغ اکبری دوش
که خون دل ز چشمان چکین رفت
خرد تاریخ وصلش گفت در گوش
غلام الدین امام متقین رفت
دریغا خاندان اشرفی را
قضا از پا فکند و در کمین رفت
ده و هفت از ربیع اولین بود
بگو آه آفتاب عابدین رفت
دریغا تیره گشته چشم دلها
چراغ معرفت در ماء و طین رفت
جگرها پاره شد از خنجر غم
که روح او بفردوس برین رفت
ایضا خاک درگاه شاه

همدانیم ÷ مولنا قاضی قمر الدین خلف و خلیفهٔ قاضی حبیب الله است در سنه ۱۲۵۱ متولد شده
قاضی قمر تاریخ است از خدمت والد بزرگوار خود و از سید سعید اندرابی علوم معقول ومنقول
پرداخته و اجازت حدیث حاصل کرده و از خدمت شاه عظیم الدین نوری و از فرزند ایشان
شاه محی الدین و از خدمت بابا خضر القاری و از اخوند ولی الله زنگیر آداب سلوک آموخت و از
بزرگان زمانه بفیوضات و فتوحات سرشار گردید در حسن اخلاق فرد یکتا بود و از خدمت خواجه
امیر الدین پکلیوال هم مستفید شده چنانچه یک رساله بنام ایشان ارقام فرمودند که نزد مؤلف
موجود است چند سطور تبرکا برقم آورده شود فقیر حقیر امیر سراپا تقصیر عفی عنه ربه القدیر آنچه درین
اوراق مرقوم کرد طریقه ورزش حضرات علیه عالیه کبرویه همدانیه است قدس الله تعالی اسرارهم
که باعث تحریر این سطور و تالیف این مسطور حسب الاستدعا و رعایت خاطر اعزی ارشدی
مظهر نور جمال حبیب خداوندی حافظ قمر الدین قاضی ثبته الله و ایای علی الهدی والتقی وجعله
الله للسالکین اماما گردیده و فقیر الحقیر از ترجمانی ازین گفتگو که درمیان آید نصیبی نه نپندارند چشم
بغیر از التماس یاد آوری بدعای مغفرت عصیان و نجات از عذاب نیران و لقای حق من غیر
عذاب سبق والغضبان از رهروان این راه توقع نه او سبحانه جل شانه آن عزیز را موفق بتوفیق
اعمال صالحه و ادای حقوق ما فی هذه الرساله دارد بالنبی و آله الامجاد و لله در من قال رباعی

با این همه بیحاصلی و بیکسی	درمانده بنارسائی و بوالهوسی	دادیم ترا زگنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی	مدعا که در ریاضات و مجاهدات جانبازی بیغایات بجا آورده	

و بر مسند رهنمائی و رهبری بعد وفات برادر خود ممکن یافته و جلوس نموده مریدان را براه حق آورد راقم الحروف از خدمت ایشان مستفید گردیده است ببیست و یکم ماه رجب سنه ۱۳۲۲ یکهزار و سه صد و بیست و دو و یوم یک شنبه بسن هفتاد و یکسال انتقال فرموده و در مقبره شیخ احمد آسود فخر المشایخ و فخر العارفین تاریخ ست قاضی عزیز الدین خلف و خلیفه اوست و بر سجاده ایشان جلوس نمود بتاریخ ۶ ماه محرم سنه ۱۳۳۴ انتقال نموده و مریدان و طالبان ایشان در کتاب تحفه اشرفیه مرقوم اند حافظ محی الدین قاری خلف و خلیفه حافظ نور الدین قاری از پدر بزرگوار خود استفاده علوم ظاهری و کسب آداب سلوک نموده و علم قرات آموخت و در قرات عشره شیخ القرا بود و فقیر از خدمت ایشان دوازده سال علم قرات و رسایل قرات آموخت و از بزرگان دیگر هم مثل شاه محی الدین نوری وغیره اخذ فیوضات نمود بتاریخ غره جمید الثانی سنه ۱۳۲۵ رحلت نموده در مقبره آبا آسود

تاریخ وفات شیخ عزیز الدین

تحفه نهم در ذکر مرشدی و مولائی جناب شیخ احمد لسوی

وی فرزند شیخ علی لسوی از [redacted] خواجه احمد لسوی ست خلیفه قاضی جمال الدین و از بزرگان دیگر هم استفاده نموده است بر سجاده طریقت جلوس نموده طالبان بر حسنه بهره سانید و عمر خود در ورع و تقوی و ریاضات و مجاهدات گذرانید از افراد روزگار و صاحب اسرار بود و مرجع خواص و عوام و چند بار حضرت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیده و بزیارت حضرت خضر هم مشرف شدند صبیه میر مرتضی اندرابی رتنی پوره در عقد ایشان داشت و از وی فرزندی تولد شده پس از وفات وی بترک دنیا پرداخته بطرف ناره واو بنجیال گوشه نشینی تشریف بردند و الد راقم الحروف همراه ایشان بود چند ایام در انجا گذرانیدند پس باشاره غیبی از حضرت سید علی همدانی و از حضرت میرزا اکمل الدین باز بشهر تشریف آوردند و با صبیه میر احمد شاه قدیری عقد نکاح نمودند اندرین اثنا روزی بزیارت حضرت میرزا اکمل الدین تشریف فرما شده انجا در واقعه دیدند که حضرت میرزا فرزندی بکنار مبارک شان انداختند و فرمودند که این را عنایت الله نام باید کرد پس همچنان بظهور آمده که

اندرین یک سال ایشان را فرزندی تولد شده موجب فرموده حضرت میرزا او را احمد عنایت الله
نام نهادند تحفه روزی در موضع برین شب باش بودند و والد راقم الحروف حافظ ولی الله
و احمد شاه بچه همراه ایشان بودند چون وقت تهجد رسید بر کنار ڈل بر مشرب برآمدند و نظر
ایشان بر آثار شریف افتاد و بطریق آرزو بخدمت پیر بزرگوار عرض نمودند که نماز صبح در آثار
شریف میخوانیم فرمودند دست بیارید پس هر دو طالبان دست پیر گرفتند باز فرمودند که
چشم به بندید پس چشم بستند چون وا کردند در صحن آثار شریف رسیده بودند مدعا که صاحب
کرامات و خرق عادات بودند بتاریخ ۲۴ ربیع الاول ۱۲۸۲ سنه بعد نماز شام بعلت وبائی بیمار
افتاده نماز خفتن اندران حالت ادا نمودند و قبل از نماز صبح جان بحق تسلیم فرمودند تاریخ
از حسن شاه شعری سه منتسب با خاندان یسوی ٭ شیخ احمد فرد کامل مرد راه ٭ در وبا جام
شهادت را کشید ٭ شد جهان در چشم احبابش سیاه ٭ سال فوتش خواست شعری ا
عقل گفت ٭ مقتدای پاکبازی رفت آه ٭ جمعی کثیر از خدمت بابرکت ایشان مستفید
گردیده اند منجمله آن میر عبد الاحد اندرابی بن میر جلال الدین اندرابی فرزند کلان میر جمال الدین
اندرابی و خواهرزاده شیخ احمد یسوی عمر خود در تقوی گذرانیده و از جد خود هم استفاده نمود
بتاریخ دهم رمضان ۱۳۰۴ سنه رحلت کرده در مزار اسلاف آسوده و میر ولی الله اندرابی بن میر
مرتضی منازل سلوک از پیر بزرگوار خود طی فرموده بعد انتقال شان بتوجه طالبان مشغول
شدند و جمعی کثیر را تربیت نمودند راقم الحروف هم از خدمت ایشان مستفید شده هست
بتاریخ بیست و چهارم ماه شوال ۱۳۱۰ سنه رحلت نموده در موضع ناگام ناره وا و آسوده دختر
ایشان در عقد نکاح پیر عبد الغنی یسوی بود و میر قمر الدین فرزند میر کمال الدین اندرابی
و میر غلام الدین و میر حسن اندرابی فرزندان میر قمر الدین مذکور و هر سه از مریدان شیخ احمد
یسوی بودند در مقبره میر عبد الرشید بیهقی مدفون‌اند و بابا عبد الغنی حسینی بن بابا محمد یحیی
بن بابا محمد بزرگ بن احمد درویش از احفاد شیخ محمد حسینی را دهو بعد انتقال مرشد
بزرگوار خود بیمار افتاده بتاریخ ۲۹ ربیع الاول ۱۲۹۹ سنه وفات یافت و در مقبره جد خود
آسوده و میر قطب الدین اندرابی رتنی پوره و میر عزیز الله اندرابی پوچهل و میر غنی صاحب
اندرابی ناگام ناره وا و عبد الرحیم ساکن موضع برین مشهور رحیم بٹ که مردی صاحب
کمالات بود عمر خود در صلاح و پرهیزگاری بسر برده بعد انتقال پیر بزرگوار خود در خانهٔ

ایشان جلوس نموده بسیار خدمت پیرخانه نمود و طالبان بر جسته بهم رسانید آخر در
موضع برین آسوده و حبیب الله چشتی و رحمان صاحب و محمد شاه چچه بلی از مریدان وی هستند
ملا محمد شاه ابن حافظ احمد شاه مرید شیخ احمد بسوی و از بزرگان دیگر هم استفاده
نموده است و پیر مقبول شاه امیر اکدلی او را بخانه دامادی برده بود در جوانی در کوه و بیابان
سیاحت می نمود و خلوتها می کشید ایام عمر خود در یاد الهی بسر برد آخر عمر بمرض ذات الصدر
بیمار افتاده سلخ ماه جمید الاول ۱۳۰۷ھ جان بحق تسلیم نمود و در محله سرای بل امیر اکدل متصل
مسجد بطرف قبله بر بلندی آسوده است سه فرزند گذاشت یکی واعظ احمد شاه که در صحبت
شیخ احمد بسوی رسیده است و از مولوی نعمت الله کنه کدلی صرف و نحو و فقه و حدیث
و تفسیر خوانده ایام عمر خود در وعظ خوانی بسر برد و در حسن تقریر و ادای معانی از افراد
روزگار بود بتاریخ ۱۷ ذی الحجه ۱۳۲۸ھ انتقال نموده در مقبرهٔ والد خود مدفون گردید
گفت سیفی سالش از حب و داد ٭ در جنان احمد قرین شد با رسول ٭ دوم حاجی محی الدین
شاه مؤلف تاریخ کبیر بتاریخ ۸ ذی قعده ۱۳۳۶ھ انتقال نمود سوم واعظ عبد الغنی که بتاریخ
۱۶ ذی قعده ۱۳۳۹ھ از دنیا وداع نمود و هر سه از مریدان محمد عنایت الله بسوی بودند

تحفهٔ دهم

والد راقم الحروف حافظ ولی الله ابن حافظ احمد الله ابن محمد صدیق الله در خوردی دست
انابت بدامن شیخ احمد بسوی زده بتعلیم و تلقین اذکار و اوراد از انجناب فیضیاب گردید
و قریب چهل سال خدمت ایشان بجا آورد و امامت ایشان می نمود و باجازت ایشان
از حضرت شیخ احمد تاره بلی در علم قرات تلمذ نمود و تعلیم علوم معنوی هم از وی گرفت
و اوقات خود بدرس قرآن مجید و کتابت آن میگذرانید و در ایام جوانی چله ها می کشید
و فرمود که روزی بخدمت پیر بزرگوار غرض نمودم که اجازت قصیدهٔ برده مرا عنایت فرمائید
فرمودند حفظ باید کرد فردا بطرف اسلام آباد تشریف بردند فقیر همراه ایشان بود فرمودند
قصیده یاد بکنید فقیر در پس ایشان میرفت و از وقت صبح تا وقت عصر قصیدهٔ شریفه
یاد کردم و بر مقام مقصود رسیده در خدمت ایشان گذرانیدم این از کرامت ایشان است
پس در چمن مسجد که قریب خانهٔ ایشان بود نصاب آن دادم پس مرا بنکاح کردن امر فرمودند

و باصبیهٔ مولٰنا حافظ رسول صاحب قاری عقد نکاح من بستند و خود برای درخواست
این امر در خانهٔ ایشان تشریف بردند و آن زبان حافظ ولی الله مذکور گاهی الفاظ لغو خواه
در وقت تعلیم یا غیر آن بغرض تنبیه فرزندان و شاگردان هرگز جاری نشده بجز تذکرهٔ
اولیای کرام و امرشد خود از زبان ایشان حرفی نشنیده ام در کتمان اسرار طریقه کامل بود
تا آخر عمر بعد از نماز شام و صلوٰة اوابین قراءت قرآن مجید مینمود و بعد از نماز عشا
ختم حسبنا الله که کیمیای این طایفه ست میخواندند مدعا که عمر خود در صلاح و پرهیزگاری بسر
برد آخر عمر بمرض وبا بیمار افتادند و بتاریخ نوزدهم ماه شوال ۱۳۰۹ سنه هزار و سه صد و نه در
پیش محمد عنایت الله بسوی استغفار اوراد فتحیه خواندند و چون بر سلام های آخر رسیدند
در اثناء قراءت جان بحق تسلیم نموده در صحن خانقاه معلی آسودند تاریخ عمر ایشان ولی احد است
سه که رضوان بگفتا زباب جنان + ولی خدا شد بدار البقا + ایضاً بولی شاه به بخشید آله
و خلفش حافظ محمد شاه که مرید محمد عنایت الله بسوی بود و از بزرگان دیگر هم مثل مولوی
محمد شاه ترالی و مولٰنا واعظ محمد یحیی و قاضی قمر الدین ناره بلی وغیره استفاده نموده
در وعظ خوانی و ادای معانی و شیرین بیانی ممتاز بود بتاریخ ۲۷ جمید الثانی ۱۳۱۸ سنه هزار و
سه صد و نوزده بعلت وبائی جان بحق تسلیم نمود سه دریغا از جفای آسمان آن حافظ یکتا +
ازین دنیای فانی کرد رحلت جانب عقبی + به بست و هفتم از ماه جمید دوم شنبه + قبیل عصر
شیرین جان خود بسپرد مولی را + پی تاریخ رفت او نموده جست و جو سیفی + غلام آل و اصحاب
محمد بود دل گفتا + در مقبرهٔ میر امیر الدین کنٹ مدفون ست دوم حافظ احسن شاه که خوردتر
از راقم بود در عنفوان جوانی از عالم فانی بعالم جاودانی ارتحال نموده جوار برادر خود آسود
سوم محرر سطور و مؤلف این مسطور احقر محمد حسن غفر الله تعالی لی ولهم واسعدنا بلقائه یوم الحسرة
والندامة ورزقنا شفاعة نبیه محمد صلی الله علیه وسلم. هذا. والحمد لله الذی بنعمته و
جلاله تتم الصالحات + وهذا آخر ما قصدناه فی هذه الرسالة من ایراد تذکرة
الاولیاء الکرام والمشایخ العظام ومقامات الکاملین المکملین من سلسلة الاکملیة
النوریة الفخام تبصرة لاولی الالباب من الاخوان الکرام والحمد لله الذی هدانا لهذا
وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله + نسأله تعالی ان ینفعنا بمحبة اولیائه وعباده
الصالحین وان یحشرنا فی زمرتهم وتحت لوائهم امین

مکتوب شریف حضرت مرشد الانام والشیخ الکرام یعنی جناب حضرة شیخ احمد تاره بلی علیه الرحمه که بجناب مولنا حاجی محمد یحیی صاحب میر واعظ کشمیر نور الله مرقده تحریر فرموده اند

بسم الله الرحمن الرحیم

وفقك الله وایانا لما یحب ویرضی فقیر را کجا لیاقت است که دم از محبت شما زند ویا از مشوره وصلاح نیک باشما سخن راند اما چون شما بسوی این گدا التفات می نمائید خوشوقتی دست می دهد وممنونی حاصل میشود وجرأت در تکلم میرود سه من آنچه شرط صلاح است بر تو دارم عرض + تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال + عزیزا سعادت آثارا لازم بر شما است که بر وضع پدر بزرگوار خود مستقیم واستوار باشید ترک فضول ولایعنی نموده قلباً وقالباً علماً وعملاً صرف اوقات در عبادات الاهم فالاهم کرده باشید تحصیل علم نافع به نیت خالص عبادت منتقله است وعمل بموجب آن وسیلهٔ نجات از مهلکات وفوز السعادات عاجله وآجله است در حرص بیان وعظ غالی ومولع نباشید که باعث سبکی در دلها است ونگهداشت آبروی خود برای تاثیر در نصیحت دین وبجهة حفظ عزت علم یقین لازم است آنچه بر مردم میخواهید اول عمل بروفق آن بر خود لازم گیرید تا در نفوس مستمعان سرایت کند وقایل وواعظ بی بهره نماند سه هر چه گوئی باید اول آن کنی + ورنه بر خود گفتگو تاوان کنی بیان وعظ ونصیحت برای امتثال امر الهی که بنده بامر معروف ونهی منکر مامور است وبه نیت خیر خواهی وشفقت بر خلق الله باید که باشد وعظ در بقعات شریفه ومساجد متبرکه وسایر مساجد محله جات در ایام مخصوصه واوقات معهوده بشرط صدق خواستگاری صاحبان وساکنان آن اماکن وعدم موانع ومعارضه ومقابلهٔ اعمام واخوان وسایر افران وواعظان اگر دست دهد نیکوست والا در مسجد محله خود وگرداگرد محله خود برای حصول ملکهٔ خود در وعظ وبرای خیر خواهی واسترضای مسلمین مستمعین اگر عادت شود باکس معارضه ومقابله نکنید ودر جمیع امور توکل بر الله هو نعم الوکیل کرده شود از همه نیکوست تا ان شاء الله رفته رفته کار وقرار واطمینان وتشفی بجائی رسد که ما فوق آن بکس ومثل آن بدیگری دست ندهد الا ما شاء الله واگر در جای مکان وعظ معهود شما دیگری جلوس بطمع وعظ کند وپیش آید جای خالی دارید وایثار باو کنید که ایثار دیگری بر نفس خود داخل حسنات است وباعث دفع منازعات وسبب

حصول راحات ملک خدا تنگ نیست مقسوم و مقدر حق بهر کس هر چه هست رسید نیست
و در قبول خلق از مکر خالق هراسان باشید و از حب جاه خاطر خود گریزان و لرزان دارید
قبول خلق سد راه است و حب جاه آفت جانکاه قبول الله تعالی در کار است و حب
اهل الله موصل الی الله خود آرائی و خودنمائی در وعظ بلا است و تکلف و تصنع در آن
داخل ریا است نعوذ بالله منها تنبیهات نافعهٔ ضروریه تعظیم علمای راسخین و بزرگان
دین و متابعت خصال اولیا قدست اسرارهم و ورزش محبت فقرا و مساکین و حسن ظن بحق
کافهٔ مسلمین حصن حصین است برای محافظت از خزی دنیا و عذاب عقبی. معجزات انبیا
علیهم صلوات الله و کرامات اولیاء الله علیهم رضوان الله بعد انتقال شان از دار دنیا هم
باقی و بابلغ وجوه واقعی است چنانچه در دنیا با اختیار و بی اختیار از جناب ایشان صدور
داشت در برزخ و آخرت هم ظهور دارد و در اظهار آن مجبور و ماذون اند. سیر و تصرف شان
در ملک و ملکوت باذن الله و قوته لمن شاء الله فیما یشاء الله بروح و جسد مقدور و فراخ و
مبسوط است بر مستمدان و مستعینان و مستشفعان و بر زایران قبور شان خاصةً و بر سایر مومنان
عامةً بعون الله تعالی و تائیده امداد و اعانت و شفاعت و کفایت حاجات و قضای
مهمات از ایشان همیشه در کار است و این هم از جملهٔ معجزات و کرامات شان است که در دنیا
و عقبی جاری و عیان است و آنکه منکر و شاک در آن است محروم از آن و در خسران است +
معتقدات اهل سنت و جماعت همه حق است مطلقا حفظ ادب و رعایت حرمت بحق پاکان
و شفقت بر مومنان از دست نباید داد و خود را در ورطهٔ ضلالت و بدگمانی در شان ایشان
نباید انداخت چنانچه در مسئله عقاید گفته ع بیقین ز اهل جنتش مشمار + ایمن از روز آخرتش
مگذار + در ضرب المثل بزبان و دل تخصیص نام هیچ یکی نباید گرفت همچنین مثلا در بیت ع
عدل و فضل است سوی او منسوب + ظلم باشد ز فعل او مسلوب + کسی از واعظان دیگر
نام بندگی گرفته گفته است که اگر او را عذاب کنند عدل است. حفظ خاطر از اینچنین گمانها
و کف لسان از این بیان ها بتخصیص در شان پاکان دین لازم و ملزوم باید دانست تا از
برکات فیوض شان در دنیا و آخرت محروم نمانیم و فی الحال تهمت و رسوائی بر ما باز نیاید
آری نفس خود را با وجود کثرت طاعات ایمن از مکر و عذاب الهی ندانیم و از روی کثرت معاصی
ناامید از مغفرت نمانیم از عدل در خوف و خشیت و از فضل در رجای بخشایش و مغفرت

بر حیات سرور کاینات علیه و علی آله و صحبه افضل الصلوات و اکمل التسلیمات و شمول فیض
او بجمیع ذرات خصوصاً و عموماً یقین و باور داشته در خلوات و جلوات صلوات بصیغهٔ
حضور و خطاب و مناجات هم باید خواند و با ذکر آل کرام احیاناً بل دواماً در درود ذکر اصحاب
عظام هم باید ایراد نمود اگرچه لفظ آل عام و شامل باصحاب هم هست اکتفا بران نباید نمود
و در ختمات شریفهٔ بزرگان در تلفظ بعبارت شیئاً لله ای لوجه الله استنکاف نباید نمود
و عجز و خلوص دران از دست نباید داد که اولیاء الله را حرکات و سکنات و خطرات و
ارادات همه لوجه الله است و بر امداد دستگاه است و زیارت قبور کبرا و حضور در مشاهد
و حجرات اولیا قدس الله اسرارهم غنیمت دانسته با حضور و ادب و افتقار و عجز و ذل و انکسار
بعد اهدای ثواب کلمات طیبات و آیات بینات و نوافل و قربات بارواح مقدسهٔ
شان در هر مطلبی که داریم توسل باوشان نموده کامیابی از حق بخواهیم و شفاعت و عون و
نصرت را در انجاح مطالب یقیناً از جناب وشان چشم میداریم چنانچه از ارواح و اجساد و
آثار شریفه و قبور پر نور شان فیض طلبی می کنیم همچنین از حجرات شریفه و معابد و مساجد
متبرکه شان امیدوار برکات و فتوحات ایشان باشیم که همچنانکه جسد مبارک شان بعبادت و
ریاضت و مجاهده صاف و پر نور شده است حجرات و معابد و مساجد شان هم بکثرت
اکتساب طاعات و ورزش عبادات شان در اینها معادن سرور و حضور و فیض و فتوح
گردیده است زایران با صدق و صفا آن را در یابند و معتقدان با وفا نیکو شناسند اللهم اجعلنی
منهم در اقسام ریاضات و مجاهدات و انواع عبادات و اذکار و مراقبات شان که بر خود گرفته اند
و بابر طالبان حق ارشاد فرموده اند معترض و منکر نباید بود و بدعت تصور نباید نمود که دیده ها
او شان بنور متابعت سنت و حفظ شریعت اکتحال یافته و بصر و بصیرت شان بر امراض معلولان
باطنی تیز بین شده دروازه حکمت آلهی بر ایشان مفتوح گشته بحکم وقت و مزاج ملک و شهر و
فصول برای ازالهٔ امراض و علل کامنه در نفوس بشری طالبان حق علاجها برسته اند و معجونهای
گوناگون آماده فرموده اند فی التحقیق عبادات و مجاهدات و ریاضات شان در رنگ معجزات
شریفه بقیه عبادات و ریاضات و مجاهدات نبی متبوع اوشان است صلوات الله و سلامه علیه
و آله و صحبه اگرچه در انوقت باسعادت اقتضای ظهور نبوده و نشد و امر تفصیلی بدان حاصل
نگردیده هیچ نوع کاری از هیچ ولی از امر اجمالی خدا و رسول و اجماع امت بیرون نیست دیده

معترض منکر نابیناست دل او تاریک و سیاه - علی رغم انف وهابی از نیابی و کمالی ضلالی
گفته میبروم که حضرات انبیا بالاصالة و حضرات اولیا بمتابعت صلوات الله تعالی و سلامه علیهم
اصالة و تبعیة اجمعین فی نشأتی الدنیا و العقبی منابع بحار رحمت حق و مطالع شموس انوار
مطلق اند لازم نیست که مثلا بدریا بگوئیم آلودگی من باب دور کن یا از خدا اذن رفع آلودگی
من بخواه و یا بگوئیم سبو و ظرف من از آب پر کن و یا از خدا اذن پری سبوی من بخواه همچنین
مثلا با آفتاب بگوئیم تاریکی مرا بنور روشن کن یا از حق دستوری دفع ظلمت من بخواه دریا که
برحمت حق روان گشت برای رفع آلودگیها و سیر کردن تشنگان و روان ساختن انهار و
جداول و بحار و سبز و سیراب گردانیدن زراعات ست و برای پر کردن ظروف خالیه ارباب
حاجات ست آفتاب که بنور عطای آلهی تابان ست برای روشن گردانیدن جهان ست منکر
بطال و مدعی بی آب اگر بدریا رجوع نکند و آلوده و تهی ظرف و لب تشنه و جگر سوخته بماند
کس چه کند و اگر از آفتاب روپوشیده در حجاب ضلالت و ارتیاب افتد گو بیفتد و من
یضلل الله فماله من هاد اعتقاد و ایمان ماست که هر آلودگی که در دریا رویم پاک شده
بر آئیم و هر قدر دهن ظروف خالیهٔ حاجات که بسوی دریا پست کنیم پر شده و مالامال بر آئیم
و با هر ظلمت و تاریکی که محاذات با آفتاب کنیم روشن شویم یهدی الله لنوره من یشاء
من یهدی الله فماله من مضل محبت و اعتقاد و انقیاد بکار ست و نجات در ان ست
بی نصیب و گمراه است هر که در شک و انکار ست و او همیشه در خسران ست اللهم توفنا
مسلمین و الحقنا بالصالحین غیر خزایا و لا مفتونین و ادخلنا برحمتك
فی عبادك الصالحین

حضرت شیخ احمد تاره بلی رح فرزند شیخ محمد نعیم بن شیخ محمد مقیم بن ملا شیخ محمود بن علامه
متقی شیخ رحمة الله الکبروی بن ملا محمد مقیم کبیر ابن ملا محمد مومن ابن ملا ابو الحسن ابن مولینا الاجل
محمد عاصم گنائی اخ عینی جامع الکمالات حضرت شیخ یعقوب صرفی کشمیری رضوان الله علیهم اجمعین
ذکر ایشان در تحفهٔ اشرفیه که از تالیف مؤلف ست بتفصیل مرقوم ست وفات ایشان ۱۳ رجب سنه ۱۲۷۸

شیخ احمد حافظ قرآن و فخر عارفان — سیزده روز از رجب رفته علم زد در جنان
بهر تاریخ وصال و عمر و میلادش سروش — دوش در گوشم بگفتا بشنو ای تاریخ دان
شیخ احمد کبروی میلاد و عمرش عابد است — شیخ احمد قادری سال وصال او بخوان

۱۲۰۱ ۷۷ ۱۲۷۸

تاریخ اختتام کتاب چراغ لطائف از تاریخ طبع جناب پیر عزیز اللّٰہ صاحب حقانی

التحیات الزاکیات للہ مجیب الدعوات والصّلوات الطیبات علی سید الکائنات وسیلۃ النجاۃ محمد وعترتہ الطاهرات ✢ امّا بعد شائقین را نوید تازه و مژده بی اندازه باد که درین ولا تاریخ مقامات اولیاء اللہ من تالیفات فہامہ جمیل و علامہ بعدیل لئیق فصحای زمن حافظ مولینا غلام حسن ساکن الاصل محلہ گانکهن عصمہ اللہ تعالی فی الدارین حلۂ اتمام پوشیده که حسن تطبیق و ربط تحقیق آن بملاحظۂ این خادم علما گذشت البتہ این تذکرۂ جمهور عرفا که در هر فقراتش صدها گنج معرفت پنهان و از هر سطر و الفاظش نکات حقیقت نمایان ست سوای تکلف قابل تحسین و موجب آفرین ست بناءً علیہ این چند ابیات را بمصداق تصحیح روایاتش ثبت نموده گذاشتم

بحمد اللہ این نامۂ مشکبو	معتبر شد اندر جهان سو بسو	غلام حسن آنکه تالیف کرد
به تحقیق و ترتیب و سعیِ نکو	برین حسن تالیف و ربطِ فضول	هزار آفرین باد بر سعیِ او
دقیقات این سلسله گشت حل	نمایان کما حقہ مو بمو	نه بینی که از حجم گر کوته ست
که بحر یست مواج اندر سبو	چو پرسیدم از هاتفی سال و نام	بگفتا چراغ لطائف بگو
		۱۳۲۴ھ

فهرست باقی تالیفات مؤلف

تحفة الحسن فی الخُطب	روضة الحسن فی الخُطب	نصیحة الحسن فی الخُطب
اقوی التوسل باسماء سید الرسل	حسن التوسل بزیارة سید الرسل	نور العینین فی معرفة الثقلین
سبیل النجاة بالتوسل بالتبرکات	روضة الکبرویة فی اسناد اوراد الفتحیة	چراغ لطایف در تاریخ
تحفهٔ الکملیه در تاریخ	تحفهٔ اشرفیّه در تاریخ	فتوحات کبرویه در تاریخ
تذکرهٔ چشتیه در تاریخ	تائید المذهب الحنفی لصلوة النبی	رسالهٔ فیما جاء من الادعیة بعد المکتوبات

ملنے کا پتہ غلام محمد نور محمد تاجران کتب مهاراج بازار گنجیار سرینگر کشمیر

خوشخبری کیا ـ کتاب سلطانی فارسی تصنیف علامہ بهاء الدین مرحوم و تحفهٔ اشرفیه از تالیف مؤلف عنقریب طبع شده خواهند شد سید ... مطبع ... مؤلف

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE